

تایخ اردلان

اثر

مستوره کردستانی، ماه شرف
مستوره ۲ شاعره و تاریخ نویس نامدار کردستان

با مقدمه و تصحیح و تحشیه

ز ۱۲۲۰ - ۱۲۶۴ ق

بقلم

ماهر آزادپور

چاپخانه بهرامی

کرماتشاهان ۱۳۳۲ ش

C
۰/۱
C.

« تاریخ احیای گذشته است برای قضاوت »

« همیشه »

‡ (مقدمه) ‡

معرفی کتاب و ترجمه احوال مستوره

معرفی کتاب

کتابیکه اینک بنظر خوانندگان عزیز میرسد از آن قبیل کتبی است که در نوع خود بسیار کجیاب و پرا رچند. هنگامیکه خواننده در طی مطالعه توجه نماید که چنین کتابی که در کمال سلاست و منتهای روانی، با سبکی مطبوع و دلکش نگارش یافته اثر خامه و نتیجه همت و طبع وقاد زنی است که در اوایل قرن نوزدهم میزیسته، یعنی در روزگاری که در محیط آسیا آموزش و پرورش نسوان وجود و حتی معنی نداشته و در جامعه اسلامی وجود خانمی فاضله چون مستوره از نوادر بشمار میرفته، خود بخود اهمیت فوق العاده کتاب را درك و به ارزش خاص آن پی خواهد برد...

گرچه در این روزگار در پیرامون تاریخ اردلان رسالات و کتب متعددی نوشته شده، لیکن باید اذعان نمود که تاریخ مستوره از نظر قدمت، شخصیت و پیوند مؤلفه اش با دودمان بنی اردلان بیش از هر کتاب و نوشته جالب توجه است: علی الخصوص وقتی که خواننده را عباراتی از دیباچه کتاب چون: «... تا روزی بدو این متقدمین و دفاتر متأخرینم عبور و مرور افتاد تاریخی از اکراد و تصدیقی از این بلادم بنظر آمد...» و «... با طبع وقاد و ذهن نقاد تکمیل تفصیل را بر خود لازم دیده به تحریر این چند سطر پرداختم...» بنظر میرسد بیشتر

با اهمیت تألیف و قوف حاصل میشود !
 مؤلفه ، آنطوریکه خود در آغاز کتابش نگاشته : چون آثار سابقین
 وی دستخوش فنا شده و از مفضل آنانش مجملای بیش بنظر نرسیده
 ضبط تاریخ را وجهه همت ساخته ، و از مجعوعه آنچه که از تواریخ (۱)
 استفهام نموده ، از متقدمین شنیده و خود دیده ، نسخه حاضر را به رشته
 تحریر کشیده است .

کتاب تاریخ اردلان یکی از آن هدایای بس گرانبهائیست که بلبل
 غزل سرا و شاعره خوش قریحه کردستان « ماه شرف خانم » سنندجی
 بمالم معارف تقدیم نموده و بیشک بر کردن علاقمندان فرهنگ و همه
 کسانی که رغبتی به عام تاریخ (که تصویری از زندگی گانی گذشتگان است)
 دارند ، منتی عظیم گزارده است .

نویسنده کتاب گرچه بمقتضای عواطف و احساسات شخصی یا
 بمقتضای زمان گاهی دوچار لغزش و تعصب گردیده ، مع هذا این اغماض
 عین و لغزش قلم نسبت بآثار غالب متقدمین و معاصرین مستوره ادبیه ای که
 دارای چنان قلب حساس و طبع شاعرانه بوده بی نهایت ناچیز و بسی
 اندک است .

دیگر از محسنات و مزایای این نسخه آنکه : میرزا عبدالله منشی
 باشی عم مؤلفه نیز پس از درگذشت برادرزاده نامدار خویش ، صحیفه
 چند راجع بحوادث و وقایع زمان خود نگاشته و بعنوان تممه بر کتاب

(۱) - خاندان بنی اردلان دازای کتابخانه ، زرک و آبرومندی
 بوده شامل هزاران جلد کتاب نفیس که بیشک مورد مطالعه و استفاده
 مستوره قرار گرفته است .

افزوده و حقایق را که خود خواهد و ناظر بوده از دستبرد فراموشی
و زوال مصون داشته است .

از آنجائیکه نسخه خطی کتاب حاضر بسیار نایاب و منابع استفاده
مستوره ایز در تألیف تاریخ متأسفانه بعضی نابود و برخی کمیاب
گردیده اند ، نگارنده را که بر آن دسترسی حاصل شده وسعادت مطالعه
روی نموده ، بسی دریغ آمد که چنین گنج ذخاری پنهان از نظر
و دور از دسترسی پژوهندگان و دوستداران علم تاریخ باشد ، تا گنج
ذخاری که بخش زرگی از تاریکیهای تاریخ را روشن خواهد نمود ؛
لذا تصحیح و تحشیه و چاپ کتاب اقدام ورزیده ، و امیدوارم این
خدمت ناچیز در پیشگاه عموم علاقمندان و هموطنان عزیزم مرغوب
و مقبول افتد . . .



- « من آن زنم که بملک عفاف صدر گرینم »
- « ز خیل پردگیان نیست در زمانه قرینم »
- « بزیر مقنعه مارا سری است لایق افسر ! »
- « ولی چه سود که دوران نموده خوارچینم »
- « مرا ز ملک سلیمان بسی است تنگ همیدون »
- « که هست کشور عفت نقش بزیر نکینم ! »
- « بمعشر نسوان در سپاس و حمد خدا را »
- « همی سزد که بگویم منم که فخر زمینم ! »
- « ز تاج و تخت جم و کی مرا است عار ولیکن »
- « بآستان ولایت کمینه خاک نشینم »

(مستوره) (۱)

ماه شرف خانم متخلصه به « مستوره » در حدود سال ۱۲۲۰ هجری (۱۸۰۴م) در شهر سنه (سنندج) مرکز اردلان، در خانواده قادری که از مقربین دستکاه امارت بنی اردلان بودند بر دنیا چشم گشوده است؛ وی دختر ابوالحسن بیگ (معموله سمن بیگ) از رجال و مشاهیر آنروزی کردستان اردلان میباشد.

ماه شرف خانم پس از ختام تحصیلات متداوله و معموله آنزمان و کسب شهرت ادبی، در هنگام امارت « خسروخان ناکام » بعد از رفع

(۱) - ماه شرف خانم علاوه بر ظرافت طبع و قریحه ادبی بینظیر، دارای مناعت طبع و علو نظر نیز بوده و بر مقام و اولاد شخصیت ممتاز خویش وقوف تام داشته است چنانکه در غزل فوق خود دراستوده و بر خوشتن میبالد.

سوء تفاهم و سوء ظن و تقاریکه فیما بین والی خسروخان و خانواده قادری موجود بوده و کار بمواصلت انجامیده ، بهجباله نکاح والی درآمده است . چون خود والی هم طبعی موزون داشته ، غالباً با مستوره مغالزه میکرد ، و این مدعارا دیوان آندو گواه صادق است .

« مستوره » در نظم اشعار لطیف و شیوای کردی و فارسی بد طولاً و مهارت تام داشته ، بروایت صاحب تاریخ « حدیقه ناصریه » که خود ابن عم شاعره بوده : « دیوان اشعار مستوره اعم از قصاید و غزلیات و غیره در حدود بیست هزار بیت است » .

اما بنا بروایت « تحفه ناصریه » که منبع دیگری در تاریخ کردستان است ؛ دیوان اشعار و غزلیات وی از ده هزار بیت افزون نبوده و تجاوز نمیکند .

بهر حال از اشعار فارسی مستوره آنچه که تا بحال جمع آوری و چاپ گردیده متجاوز از دو هزار بیت است که قریب بیست سال پیش به همت مرحوم معرفت رئیس معارف سنندج و میرزا اسدالله خان کردستانی در تهران بطبع رسیده ، بعلاوه در ضمن کتاب حاضر نیز بمناسبت مقام در چندین جا قطعات منظومی کنجانده که سلاست و فصاحتشان مستغنی از وصف میباشد .

در باره چکامه های کردی مستوره نیز گرچه امروزه نظم کردی وی بسی کمیاب است . لیکن از قصیده ای که مطلعش :

« گرفتارم وه نازی چاوه کانی مه سی فئات »

« بریندارم به غمزه ی هر دو چاو و تیری مژکانت ! »

است ، قدرت و احاطه طبع شاعر در نظم کردی بخوبی هویدا میگردد .

ناگفته نماند: از آنجائیکه تا این اواخر زبان ادبی و شعر کردستان اردلان لهجه خاصی از کردی «کورانی» بوده، باید محقق دانست که مستوره هم غالب چکامه های خود را در این لهجه سروده است.

این شاعر شیرین سخن در عصریکه در بلاد بزرگ اسلامی مجاور کردستان داشتن سواد و غزلسرائی برای نسوان کنه نابخشودنی شمرده میشده، در کمال آزادی باطبع غرا و ذوق سرشار، همچون بابلی خوش الحان در گلستان کردستان نغمه سرائی کرده و حتی با شعرای معاصر خویش مغالزه مینموده است؛ چنانکه در غزلی روی سخنش با شاعر بزرگ یغمای جندقی بوده و با شعرای کرد زبان نیز شاعرانها کرده است.

ماه شرف خانم علاوه بر دیوان اشعار و کتاب حاضر (تاریخ اردلان) (۱). رساله دیگری هم در عقاید و شرعیات نگاشته که متأسفانه هنوز نسخه آن در دسترس نگارنده این ستور قرار نگرفته است (۲).

بطوریکه از متن تاریخ مستفاد میگردد «مستوره» در حدود سال ۱۸۴۸ میلادی (۱۲۶۳ هـ) بر اثر سوانح ناگواریکه بر امارت اردلانی روی

(۱) - بطوریکه در آخر نسخه خطی تاریخ قاضی مسطور است، «مستوره» ابتدا تتمه تاریخ اردلان را از آنجا که قاضی رها کرده. با عبارت «... و بقایای احوال مرحوم امان الله خان اسکنه الله فی فرادیس الجنان با اوضاع خسرو خان و مجملی از احوال رضاقلی خان...» شروع کرده است اما این شیوه را بعد نپسندیده و به نگارش کتاب حاضر پرداخته است.

(۲) - رضاقلیخان هدایت در جلد دوم مجمع الفصحا ذوق و قریحه مستوره را ستوده و بر «زنی عذیفه جمیله مردانه» نامیده است.

ج .

نموده بهمراهی حسینقلی خان اردلان پسر عمه خویش مجبور به مهاجرت
خاك بابان شده و در آن دیار در زمان امارت « عبدالله پاشای بیه » در
شهر سلیمانیه پس از ۴۴ سال زندگی بسال ۱۲۶۴ ه . ق . بدرود حیات
کفقه و تاریخ خورا با عبارت : « ... دوسه روز است جسم و جان از بلای
ناخوشی تب خیز است تا خواست خدا چه باشد ! » خاتمه بخشوده .

سنندج دوم ژانویه ۱۹۴۶

ناصر . آزادپور

☆ ☆ ☆

☆ ☆

☆

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

(حمد و سپاس خدا یی را سزا است که نژاد و نمیرد ، باقی است و فنا
 نمیپذیرد ؛ خلّاقی که در پاکی ذاتش بی همتا است ؛ رزاقی که در جمیع
 صفات یگانه و تنها است ؛ سبحان الذی لم یلدو لم یکن له 'کفو' احد ؛
 معبودی که کلاک بنان در بیان حمدش ابکم ، معبودی که قلم و زبان در
 انشای سپاسش خجالت توأم است ؛ چهره سخن را آرایش از ستایش او
 و عارض نطق را پیرایش از نیایش اوست ، سزاوار حمدش قصیده از خاطر
 هیچ آفریده نتراویده ، شایسته مدحش زبان هیچ صاحب فکر بقلمه
 مترنم نکر دیده ، عقل عقلا از ستودنش حیران ، فضل فضلا از وصف
 نمودنش سرگردان ؛ دیباچه صبح را روشنی از بر تو نور حضرت او عنوان
 و مهر را ضیا از انوار طلیمه طلعت اوست «الله اور السموات والارض مثل
 اوره کمشکواة فیها مصباح المصباح» ؛ با ادراک هست در وصفش دم زدن
 نشاید و با این مدر که که ما را هست مدحش در وهم و خیال نیاید .
 توصیفش در میزان فکر بسنجد و تعریفش در بنیان اندیشه نکنجد
 «سبحانک لا احدى ثناء عایک انت کما انیت علی نفسك فلوک الحمد حتی
 ترضی ولک الشکر حتی رضیت» : نظم :

چو وصفش بگفتن نیاید تمام

همین به زبان در کشیدن بکام

درود بیهیاس بر نخستین نتیجه قلم قدرت دوده دودمان رسالت ، باعث
ایجاد کونین و شهسوار عرصه نقابین ؛ جنابی که اگر منظور از وجود او
نبودی هیچ وجودی موجود نگشتی ، (کلامیابی که اگر مقصود از خلقت
ذات مسعود او نیامدی قلم قضا بر لوح قدرت هستی هیچ آفریده را ننوشتی)
باعث خلقت حوا و آدم و مایه ایجاد لوح و قلم اوست * لولاك لولاك لما
خلقت الجن و الانس و الافلاك * نظم است :

محمد شهنشاه دنیا و دین شفیع گنه شافع مذنبین
اللهم صل علی رسولہ المبعشرواله المکرم المطهر .

اما بعد :

(این فقیر حقیر ، مستوره که زاده آزاده مغفور ابوالحسن بیگ
و نواده نیکو نهاده مبرور محمد آقای کرد ستانی طاب الله نراهما .
هستم بر دانشوران سخنور و فاضلان هنر گستر عرضه میدارم ، پس
از اینکه از فیض ایزد متعال و رحمت داور بیهمال از بطن مادر در
حجر تربیت پدر ع : که رحمت بر آن تربت پاک باد ، قرار گرفته و
از یمن : آن غره ناصیه فضل و قوه باسره بذل و از برکت آن اختراوج
معرفت و نیر گردون عقل که میل طبیعی و شوق حقیقی در تربیت اولاد
و تقویت اکباد دامت خاصه حقیره که اولین گل آن گلشن و نخستین
نهاد آن چمنم ، دستم بخامه آشنائی و چشمم بنامه روشنائی یافت)
(گاهی میل طبیعی و رغبت فطری بمطالعه کتاب میکشید تا روزی
بدواوین متقدمین و دفاتر متأخرینم عبور و مرور افتاد ، تاریخی
از اکراد و تصدیقی از این بلادم بنظر آمد ، بعد از مطالعه و پس
از مکاتبه دیدم و خواندم که شرحی از کیفیت حال واحوال ولات ولایت

کردستان (۱) بتحریر و نگارش درآورده بودند . اگرچه مفصلی گفته ولی بعلمت اینکه مجملی از آن باقیمانده 'دری' ناسفته بود؛ کمینه که کمترین نخلی از گلشن این روضه ارم بنیان و نسلا بعد نسل نهال سایه پرور این دودمانم و اکنون قامت استعداد را بزبور انتساب چند با آن سلسله علیه پیراسته و بر ودوش افتخار بزینت پیوستگی با آن دوده ستوده پیراسته ام با طبع وقاد و ذهن نقاد تکمیل تفصیل را بر خود لازم دیده بتحریر این چند سطر پرداختم و احوال خیریت و سعادت مآل سلسله علیه بنی اردلان را بقسمی که در تواریخ استفهام گردیده و از متقدمین شنیده و بنظر حقیره رسیده و دیده ، در این نسخه بیان ساخته و مطالعه کنندگانرا توقع دعا دارم .



(۱) - مقصود مستوره کردستان اردلان یا ولایت سنه است که شامل شهرستانهای منندج و بیجار و سقز فعلی بوده ، با این تفاوت که از جانب جنوب و جنوب غربی توسعه بیشتری داشته و حدود آن تا نزدیکیهای شهر کرمانشاه و قصر شیرین میرسیده است .

در بیان نسب بابا اردلان

اگرچه در بیان نسب ایشان اختلاف فراوان واقع است و پاره ایرا
 عتماد در اصل نسب آن سلسله علیه اینست که : دراوانیکه ضحاک ناپاک
 بعزت و سوسه شیطانی و اغوای هوای نفسانی سراز اطاعت حق جل و علی
 پیچیده و دبدبه عصیان در بسط آفاق بلند آوا گردیده ، بسزای کردار
 او دو پارچه گوشت بصورت و هیات دوما در کتفین آن نابکار بهمرسیده
 و ایذاء و اضرار آن قدوه اشرار از حد بدر برده ابلیس لعین به علاج درد
 بیدرمان آن سفلۀ یبدین در صورت و شیوه طیبی مشفق به مجلس در آمده
 معالجه و تسکین آن دوما را در مغز سر بنی آدم تجویز دیده ، فی الفور
 بتجربه و امتحان سر بکنفر از ملک بدن جدا آمده ، مغز مظلوم بی
 گناه را ضامد افاعی نموده تسکین کامل حاصل آمد پس مقرر شد روزی
 دو نفر از مظلومین را بصیغه استمرار به خوانسالار آن غدار نابکار
 سپرده ، مغز ایشانرا طعمه آن دوما ساخته بنظر رساند . .

از آنجا که خوانسالار آن قدوه اشرار جوانی نیکخو و حمیده اخلاق
 بود ، هر روز بکنفر از آنها از قید مردنش اطلاق یافته یک رأس گوسفند
 به عوض او ذبح نموده مغز او را بانضمام مغز جوان مذبح از نظر آن
 بد اختر گذرانیدی .

و ارستگان تیغ سیاست از ترس و بیم ضحاک ناپاک در شبان تار
 کریخته و رو بقلل جبال نهاده ، در بیغوله و بیابان و کوهسار سخت
 پنهان آمدند و روزگار را سالهای دراز و قرنهای دیر باز به همان و
 تیره گذرانیدند . قول اشهر آنست که یکی از آنها موسوم به کرد بوده ؛

بعد از تناكح و تناسل عموم اكرد از نسل آن نيك نهاد بوجود آمده (۱)
و از اعظم وافاخم آن قبیله جلیله چهار طایفه منقسم آمد : اول واعظم
آنها ایل جلیل بنی اردلان که با سایر طوایف اكرد در خوبی اخلاق
و طبیعت و بزرگی و فرهنگ و جلادت و سخاوت اختلاف دارند و خود را
ولینعم سایر طوایف شمرده می شمارند . دوم طوایف لر که در لرستان
مستکف و پاره از ایشان حکمران خواهند بود - سیم فرقه کرماج (۲)
که بین العوام به بابان مشهورند ؛ چهارم طایفه کوران (۳) که الان در
کرمانشاهان ساکن میباشند و مردمان شجاع و دلیر از آنها بعمل آمده ،
با اکثر حکام طریق خلاف می پویند ولی اکثر متقدمین را اعتقاد چنین

- (۱) - منبع این داستان مأخذ باستانی بوده و اعتبارش به همان
اندازه داستان ضحاک است در این باره فردوسی نیز در شاهنامه ضمن
شرح وقایع زمان ضحاک اشاره کرده و پس از بیان چگونگی مرض
ضحاک و کیفیت فرار مردم چنین میگوید :
- (۲) - در کردستان شمالی و غربی شهرنشینان و سکنه دهات را کرماج ،
کرمانج و کرد مانج میگویند همچنانکه در کردستان شرقی و جنوبی
(کرمانشاه و اردلان) آنها را کوران می نامند :
- (۳) - شهرنشینان و سکنه دهات کردستان اردلان و کرمانشاهان را
(که برخلاف ایلات کرد بسیار که به مقتضای فصول ییلاق و قشلاق
میکرده اند از قدیم « کوران » نامیده و لهجه گورانی نیز که تا این
اواخر زبان شعر و ادب بوده و هنوز هم رایج است لهجه خاصی است
از کردی که با لهجه کردی اورامی قرابت تام دارد .

(و اعتماد بر این است که سلسله علیه « بنی اردلان » رانست باز د شیر بابکان منتهی میشود (۱) و به تصاریف زمان بشام آمده (۲) در آن مقام سر بردند و در عهد امام انام امام حسن مجتبی علیه الصلوٰه والسلام حسب الحکم امام زمان بر تبه ایالت ولایت کردستان سرافراز آمده ، از آن تاریخ و زمان الی الان که سنه یکم هزار و دویست و شصت و دو (۱۲۶۲) هجری است در این مرزو مکان از یمن توسل بیاطن آنجناب نسلا بعد نسل فرمانروا و حکمران خواهند بود ، صدق این مقال انکشتری عتیق مرقوم بخط کوفی است که به صیغه تیمن و تبرک از آن جناب به بابا اردلان رسیده والی اران در دودمان ولایه عظیم الشان باقی است ، انشاء الله دولتشان تا قام قیام متلاقی است ،)

(و در تاریخی که تألیف مرحوم ملا محمد شریف قاضی اردلان است و در نسخه ای که تصنیف مبرور خسرو بیگ ولد محمد بیگ اردلان است بدین قسم نگاشته کلاک بیان شده که ابتدای دولت و حکمرانی این دوده ستوده در عهد دولت چنگیز خانی در موصل و دیار بکرو آن

(۱) - چون سلسله ساسانی از گردان شبانکاره برخاسته ، شاید منبع این روایت هم یعنی انتساب بابا اردلان به اردشیر بابکان هم از همین موضوع ریشه گرفته است .

۲- قسمت عمده سکنه فعلی کردستان اردلان مهاجرین کردی هستند که از قرن دهم میلادی و یا زودتر ، در فواصل مختلف از کردستان شمالی و غربی هجرت کرده و بعلمت قرابت تام با سکنه اصلی ، بدون مصادمه و منازعه در اردلان مستقر و با دیگر سکنه مخلوط شده اند مانند : اردلانها ، برازاها ، گلاواخی ها ، کور که میها ، شاه منصور و بور که میهاو ...

ستمها بوده ، بنا بتصاریف زمان و حوادث آسمان بابا اردلان از ایل و طایفه دور افتاده و بسمت «شهرزور» روی نهاده ، بعد از آنکه از فیض ایزد دادگر بحسب قابلیت و معاونت اختر در آن بوم و بر مستقل و فرمانروا آمد مدتی نیز به محال پلنگان (۱) آمده در آن مکان که محل توقف طایفه کوران بود آرمیده بامر حکمرانی ایشان قیام نمود . در انتهای سلطنت چنگیزی دوباره بسبب جلادت و پاک طینتی خود کوی (۲) و حریر و شهرزور و بابان را متصرف شده سالهای سال در اکثر کردستانات صاحب اختیار بودند گویند حکومت کردستانات را کرة بعد اخیری امیر تیمور کورکانی به «بابا اردلان» تفویض نموده ، ولی عقل سلیم و سلیقه مستقیم از قبول این فقره ابا و امتناع دارد زیرا از عهد دولت چنگیز خانی الی زمان مکنت امیر تیمور کورکانی زمانی دور و دراز بوده «والله اعلم بحقایق الامور» .



حکمرانی بابا اردلان

بابا اردلان (۳) امیری پاکیزه رأی و پاک نهاد و خدیوی نیکو طینت

(۱) - Palngan (۲) - کویه Koye

(۳) - در باره نسب خاندان اردلان مؤلف شرفنامه چنین می نویسد :
 «... که از اولاد ولایه دیار بکر ، از نیایر احمد بن مروان ... بابا اردلان نام ... در اواخر دولت سلاطین چنگیزی به بر ولایت شهرزول ... مسئولی گشت»

ودرست اعتقاد بوده ، اوقات را در عبادت حق جل و علی مصروف داشتی و همت بر افعال قبیحه و ذمیمه مطلقا نگماشتی ؛ ولایت از عدلش معمور و رعیت از بذلش مسرور ، بین العوام به بزرگی و ستوده خصلتی معروف و مشهور و با وجود فرمانروائی سراز امر کردگار نکشیدی و پیرامون مناهمی نگردیدی ؛ سالی چند در کردستانات بامر حکمرانی شاغل و عاقبت از دست ساقی اجل شربت مرگ چشیده و رخت بسوی عقبی کشید « له الحکم و الیه ترجعون »

حکومت کلول (۱) بنی اردلان

بعد از فوت بابا اردلان کلول ولدش بر مستند عهد تکیه زن گشت و بساط ظلم و ستم را از ولایت متصرفه خویشتن در نوشت ؛ بنای عدل از وجودش برقرار و بنیان بذل از ذات مسعودش پایدار ، ظل عاطفتش بر مفارق رعایا سایه گستر ، همای رافتش بر تارک برابا اکلیل و افر عامه خلایق بحضرتش مسرور و جمیع مردم بخدمتش مجبور ، دست عتابش ابواب آزرا بسته و از کثرت سخایش عالمی از قید نیاز رسته ، سروری با جود و سخا و داد گستری با صدق و صفا بود . در شیوه و آئین پدری سبقت گزیده و پیرامون اعمال ناشایسته نگردیده ؛ قوانین مملکت داری از ارمحکم و قواعد ستوده کرداری از آن حضرت مستحکم ، سالی چند بدین شیوه و آئین مملکت داری نموده و بالاخره بمقاد : « کل نفس ذائقه الموت » بسوی جنت خرامیده و در کنار عمل خود آرامید .

(۱) - Kulol با لام مفتخم در زبان کردی به معنای بدبخت است ،

در تاریخ تألیف قاضی کلوک نوشته اند .

رباست خضر ولد کلول

بعد از پدر بر مسند سروری نشست و ابواب فتنه و فساد بر روی زیر
دستان خود بست؛ امیری خجسته مقدم و خسروی باسزا وجود و کرم
که طریق آبا و اجداد را پی سپر و خدیوی با ذل عادل عنایت گستر.
با علما و فضلا قرین و با اهل ظلم و فساد در عداوت و کین؛ رعایا و
برایا از سایه التفاتش کامران و اعلی و ادنی از یمن عنایاتش شادمان؛
در ضبط و ربط عدالت گستری و رعیت پروری بی نظیر و در مهم
مملکتداری صاحب رأی و تدبیر، در روش عدل پیرو ولایت ماضی و زیر
دستانش از حسن کردار، شاکر و راضی. پس از مدتی حکمرانی از این
دنیای فانی رخت بر برای جاودانی کشید: «انا لله وانا الیه الراجعون»

✽

حکومت الیاس ولد خضر

چون خضر را هنگام رحلت رسید پس از او الیاس ولدش متکی و ساده
حکومت گردید، بشیوه عدل و داد آراسته و بزور بذل و پاکی نهاد
پیراسته، با انصاف موصوف و در بین اعزه و اشراف بصفات حمیده معروف
اعزه و اعیان ولایت از بلندی همت و پاکی فطرتش میباهی، پیوسته در
صدق داد رسی و دادخواهی صاحب اخلاق حمیده و خداوند صفات
پسندیده؛ از فرط جودش بساط حاتم طی طی، وطنطنه شوکتش خنده زن
بر بساط جم و کی، در رفاهیت حال سپاهی و رعیت باسراف کوشیدی و
چشم از خیانت زیر دستان بغایت پوشیدی، در رواج شریعت غرا یگانه
و در رسوم قواعد مملکتداری عاقل و فرزانه، با افعال ستوده عاقبت
هستیرا در نوشت و بسوی روضا رضوان روان گشت، رحمه الله علیه.

در بیان خضر ثانی بن الیاس

اونیز در شیوه آبا واجداد راسخ دم وثابت قدم آمده ، (با اهل علم و فضل پیوسته محشور و قرین وبا صاحبان ادراك و عقل همواره همزانو و ممنشین ؛ در عهد امارت استقلال تام و تساط مالا کلام داشت ؛ حاکمی مبارک دم و خدیوی فرخنده شیم ، ستم در اران دولتش قصه سمیرغ و عنقاء ظالم در زمان حکومتش داستان اکسیر و کیمیا . بزبور عقل مزین و آثار فضل از بشره اش مبرهن ، دنیا و مافیها در نظرش صورت باد اعلی و ادنی بوجودش سرور و خرم و شاد ، با اینهمه عدل و داد بمصدق و « کل شیئی هالک الا وجهه » جهان فانی را وداع نموده ، طریق مرگ را پیمودند)

✱

بیان سروری حسن بن خضر ثانی

بعد از وفات پدر ، آن خدیو داد گستر بمعارض برتری قدم نهاد و ابواب احسان و اشفاق بروی متعلقین گشاد ؛ گویند امیری ستوده ذات و خدیوی پسندیده صفات بود ، اسم و مسمی با هم مطابق و در شیوه حکمرانی زیاده از ولات سابق آمدی .

چون جوانی صاحب رای و تدبیر و سخندانانی بی شیه و نظیر بود در شیوه اجداد خود مخالفت نورزیدی و در رفاهیت حال زیرستان ساعتی نیار میدی ؛ هر کسرا بفرا خور رتبه نواختی و هر فردی را بقدر مرتبه سرافراز ساختی . بارتکاب مناهی مایل نبودی و ابواب ملامی (۱) بر روی

(۱) در نسخ موجوده ابواب قصیت ؟ نوشته شده که گویا صحیح آن ابواب « قسوت » یا « معصیت » و یا « ملامی » است . و ما با توجه بسبک نگارش مستوره « ابواب ملامی » نوشته ایم .

دل ننگشودی؛ عبادت حی قدیم را مایل و راغب و اطاعت کردگار
 کریم را جامد و طالب، بصدق گفتار، و پاکی کردار مشهور وصیت عدلش
 گوشزد نزدیک و دور، در شیوه جلالت تنها و در شیمه رشادت بی همتا
 آخر از دار دنیا بسوی عقبی میل کرده، امر داور یکتارا بجای آورد،
 آری بیت:

سر نمی پیچم خاطر خواه دوست دوست داریم آنچه خاطر خواه اوست
 ذلك تقدیر العزیز العلیم -

☆ ☆ ☆

ذکر داد گستری بابول بن حسن

گویند بابول (۱) جوان آراسته و بجاهیه شجاعت متحلی بود، اکثر
 نفود و خزاین و دقینه آباء و اجداد را بزیر دستان و اعظم و اعیان عنایت
 فرموده، در نظرش کاه و کوه یکسان بود؛ در اغلب اوقات بجانب مخالفین
 دولت لشکر کشیده، مظفر و منصور و غالب باز گردید.
 (اعالی ولایت و امرای دولت از یمن همت و بیم سطوتش در بیم و امید.
 سروری دانشور و داد گستری بافر و هنر بود، در جود و سخا ناسخ
 آوازه معن شیبانی، در بذل و عطا یحیی و جعفر ثانی، در بیشه دغا شیر
 غران و در عرصه هیجا شمشیر بران بود، بمردی و شجاعت در جمیع
 بلاد مشهور و در داد گستری و عدالت عالمی بحضرتش مشعوف و مسرور)
 چون مدنی را بپاکی رای و پاکیزگی فطرت بسر برد دست اجل گریبان
 جانرا گرفته پا بقصر جنان نهاد.

☆

داستان سروری منذر بن باباول

چون پس از فوت پدر، جناب منذر بفیروزی و سعادت اختر مسند امارت را بوجود خود زیب و فر داد اهلای ولایت و سرحد و اطراف خدمت را ایستاده و بندگی را آماده شدند، بزرگان هر طرف بارسال هدایا و تحف و اظهار بشارت و شرف جبارت کرده، امرا و ائمه با پیشکش شایان بشرف خدمتش مشرف و روی بدرگاهش آورده بعطایای خسروانه سرافراز و بنایات خدیوانه ممتاز گشتند. از آنجا که بوفور حلم و کیاست و بآداب بزرگی و ریاست از آباء سلف برتر و بیکانه پاک طینت پاکیزه کهر بود ولایت از عدل و دادش بغایت معمور و خلائق از نیکی اعتقادش بینهایت راضی و مشکور بودند، در آئین شجاعت بی مثل و در شیوه جلالت بالفضل، اعزه و اعیان امر مطاعش را مطیع و منقاد، نیک و بد از باکی طینتش خرم و دلشاد؛ در سایه عدلش گرگ با برده همخور و در ظل رأفتش صعوه با باز همسر. بعد از مدت حکمرانی، چون اجل موعود رسید و آثار مرگ را در خود معاینه دیدمأمون بیگ ولد خود را بولیهی خویش مقرر و او را بولایت عهد مفتخر فرمود. بعد از مدتی مرغ روحش بسوی روضه مینو شتافت و در کنار رفتار خود آرام و آسایش یافت (۱)

(۱) - در باره زندگی و وقایع ایام حکمرانی هشت تن فرمانروایان اولیه بنی اردلان در منابع دیگر نیز تفصیلی ترفقه و تنها فهرست وار نامی از آنها بمیان آمده است. علت این امر را امیر شرف خان در کتاب خود چنین بیان کرده: «... اما چون احوال این جماعت که مذکور شد نزد راقم حروف محقق نبود و از کسی معتدالقول نیز چیزی شنیده بود که بر آن اعتماد توان کرد، لاجرم بمساعده و اتمه نثر از آن در گذشت»

در ذکر حکومت مأمون بیگ بن منذر

بطالع سعد و اختر میمون و ساعت فیروز و کوکب همایون عروس
ملك را در آغوش گرفته و با شاهد حکمرانی همروش آمد؛ مملکت را
از لوث وجود اعدا پاک و مخالفین را بذاك هلاك افکنده، احباب دولت
از حضرتش شادمان و اصحاب آنحضرت از یمن همتش کامروا و کامران،
صیت ستایش عالمگیر و آوازه عطایش کوشزد برنا و پیر، تیغ آبدارش
قاتل جان رستم و اسفندیار و تیر شرربارش قاطع روان خصم نابکار.
بشیوه علم و فضل از آباء اعظام خود امتیاز داشت و بآمین حلم و عقل
از همگنان ممتاز بود؛ رعیت و سپاهی بوجود مسعودش مستظهر و
بحضرت فیض نمودش مستبشر، بزرگ و کوچک ریزه خور خوان
نوابش، ترك و تاجیک خوشه چین خرمن جلالش، در روزگارهای
نیکو و پسند از او بسیار بیادگار مانده، براکثر ممالك پدری حکمران
و نافذ فرمانگشت.

چون مدت سی و دو سال در نهایت استقلال حکومت موروثی پدر را
کرد و طریق راستی و درست اعتقادی و بزرگی بجای آورد اعظام ملك
و اعیان دولت را احضار و بزبان کهر بار فرمودند: اکنون ما را هنگام
رحلت از دنیا رسیده و دست قضا بگریبان جان چسپیده، تمنا این
و آرزو چنین است: زیر دستان که ودایع حضرت رب العالمین خواهند
بود بر فاهیت حال و وارستگی از زحمت قبل و قال روزگار را

* لکن از شیوه نگارش مستوره در مورد ترجمه احوال این گروه
مستفاد میگردد: که وی خواسته است با ذکر محاسن اخلاق و توصیف
آنها بامرای آینده و خوانندگان خویش يك درس اخلاقی بدهد.

گذرانیده ، از اغتشاش و اختلال آسوده و آرمیده باشند ؛ بنا براین
اولی آن و اصلح چنانست که ولایت متصرفه را در بین اولاد امجد
تقسیم نمائیم تا پس از ما بی نزاع هریک بشغل رعیت پروری خود
بپردازند و هر کدام بآئین داد کستری زیرستانرا از خود ممنون سازند ،
مظلومین لگد کوب فتنه و فساد نگردند و ساکنین از ستم و نزاع ایشان
بر باد نشوند .

بمصلحت دانشوران ولایات متصرفه خود را بین اولاد امجد بدین
قسم تقسیم کرده رعایا و برابرا بامانت و ودیعت بدیشان سپرد : چنانچه
« بیکه بیک » که ارشد و اعلی و افضل اولاد او بود بر نواحی ظلم (۱)
و گلغیر و سمیران و هاوار (۲) و دودان و نوسود حکمران آمد ، و
(« سرخاب بیک » پسر اوسط او بر محل نوی و مربوان و تنوره و
اورامان و مهربان و کلو و کلاس و بقولی بر کلاش و نشکاش که اکنون
آن ولایات غیر معروفند ، ولی چون مورخین نوشته اند ما نیز بتذکار
اسامیشان پرداختیم ، فرمانروا شد) و سروچک و قراداغ و آلان و
شهرزور را به محمد بیک ولد کهترش تفویض فرموده خود بعد از
تقسیم ولایات در بین اولاد مدت دیگر بامر داد کستری و رعیت پروری
پرداخته و دبدبه نیکنامی را در آفاق بلند آواز ساخته ، از اینجا که امیر
دادگر و کشورگیری عدالت گستر بود به نسبت نام نامور و اسم ساسی
او سلسله علیه بنی اردلان الی اوان مشهور به « مأمونی » شده اند .
آخر الامر ندای « کل من علیها فان » بگوش هوش و جان شنیده
هاتف مرگ را لیک اجابت گفت . ع : که رحمت بر آن تربت پاک باد .

در استقلال بیکه بیک

چون مأمون بیک بساط حیات را در نوشت و بسوی ارم روانگشت ،
 پسران وی هریک حسب الوصایا در ولایات متصرفه خود حکمرانان آمدند
 بیکه بیک را که بحسب سن و جاه از ایشان برتر بود به بزرگی
 برداشته ، و همت بر اطاعت و کوچکی وی گماشته ، هریک در قله و خود
 بامر رعیت پروری شاغل و بشغل دادگستری مایل ، با از جاده روانیم
 پدری بیرون نهاده و آوازه روش سرور را بیدکرداری بیاد نداده ، از
 عدلشان ولایت آباد و از بذلشان رعیت خرم و دلشاد ؛ مدام در رضای
 برادر بزرگ خود بیکه بیک کوشیدند و چشم از حقوق کوچکی او
 نبوشیدند ، بیکه بیک نیز با ایشان لازمه بزرگی بجای آورده و خلاف
 رأیشان عملی نکرده ، در ولایت خود مدت چهل و دو سال حکمرانی
 نمود تا جهان فانی را وداع فرمود :

« منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخرى »

در ایالت مأمون بیک ثانی

بعد از رحلت « بیکه بیک » مأمون بیک ثانی پسرش بر مسند حکمرانی
 نشست و ابواب فتنه و فساد بر روی جهانیان بست ، جوانی خوشرو و
 خوشخو و پاکیزه سیرت ، نکته دانی نیکذات و نیک نهاد و نیکو غیرت
 و سخاوت معروف و بشجاعت موصوف بود . در حسن و جوانی بی بدیل ،
 در اخلاق نیک و شیرین زبانی بیعدیل ؛ زیردستان بوجوش شادمان و
 خوش دل و خرم و متعلقین از حسن اخلاقش با عیش و عشرت توأم بودند .

بعد از پدر مدت دو سال باستقلال تمام وجاه و جلال مالا کلام ولایت متعلقه پدر را حکمرانی کرد تا اینکه سلطان سلیم پادشاه روم (۱) را هوای تسخیر کرد ستانات و شهرزور بسر افتاده ، بقول خسرو بیک مصنف (۲) حسین پاشای نامی را با عساکر بیشمار به تسخیر آندیار مأمور فرموده ، چون بخاک شهرزور رسید با مأمون بیک مقابله نمودند ، از طرفین ، هیچکدام کاری از پیش نبردند ؛ ولی مأمون بیک چون قوه مقابله و طاقت مقاتله را در خود ندیده ناچار در قلعه ظالم حصارى شده و حسین پاشا مدتی آن قلعه متین و حصن حصین را محاصره نموده بالشکر وافر در دور قلعه نشست و ابواب آمد و شد بر قلمکیان بست ؛ مأمون بیک (سرانجام) از امتداد محاصر بتنگ آمده و استعداد جنگ را نیز در خود ندیده بی اختیار دست از پیکار کشیده و غفلتاً از قلعه بیرون آمده با قلیل جمعیتی روی بدرار سلطان روم نهاد ؛ سلطان خلاف راه و رسم سلاطین و خواقین آن جوانرا مأیوس و در حبس محبوس نموده ، نگاه داشت . از قرار تصنیف ملا محمد شریف قاضی از طرف سلطان روم سلطانا نعلی بیک نامی بتسخیر ولایت مأمور شده و بعد از فرار مأمون

(۱) شرفنامه سلطان روم (عثمانی) را در این موقع سلطان سلیمان -

خان نوشته و سردار سپاهشرا نیز سلطان حسین بیک حاکم عمادیه شمرده است که با بعضی از امراء کردستان بتسخیر ولایت شهرزور اقدام نموده اند (۲) تصنیف خسرو بیک منبغی است در تاریخ کردستان و اردلان که

مورد استفاده مستوره قرار گرفته ، این کتاب را خسرو بن محمد بنی اردلان در ۱۶۴۹ قمری تألیف و بکتابخانه والی خسرو خان ناکام اهدا کرده است .

بيك ورسیدن به پیشگاه حضور سلطانی ، اورا بانواع نوازش مفتخر فرموده ولی از حکومت ولایت موروثی قلم یاس بر صفحه امیدش کشیده (حله) من توابع بغداد را بدو بخشیده ، باقی عمر را در آنجا سر برد تا اجل موعودش رسید و بعد از راهی شدن مأمون بيك بولایت روم سرخاب بيك عم او ولایات متصرفه مأمون بیکرا ضمیمه قلمرو خود ساخته و باجنود روم طرح موافقتی در انداخته بمدارا با ایشان راهی میرفت (۱).

در بیان ریاست سرخاب بيك و وقایع حالات او

چون پس از فرار «مأمون بيك» برادر زاده اش قلمه ظلم و شهرزور و سایر ولایات متعلقه اورا ضمیمه ولایت خود نمود ، بنا بمصلحت وقت با اهل روم نیز اظهار موافقتی فرمود . پس از چندی که در امر حکومت بکلی مستقل آمد سر از اطاعت سلطان روم کشید . از صدور این حرکت آتش خشم سلطان روم بالا گرفت و در پی اتمام کارش درآمد . (قول اشهر آنست که) «مأمون بيك نانی» تا آن اوقات در محبس ساطانی بوده ، بعد از استماع ماجری ، سلطان بنا بمصلحت از حبس رهائش داده بامر حکمرانی اورا به حله ، واسمعيل بيك نام پسرشرا به سروچک فرستاده ، مدت ها در آنجا فرمانروا بودند . گویند تا سنه یک هزار و چهار هجری اولاد و احفاد مأمون بيك در حله بمحکمرانی باقی بودند (العلم عندالله)

سرخاب بيك بعد از متصرف شدن ولایات موروثی مأمون بيك توابع و قلمرو محمد بيك برادرشرا نیز بقهر و غلبه در تحت تصرف خویش در آورده در تمام مملکت موروثی پدری حاکم و فرمانروا آمد ؛ صیت

(۱) بقول شرفنامه در سال ۱۰۰۵ ، منجاغ حله در تصرف مأمون بيك بوده .

همتش عالمگیر و آواز شوکتش گوش زد برنا و پیر گردید . در سنه نهد
و ینجام (۹۵۰) (۱) القاص میرزا برادر شاه طهماسب ازدولت ایران روی
کردان و پناه بدولت آل عثمان برد . سلطان روم وجود او را مغتنم شمرده ،
در اعزاز و احترامش نهایت اهتمام بعمل آورد و سرعسكر متشخصی را
با اکثری از سپاه روم و لشکری افزون از شمار اختر و نجوم همراه او
روانه بصوب کردستان و سرحد ایران و آن مرزو بوم کرده و ، بعد از
کوششهای بسیار و لشکرکشی بیشمار چون اختر بخش در افول و
کوکب طالعش در نکول بود کاری پیش نبرده ، سپاهیان فسخ عزیمت روم
کردند ، القاص میرزا پناه سرخاب بیک آورده که در حضرت پادشاهی
طرح عنذخواهی ریخته شفیع گناه او شود ، سرخاب بیک نیز واسطه
عفو او شده ، شفیع گناهش گردید و شاه طهماسب بنا بخاطر سرخاب
بیک طریق عفو را مسلوک و از جرم القاص میرزا گذشته یرلیغ امارت
شیروان را کما فی السابق بانضمام خلاع لایق بسرافرازی او عنایت
فرموده ، مشارالیه در بین بیم و امید بصوب شیروان راهی ، پس از
ورود بشیروان رأی پادشاهی منحرف گردیده ، شاه نعمت الله قهستانی
و جمعی از امنای دولت سلطانی بحبس او مأمو را آمدند و او را مقیود
و مغلول بقلعه قهقهه برده محبوس ساختند . بعد از یکسال اشاره بقتل
وی شده ، از دیوار قلعه بزبرش انداخته مقتولش ساختند .
در ازای این کار سرخاب بیک پا بر معارج برتری گذاشت و هر
ساله بصیغه استمرار از صندوقخانه پادشاهی یک هزار تومان برای
او مقرر شد .

چون سابقاً نکاشته کک بیان شد که : سرخاب بیگ قلمرو حکم برادرش را محمد بیگ بهر و غلبه از او گرفته خود متصرف شد ، محمد بیگ بعد از اینکه قوه مقاومت برادر را در خود ندید رخت شکایت را بدر بار سلطان سلیم بادشاه روم کشیده مراتب بیمر و تی برادر را بر پیشگاه ساطانی عرض و سلطان روم اعانت او را بر خود فرض شمرده ، رستم پاشای وزیر اعظم را با چند نفر از پاشایان دیگر و عثمان پاشای میرمیران با لشکری بیشتر از تعداد انجم و اختر بمعادوت و یاری محمد بیگ مأمور نمود .

عساکر مزبور بسوی مقصد راهی و بهوای داد خواهی وارد شهر - زور و آنصفتحات شده ، سرخاب بیگ چون تاب مقابله عساکر روم را نداشت ناچار در قلعه ظلم (زلم) متحصن و حصار ی شده و در بالای برج دستبرد می نمودند ، در آن حین کاوله از قبل اهالی قلعه بمقتل محمد بیگ مظلوم خورده معدوم شد و قشون روم بتاخت و تاراج آنصفتحات پرداخته علم ظلم و ستم برافراختند .

بدین و تیره ایام محاصره دو سال تمام طول بهم رسانیده تا مراتب لشکر کشی روم بشاه طهماسب معلوم شده ، حسین بیگ نامی را بالشکر جرار و سپاهی افزون از شمار بامداد سرخاب بیگ فرستاد . سرعسکر و پاشایان روم محض استماع خبر ترك محاصره کرده عثمان پاشای میرمیران هم در آن مکان رخت بر پای جاودان کشید . اهالی قلعه نیز که مدتی در زحمت محاصره بودند سر از گریبان خواری برون آورده مشغول زندگی شدند .

در این اثنا محمد پاشا نامی از جمله سرداران مأموره روم وقت را

غنیمت شمرده و فرصت یافته با جنود ابوابجمعی خود در سنه ۹۶۹ بای جلاذت برکاب مردی نهاده خود را بمیان قلعه « زلم » انداخت و مخالفین را بکلی دوانیده ، صیت جلاذت بگوش دور و نزدیک رسانیده و زلم و شهرزور و توابع را کیف پشاه متصرف شد . سرخاب بیك با دولت روم طرح موافقت ریخته و (بعضی از) ولایات اوداخل متصرفات عثمانی گردید (۱) و سرخاب بیك را یازده اولاد ذکور بدین تفصیل بوده اند :

- ۱- حسن بیك . ۲- اسکندر بیك . ۳- سلطان علی بیك .
 - ۴- یعقوب بیك . ۵- بهرام بیك . ۶- ذوالفقار بیك . ۷- اسامس بیك .
 - ۸- شهبواریك . ۹- ساروخان بیك . ۱۰- قاسم بیك . ۱۱- بساط بیك .
- گویند سلطانعلی بیك از اولاده سرخاب بیك بمردی و شجاعت و دلیری و رشادت امتیاز داشت و در حیات پدر بضرب بازوی دلیری آن امر کینه ور ، زلم و توابع را از تصرف آل عثمان پس گرفته خود فرمانروا شد و بهرام بیك ولد دیگر سرخاب بیك در حیات پدر در رواندوز و عمادیه فرمانروا شده و به همانجا اکتفا نمود و از آن تاریخ الی آلان که سنه هزار و دوست و چهل و دو هجری است ، اولاد و احفاد وی در آن مکان حکمران خواهند بود .

(اگرچه در تواریخ ندیده ولی از قراریکه از متقدمین ^{پیران} استماع گردیده ؛ در حیات خویش سرخاب بیك ولایت را در بین اولاد تقسیم نموده)

(۱)- امیر شرفخان در کتاب خود این نکته را روشنتر شرح داده و می نویسد : « ... و از آن تاریخ ولایت شهرزول (شهرزور) ... از جمله مایهتات ولایت مکتسبه عثمانی شد . »

محل میلاقرا رسد اسلمس بیگ مقرر فرموده مشارالیه در آنموضع حمام و عمارات رفیع بنا نهاده و قریه اسلمس (۱) را که حالتحریر در نهایت معموری است بحال عمارت درآورده محل توقف حکام و سلاطین میلاق (۲) قرار دادند و طایفه سلیمانی که بالفعل در میلاق بامر سلطانی روزگار میکذرانند از اولاد او میباشند .

از آنجمله مریوان هم باسکندر بیگ پسر دیگرش مفوض گردید و اولاد او نیز الی اوان در مریوان باقی هستند « العلم عند الله » سرخاب بیگ مده ۶۰ سال و بقولی شصت و هفت سال در ولایت کردستان و شهرزور بالاستقلال حکمرانی کرده ، تا اینکه از هاتف غیبی ندای

(۱) - Eslemerz

(۲) - (لیلاخ Leylax) که غله خیزترین و پرجمعیت ترین باوک کردستان سنه بشمار میرود دارای آثار بسیاری از قصبات و قلاع قدیمی و قبور باستانی است که بر قدمت مسکونیت آنجا گواهی میدهند . سکنه این بخش که از قدیم الایام زندگانی ثابت داشته اند ، سابقاً همه گوران و گورانی زبان بوده ، ولی بواسطه اقامت و استقرار عشایر کرد مانند : کرکه میها ، شیخ اسمعیلی ها ، بایاوند ها ، جافها و . . . خلطه و آمیزش آنها بتدریج و در طی دو قرن اخیر لهجه گورانی آنها با لهجه کرماجی سنه تبدیل یافته است .

لباس زنان لیلاخ تا ۲۵ سال قبل يك نوع خاص از البسه کردی موسوم به « لباس گورانی » بود اما در ربع قرن اخیر عموماً لباس خود را مبدل بکرماجی نموده و اینك در لیلاخ (میلاق) کمتر زنی میتوان دید که جامه گورانی بر تن داشته باشد .

« ارجعی الی ربك راضیه مرضیه » شفته دهر نا پایدار را وداع گفت :

‡ ‡

ایالت سلطان علی بیگ ولد سرخاب بیگ

بعد از پدران دادپرور هنرمند خویش ، مسند سروری را بوجود
ذیجود زینت و زیور داده و مدّسه سال در نهایت استقلال اردلان و
شهرزور را متصرف و حاکم گردید ؛ تا در عنفوان جوانی آن نوباره باغ
کامرانی عالم فانی را وداع و رخت بسرای جلودانی کشید . از او دو
پسر نیک اختر موسوم به تیمورخان و هلوخان بیادگار ماند که بهمت
صغرسن متکفل امور حکمرانی نتوانستند شد ؛ بدان سبب « بساط بیگ »
برادر کوچکتر « سلطان علی » پا بر معارج برتری نهاد و مسند حکومت را
بقدم خود زیب و فر داد .

‡

امارت « بساط بیگ » ولد سرخاب بیگ

جوانی نیکخوی ایکنهاد و امیری خوبروی درست اعتقاد که ولایت را
بفر قدوم خود آباد و رعیت را از حسن عدالت خرم و شاد فرمود ؛
اکثراوقات بعبادت حضرت و امب العطایا مایل و در ایام ولیالی و ساعات
بعدالت گستری و داد پروری شاغل ، در شیوه علم و فضل از هکنان
ممتاز و در آداب دانش و عقل بی نیاز ؛ با امانا و امرا شیوه بزرگیش
پیشنهاد و منظور نظر بارعایا و برابا شیمه عدل و دادش درخاطر مضمهر ؛
مدتی بطریق خوب و رسم مرغوب در امر حکمرانی سر برده ، تا اینکه
« تیمورخان » و « هلوخان » را ایام رشد رسیده و هوای ایالت و ریاست
ایشانرا بدماغ راه یافته ، بعزم دادخواهی رو بدربار شاه اسمعیل صفوی

نهاد و در آنجا مدتی بسر بردند که شاه اسمعیل بجوار رحمت حق پیوست .
 تیمورخان و هلوخان بی نیل مقصود از دربار صفوی روی بر تافته
 بموطن خویش شتافتند . در این هنگام « تیمو خان » بنای تاخت و تاراج
 در ولایت اردلان گذاشته و همت بردفع عم گماشت ، و در اطراف و
 جوانب قاهر و غارت بسیار کرده . متوطنین را بزیر تیغ سیاست آوردی ،
 شاید ، بدین وسیله و با نزاع ولایت موروئی بدری را از کف کفایت بساط
 بیگ انتزاع نماید ؛ از آنجا که بساط بیگ امیر خوش نیت و اخلاق
 حمیده سیر و حاکم دادخواه رعیت پرور بود ، بحیات او ، با وجود
 کشت و کوشش تیمورخان ، اعلی و ادنی سر بر خط فرمانش نهاده
 بندگی و اطاعتش را آماده و ایستاده بودند ، تا فلک بساط نشاطشرا
 درچید و بزم حیاتشرا درنور دیده « بیجان آفرین آن جوان جان سپرد . »



تیمورخان بن سلطان علی

تیمورخان بعد از فوت عم باختر سعد و زمان دلکش در سنه ۹۸۶
 مسند موروئی بدری را بقر وجود ذیجود آراست و سریر سرور را بیمن
 قدوم میمنت ازوم پیراست ؛ خسروی با عدل و داد و خدیوی سخاوت
 بنیاد ، در مردی و شجاعت نانی رستم زال ، در مردی و سخاوت بیقرین
 و عدیم المثال ، مؤید بتأیید ایزد داور و موفق بتوفیق خالق اکبر ، پرتو
 التفاتش بر مفارق خاص و عام سایه گستر و ظل عنایاتش بر تارک بزرگ
 و کوچک اکیل و افسر ، چون از استیلا بر اردلان فراغت یافت (۱)
 با سلطان روم بنای سازش نهاده ، طرح موآلفتی بنا بمصلحت وقت

ریخته از دولت سلطان روم با اصطلاح اهالی آن «روز و بوم سه طوق
بسر افرازی او عنایت و مشمول نوازشات بیغایت شده به «میرمیران» ملقب
آمد (۱) و محال سنقر و دینور را ضمیمه ولایت خود نموده ، استقلال
در آنجا و اردلان و شهرزور حکمران شد بسبب تمایل با دولت عثمانی
از این دولت صد هزار آغچه (آقچه) که مالیات شهرزور بود بانعام و
استمرار سالیانه آنحضرت عنایت رفت ولی خلاف رسم بزرگی و مخالف
روش دآوری مدام بفارت و تاراج اطراف و جوانب شاغل و همیشه
بایذاء و اضرار همسایه و همجوار مایل بودی ، عاقبت سر از اطاعت
ایران و روم کشیده ، خودسر در ولایت متصرفه حکمران گردید .
تیمورخان ولایات متصرفه خود را در بین اولاد ایجاد تقسیم نموده :
سندج و حسن آباد و قزلبچه و زلم و شهرزور را به «سلطان علی»
که ولد ارشد او و موسوم بنام نای پدرگرایش بود تفویض فرمود و
بوداق بیگ ولد دیگرش را در محل قزداغ مستقل نمود ، باوک مرخوان را
به مراد بیگ بخشید و امیر علم الدین که بحسب سن از همه کمتر بود
در شهر بازار (۲) فرمانروا گردید .

تیمورخان ، بعد از مدتی که خودسر در ولایات متصرفه بامر
حکمرانی پرداخت دست تصرف بجانب کرمانشاهان و زرین کمر که

(۱) - شرفنامه مینویسد که : «... موسوم به تیمورخان پاشا
گشت .» (پاشا ، کلمه ایست کردی که محفف پاشا میباشد . این
کلمه را ترکها و سپس اعراب اقتباس کرده ، جزو اصطلاحات سیاسی
والقاب نظامی خویش قرار دادند .)

(۲) - سازبازیر (Sarbager) از توابع سلیمانیه است

الان بکروس مشهور است دراز کرده ، آن دو ملک را بقر و غلبه در تحت حکم آورده ، اکثر اوقات فرخنده ساعات را صرف تاراج و تاخت نمودی تا اینکه دوسه مرتبه ایل عمر بیگ کلهر (۱) را تاراج و آن بیچارگان را بنان شب محتاج کردی ؛ در کرة اخیر عمر بیگ پناه بشاهویردی خان لر برده ، طلب اعانت نمود .

شاهویردی خان نیز بنا به تعصب همجواری و حمیت ایلی ، از ایل و طایفه خود جمعیتی مستعد و آماده فراهم آورده ، باتفاق عمر بیگ و طایفه او ، در دربندی که دم راه تیمورخان و جیوش بحر خروش اردلان بود ، بکمین نشسته ، در حینیکه قشون تیمورخان آسوده بتقسیم اموال منهبه میپرداخت طوایف لر و کلهر برایشان تاخته ، امر بمقابله انجامید و داستان بهجاده کشید .

بعد از افروختن نایره جنگ ، چون معبره مرکه تنگ بود و دلیران با نام و تنگ از کوفتگی راه خسته و درب نجات را بر روی خود بسته دیدند ، ناچار تیمورخان از مرکه رویگردان شده ، از تقدیرات حی قدیر و سرنوشت های داور بی نظیر ، چون در آن موضع نه راه گریز بود و نه جای گزیر ، جمعیتی از اعزه و اعیان با تیمورخان اسیر و دستگیر شده و اموال منهبه بانضمام غنائم وافر باز بصاحبان خویش رسیده و مردم کلهر از رنج های ماضی استراحت گزیدند .

بعد از چند روزی شاهویردی خان و عمر بیگ در نهایت اعزاز و اکرام تیمورخان و مقلینش را مرخص و بسوی اردلان مراجعت دادند .

(۱) - بروایت شرفنامه ، در این زمان رئیس کلهر پسر عمر بیگ بوده ، نه عمر بیگ .

با اینکه هنوز چهره دلیران بگرد ندامت آلوده و از زحمت معرکه نیا سوده بودند ، چون سابقاً ولایت « زرین کمر » در تصرف آن امیر کینه‌ور بود و از دربار صفوی دولتیار سلطان سیام‌نصور (۱) بضابطی آنجا مأمور شده بود ، جناب خانی این معنی را دون مرتبه خود دانسته ، در سنه ۹۹۸ بنای فراهم آوردن لشکر نهاده دولتیار سلطان مراتب را بدربار پادشاهی نوشت و در نتیجه قشون معقولی بامداد او روانه و گسیل گردید .

هنگام حرکت تیمورخان دولت یار سلطان پای جلادت پیش نهاده ، بالشکر فراوان بمقابله سپاه تیمورخان شتافت و بعد از زد و خورد طرفین و کوشش و کشش جانین ، نسیم فتح و ظفر بر رایت نصرت آیت تیمورخان وزید . سپاه اردلان غالب و لشکر قزلباش و دولت یار سلطان مغلوب و از معرکه روی بر تافته ، اکثر آنها اسیر و طعمه دم شمشیر گشته ، بقیه السیف پناه بقلعه زرین کمر برده و آن حصن را سپرجان خود کردند .

تیمورخان بسبب مردانگی و شجاعت ، در نهایت غرور ، کوشی بقساره نزدیک و دور نکرده قلعه را محاصره نمود . قلعگیان هر چند از در امان در آمدند فایده نبخشیده ، عاقبت در بالای بروج حصار هنگامه جنگ را بشلیک تفنگ گرم کرده (در این اثنا بمقاد « المقدر لایغیر ») در هنگامه شور و شر گاوله تفنگ بمقتل آن امیر با فرهنگ خورده ، مقتول شد .

سپاه کینه‌ور از مشاهده این امر پر خطر سلك جمعیتشان پریشان و

(۱) - سیام‌نصور از ایلات بزرگ کرد در منطقه گروس میباشد .

دست از مقابلۀ برداشته ، شمشیر انتقام در نیام نهاده ، نمش تیمورخانرا
بولایت آوردند (ذاك تقدیر العزیز المتعال) .

هلو خان

چون تیمورخان در سنه ۹۹۸ در مرکه رزم مقتول گردید ، هلو خان (۱)
برادرش عروس ابالت را در برکشید . (چمن حکمرانی از وجودش
خضارت یافت و گلشن خسروانی از جودش طراوت ولایت در عهدش
معمور و رعیت از عدلش مسرور ؛ در مردی و شجاعت صد پایه از برادر
برتر و در مردی و سخاوت در اطراف و اکناف سمر ، سپاهی و لشکر از
یمن قدومش خرم ، رعایا و برایا از فیض وجود عاطفت لزومش باراحتی
توام ؛ چمن حکمرانی از سحاب عدالتش سیر آب و نهال کامرانی از
زالال عاطفتش شاداب شد) .

او نیز ، بمتابعت برادر نامدار در اول کار طرح موافقت با سلطان
مراد ، پادشاه روم در انداخته ، و با شاه عباس صفوی نیز مصاحبتاً ابواب
صداحتی مفتوح ساخت . دولت بسیار و خزاین بی شمار در عهد خود
بهم رسانید ؛ اوقات شریف را اکثر مصروف بنای قلعه و مسجد و مدرسه
فرمودی چنانکه : علاوه قلعه زلم قلعه پلنگانرا نیز که در اصل پایتخت
طایفه گوران بوده و بتزاریف زمان ویران شده معمور فرمودند (۲) ؛
گویند قلعه بسیار متین و حصین بوده که به علت سختی معبر عبور ،

(۱) - هلو (Helu) بالام مخم در زبان کردی به معنای عقاب است

(۲) - پلنگان (Polgnan) . بقایای آثار و قلاع مهم پلنگان

هنوز هم مشهود و گواه اهمیت سابق آنجا میباشد .

گذر مخالفین از آن مشکل و در هنگام قلعه داری مانع مرور اهل شرو
شوریه شده است. قلعه حسن آباد را نیز بتعمیر در آورده که فی الحقیقه در
جمعیت بلاد قلعه و مکانی بدان رفیع را خدای جهان آفرین نیافریده و
دیده هیچ جهان بینی ندیده، (چنانچه اوصافش در تواریخ اقالیم مذکور
و تعریفش در دفاتر اکثر معموره عالم مسطور است.)
(خود حقیر دیدم که ایلچی روس وانگریز در زمان ایالت امان الله خان
والی بعزم سیاحت آن قلعه از راه کردستان عبور نموده، با وجود خرابی
بنجرخ و تماشای آثارش میپرداختند (۱).)

و در مریوان هم قلعه متین و بازار و حمام و مدارس و مساجد
دلنشین بنا نهاده، از قرار تقریر اکنون هم آثار ابنیه اوباقی است. رفته رفته
تعداد دولت و میزان شوکتش بجائی رسید که محاسب و هم و خیال از
شماره آن عاجز گردید، بدین سبب طریق موافقت با پادشاهان روم و
ایران مسدود فرموده، خود سر در ولایت فرمانفرمائی و حکومت مینمود
و گاهی بتاخت و تاراج اطراف میپرداخت و آوازه شوکت خویش را
کوشزد نزدیک و دور میساخت، تا در سنه (۱۰۱۹) هجری حسین خان
لر را هوای انتقام (۲) بسر افتاده، با جمعیتی وافر بمقابله هاو خان
آمده، در قلعه حسن آباد بنای قتال و جدال نهاده شد؛ از حضرت خانی
به تشبیه بیخردی و نادانی او جمعی مأمور شده و گوشمال معقولی
خورده، علم بخت را نکون و لوا آرزو را واژگون دید و بوطن خود

(۱) - این قلعه در فاصله ۶ کیلومتری جنوب شهر سنندج و بر روی

کوهی قرار گرفته است.

(۲) - این لشکر کشی سردار لر باشاره و تحریک شاه صفوی بوده است.

گریخت و « هلوخان » بیشتر از بیشتر در امور فرمانروائی مستقل گردید .
 گویند چند دفعه شاه عباس صفوی سپاه جرار به تسخیر و تخریب
 قلعهجات آندیار و گرفتن آن خدیو نامدار مأمور فرموده ، بی نیل مقصود ،
 منخول و مردود بدر بارشاهی مراجعت مینمودند و سرانجام این معنی
 مروحہ جنبان آتش خشم پادشاهی شده ، خود بنفس نفیس حرکت و با
 جنود غیر معدود ، بمزم گوشمال « هلوخان » وارد سرحد کردستان شده
 و در قریه میهم من محال اسفند آباد نزول اجلال نموده ، روزی بمزم
 مطالعه و تماشای جبال و کوهستانات کردستان پا بر فراز کوهی نهاده ،
 اکثرا منای دولت پادشاهی نیز در خدمت پیا ایستاده و « آلی بالی »
 زنکنه هم که جلودار خاصه شهر یاری بود بگرفتن اسب شاهی در
 آنجا حاضر .

شاه عباس بعزت نزدیکی طوایف زنکنه (۱) بکردستان و بلدیت
 و همجواری ایشان از آلی بالی کیفیت استحکام قلاع و بقاع واستعداد
 سپاه و لشکر هلوخان را مستفسر میشود ، مشارالیه پای جلالت در
 میدان سخن نهاده و داد مصلحت و فصاحت داده و عرض مینماید که :
 کردستان را قلعه های محکم بسیار و جبال و کوه های مستحکم بی
 شمار است ، چنانچه طایر و هم هیچ صاحب عزمی بکرد آن نمی توان
 گردید و سمنند فکر هیچ ذو شوکتی باطراف و جوانب آن نمیتوان

(۱) - زنکنه از ایالات مشهور کرد بوده ، در نزدیکی کرمانشاه
 و شمال اردلان و همچنین در پیرامون « کفری » و « سوماک » در کردستان
 عراق سکونت دارند ، برخی از افراد این طایفه مصدر کارهای مهم شده و
 اینک هم بعضی از آنها در شهر کرمانشاه اقامت و دارای مقاماتی میباشند .

دوید؛ و در آن بیشه شیران نر و هزیران کینه ورنده که هریک بارستم
دستان برابر و با اسفندیار یل دعوی همسری دارند، بیم آنست که
هوکب شاهی بعزم تنبیه «هلوخان» راهی شود و خدای نا کرده مدتی
محاصره امتداد بپذیرد و شاهد تمنا را بعلمت متانت قلعه در برنگیرد و
بی نیل مرام فسخ عزیمت فرماید و بی حصول مقصود راه هزیمت پیماید؛
و این معنی تنگ خلافت و عار سلطنت آید و مخالف صلاح دولت، و
بسبب این و هن بازوی تغلب بسوی مملکت گشاید. پس اولی همان
است که خدیو جهان وی را بنوازشات بنوازد و بتدبیر و رای باهتمام
کارش بپردازد، تا بدینوسیله در سلك چاکران این دولت محسوب
آید و بدین حیل در زمره بندگان خلافت راه راستی و صداقت به پیماید.
شاهرا فکر ناقد و رأی صایب آلی بالی خوش آمده، بررتبه و جاه او
بیفزود و از آنجا فسخ عزیمت فرمود (۱).

هلوخان نیز از مشاهده این احوال «خان احمدخان» ولد خود را که
در میان اولاد بشجاعت و سخاوت و خوبی صورت و پاکی سیرت ممتاز بود،
با هدایای لایق روانه دربار شاه عباس کرد خان احمدخان، بعد از شرفیابی
به حضور باهرالنور مورد عطیات گوناگون و مشمول عنایات از حد افزون
شده آنافانا خدیو داد گراور را بنوازشات نمایان سرافراز و مفتخر میفرمود.
بعد از مدتی که جوهر ذاتی و استعداد و آراستگی «خان احمدخان»
بر شاه عباس معلوم آمد بررتبه او افزوده و درخشان گوهر درج شاهی و
قروان اختر برج سلطنت پناهی اعنی همشیره مکرمه خود را که موسوم

(۱). بروایت تاریخ «ملا محمد شریف قاضی» بمناسبت این صلاح اندیشی،
شاه عباس منصب وزیر اعظمی را به آلی بالی جد شیخ علیخان زنکجه می بخشید.

به « زرین کلاه » بود باو عنایت فرموده بشرف مصاهرت شاهی سرافراز آمد (اگرچه در تواریخ بتفصیل مطالعه نگردیده ، ولی ازمقدمین شنیده ام) : پس از نامزد شدن زرین کلاه ، آن زمین کهر صدف نیک اخترى از همخوابگى و همسرى خان احمدخان ابا وامتناع نمودند ، حضرت پادشاهی که جوانى وشجاعت خان احمدخان در نظرش هویدا وجلادت آن مقننر دودمان در آینه خاطرش صورت نما بود ، طالار سردر را بوجود مسعود زیب و فر داده ، زرین کلاه را بدان مکان دلنشین که آسمانى در زمین مکین بود طلبیده در پهلوى خویش نشانید ، پس امر شد که از دریچه میدان خان احمدخانرا بحضور آورده ، و از در دیگرى ، شیرى که سالهای دراز در زنجیر شیربانان شاهی بود رهائی دادند . شیر غران در « عدل میدان » به خان احمد خان برخورد و حمله ضرغامانه برآورد ، آن هژبر کینه ور مطلقاً از حمله شیر لیانیدشیده و سیف جلادت کشیده به يك ضرب بازوى شیرگیرى و قوه شمیر دلیری ، شیر را بدیار عدم رسانید .

شاه صفوی اگرچه جلادت و جرأت خان احمد خان در نظرش جلوه ها نمود ، ولی از قتل شیر و جسارت آن دلیر ، باوى عتابی فرمود . خان احمد خان در جواب گفت که : ما دو شیر داور دادگستر بر یکدیگر حمله ور شدیم ، قوه طالع یاور آمده من بر او غالب آمدم . شاه را حسن گفتار آنجوان خوش آمده و زرین کلاه به همسرى آن همای اوج برترى خورسند آمد . (پس بآئینی که شهریارانرا شاید وزیب و زینى که زمامدارانرا باید ، قران نیرین اتفاق افتاده و مقابله

سعدین دست داد (۱)

چون زمانی دیر خان احمدخان در حجر تربیت شاهی آسود و حضرت مملکت پناهی روز بروز بر ترقی رتبه و جاه او می افزود و سالها بود شاهرا هوای دیدن هلوخان در سر و هوس تسخیر کردستان در نظر و بعثت متانت قلاع و شوز و نزاع آن امر میسر نمیشد؛ بالاخره خان احمد خانرا بخلوت خاص طلبیده و با وی بساط نوازش و بزم درجیده، با اظهار عنایات و ابراز اشتیاقات و پس از نوازشات چند، معالیم را بروی بروز داده، و گنجینه اسرار را در نظر او گشاده؛ که سالها است مرا آرزوی دیدن پدرت در دل و بعثت متانت قلعه و حصارهای کردستان در وادی این تمنا خجلیم. اکنون که شما را با این دولت علیه انتصاب کامل هست، هر گاه بکردستان رفته و با لطایف الحیل هلوخانرا روانه دربار شاهی سازی و خود بامر ریاست بپردازی، باعث مزید اشتیاق خدیوانه و ترقی جاه و منزلت خواهید بود و سرافتخار را بارج شما خواهی سود.

خان احمدخان بسبب مصاهرت پادشاهی و هوای حکمرانی و مملکت پناهی، متمدد شده خواهش شاه را انگشت اطاعت بردیده نهاد. بدین قرار با نوازشات بی شمار و خلایق فاخره و انعامات متکثره از دربار صفوی مرخص و بصوب کردستان راهی شد.

حین ورود چون روزگاری چند بود که هلوخان فرزند گرامی را

(۱) - درباره خیانت «کلاوزر خانم» (زرین کلاه) به خان احمدخان و چگونگی اعدام «یوسویاسکا» مترجم مخصوص خان اردلان هنوز هم در افواه مردم کردستان داستانهائی شیوع دارد و سالخوردهگان نیز از اشعاریکه در اینمورد و بلبچه گورانی وجود داشته یاد میکنند.

ندیده بود ، همچو جانش در بر کشیده و بفرافت با او عیشی گزید ،
 خان احمد خان هم بحسن تدبیر در صدد حبس پدر و فرستادن وی بدربار
 اصفهان برآمده ، با افزه و اعیان بنای التفات نهاده و ابواب مراحم بر
 رویشان گشاده ، مرید را علی قدر مراتبهم بخلاص فاخر سر بلند و بمرحمت
 وافر ارجمند فرموده ؛ تا روزی که هلوخان در عیش مواصلت پسر
 مجلسی آراسته و محفلی بوجود افزه و اعیان پیراسته بود ، خان احمد
 خان ناظر خود را امر فرمود تا از تنقلات و حلویات اصفهان خوانچه های
 بسیار بمجلس آورده ، و کام مجلس نشینان را به جلاب فریب شیرین کنند .
 هلوخان پی بمطلب برده خاطر شریفش از صدور این معنی آزرده آمده
 فرمودند که : بشیرینی خدعه کام جان مرا از حنظل تلختر نمودی ،
 گویا بشیرین زبانها دامن ریاست را از کفم میخواهی ربود ؟ کار بقال
 و قیل کشید و مهم بنزاع بین انجامید ، خان احمد خان از همانجا
 بزخواست ، براسب خویش سوار و با موافقین خود در بیرون قلعه قرار
 گرفته ، بمخالفت پدر نشست و ابواب حقوق پدر و فرزند را بر روی
 خویشان بست مدتی در پیرامون قلعه خجل مانده ، و از تعهداتی که با
 شاه کرده بوده در بیدای حیران سرگردان و پا بگل آمد . هلوخان
 نیز در این مدت حصارى شده ، و مدت محاصره چندانکه پنداری امتداد
 یافت عاقبت والده خان احمد خان نکهبان و مستحفظین دروازه ها و
 بروج را فریب داده و بایشان بنای سازشرا نهاده ، قرار شد که در نیم
 شبی دروازه قلعه را گشاده و خان احمد خان را داخل نمایند تا امر پدر را
 تمام و خدمت محوله را انجام نمایند ، و بجهت تبلیغ این مژده ملا یعقوب
 را که اعلی جد جناب ملا عباس شیخ الاسلام است بنزد خان احمد خان

فرستاده و بوعد و وعید مسرور و خورسندش ساختند .

پس از معاودت ملا یعقوب به قلمه شخصی از هواخواهان هلوخان از کیفیت داستان مستحضر شده و حقیقت را در خدمت خان عرض کرد . هلوخان بحسب ملا یعقوب فرمان داده و حکم اکید شد که در فردای آنروز او را سیاحتی بسزا نموده باشند (چون در مشیت الهی هلاک ملا یعقوب قرار نگرفته بود هنگام شام که سپاه ظلام بر لشکر سلطان خاور هجوم آورد و شاهنشاه قمر با جیوش انجم و اختر بغارت انوار خورشید انور تاختن کرد ، خان احمد خان باشاره مادر و توفیق ایزد داور بیای قلمه آمده بدستکاری نردبان مرحمت الهی بر بروج قلمه عروج نموده جمعی از مخلصان دولت را بمحافظت دروازه و قلمه و بروج و حصار گماشت و خود قدم بدارالایاله گذاشته داخل حرم شد و در حینیکه هلوخان تکیه بر بالش راحت کرده و در بستر خواب استراحت نموده بود ، باقلیلی از مجرمان خود بروی تاختن آورده ، چشم از حقوق پدر و فرزندی پوشید و او را در بند کشیده همان ساعت مصحوب مستحفظین جسارت شمار و موکلین جلادت کردار ، روانه اصفهانش نمود . و ملا یعقوب را از محبس رهائی بخشیده و بنوازشات خاصش محظوظ فرمود ؛ بعد از رسیدن هلوخان بدربار شاهی مورد نوازش بی نهایت و مشمول عواطف بیغایت شد .

(در کتاب تألیف مرحوم ملا محمد شریف بدینگونه رقم کلك بیان شده که : هلوخان بعد از ورود باصفهان با انواع مراحم شهریاری خورسند آمده ، تاحین فوت روزگار را در اعزاز و اکرام میگذرانید ولی از قرار تصنیف « خسرو بیگ » بنی اردلان ؛ بعد از نوازشات چند

که رسم و شیوه جهانبانی و اشفاقات بیمانندی که آئین و شیمه خسروانی
است او را باخلاق فاخره بصوب مقصد روانه نموده و قرار شد در امر
ریاست مداخله ای ننموده و کناره گیری نماید. «والله اعلم بحقایق الامور»



دربیان جهانبا نی خان احمد خان ولد هلو خان و مجملی از جلدت آن خدیو کیتی ستان

چون در سنه یکزار و بیست و پنج خان احمد خان بی عذاب و رنج
عروس ایالت را با هزار دلال و غنچ در بر کشید ، نسیم خرمی و شادمانی
بر احوال خرد و بزرگ وزید ؛ ادلی و اعلی بمرحمت کونا کونش
سرافراز ، خاص و عام بعنایت از حد افزونش مفتخر و ممتاز ، مدتی کامل
بر فاعیت رعایا و برابا پرداخته و هر کس را در پله و رتبه خود بقسم
نوازشی نواخته ؛ بیکانه و خویش از فیض مستفیض ، غنی و درویش
در نظرش ارجمند و عزیز ؛ تا اینکه هوای مملکت گیری روم (۱) کرده
و بکران تیز تک را با سپاهی بیشتر از فوج نجوم در حرکت آورده اول
کار بتسخیر جا و مکان طایفه اشرار بلباس لوای نصرت را افراشته ،
رو بمساکن آن بدسیرتان خدای شناس نهاد .

قیله بلباس از استماع این خبر ؛ سپاهی افزونتر از شماره اختر فراهم
آورده ، با هزار بیم و تشویش دست به سیف و سنان خویش برده ،
جلو راه را بمقابله خان احمد خان بستند . لشکر نصرت اثر اردلانی
از بیم سطوت آن امیر خطه کشور ستانی و بنا بفطرت اصلی و تواعد
جان فشانی ، یکباره تیغ آبداده را آخته و متهورانه بجوش بحر خروش
بلباس تاختن آورده و با حمله های مردانه و نهیب های دلیرانه ، آن
سپاه از شمار بدر را مغلوب و منهزم ساختند ؛ در نتیجه اکثر رؤسای ایشان
قتیل و اغلب کینه وران آن بداندیشان اسیر و ذلیل شده ، و کمتری که

(۱) - چون امپراطوری عثمانی مالک متصرفات روم شرقی بود ،

بدین جهت ممالک تابعه آن دولت را خاک روم هم میگفتند .

از آن ورطه پرخطر جانی بدر بردند حیات را غنیمت یافته . باوطن
و مساکن خود شتافتند .

لباس ها خانه و کوچ و اتباع خود را کوچانیده ، در جای سختی
که در هنگام اینگونه اتفاقات معاذ و پناگاه ایشان می بود ، جای داده
و بقیه السیف دوباره با سپاهی آماده دم راه را بلشکر ظفر سیر اردلان
گرفته آهنگ جنگ نمودند . و در حمله اول چند تنی از شیردلان
اردلان را به خاک افکندند .

عاقبت اردلانیان حمله دلیرانه ای بر آنها برده ، همت کامل بر دفع
آن فتنه گماشتند و قوم اشرار را یکباره از میان برداشتند .

از مشاهده این حال آن طایفه بد عاقبت بد مآل عنان شکیبائی از
دست داده ، روی بهزیمت نهادند . دلیران ظفر نشان اردلان نیز به تعاقب

ایشان سمند تیز تنک را در جولان آورده ، از غنایم آن بدکیشان مال و

اموال فراوان بدست آوردند ، و از آنجا سمند عزم را بتک و دو در

آورده ؛ تا بمکانی که محل تحصن آنان بود ، عنان باز نکشیدند . و

چند روزی در آنجا بمحاصره نشسته و درآمد و شد و کسب و عمل

بر رویشان بستند ، شاید بدینوسیله دامن توانا و شکیب از دست داده ،

از فراز روی به نشیب نهاده باشند ؛ هر چند توقف نمودند صورت این

معنی در مرآت ضمیر اردلانی نقش پذیر نشد ،^۲

از آنجا که محل عبور بر آن مکان بسیار تنگ و وسعت عزم و آهنگ

در راه جدال و جنگ ممکن نبود در تدبیر کار حیران و در آن بیابان

سرگردان ماندند ، عاقبت روزی عاقله ای از نسوان آن سلسله میل

تماما و تفرج نموده ، اطراف و جوانب سپاه و لشکر را پی سپر بود ،

و اتفاقاً بسر کارخان دوجار گردیده و از آن خدیو زمان پرسید که :
توقف شما در این مکان از بی چیست ؟ و مدارا و مواسا با این سپاه فراوان
از بهر کیست ؟ جناب خان از کم وسعتی معبر و مکان و عدم امکان عبور
بجناب ایشان داستانی بیان فرمود ، آن جمیل به طعنه های چندو لطیفه های
دلپسند مروحیه جنبان نایره خشم خانی شده ، ساعت اول با حضار سپاه نصرت
شعار فرمان داده و قصه دلپذیر آن زن روشن ضمیر را با ایشان در میان
نهاده سردار و سپاه از استماع این سخن یکباره دست از جان شسته
و خود را بعروۃ الوثقی بفضل خداوند دوجهان پیوستند و جوانان خنجر
گذار باتیغ های آبدار دامن یلی بکمر و دست به ستان و شمشیر و خنجر
زده ، بعون و یاری ایزد متعال روبه قلل جبال نهاده ؛ از نشیب بفرار زفته
و ابواب قتال را بر روی مخالفین باز کردند .

آن طایفه بد سگال از مشاهد این حال بی لحظه درنگ ، آهنگ جنگ
کرده ، بخالی کردن تفنگ و غلط اندیدن سنگ مشغول شدند . دلیران رستم
سیر بانغ و تیرو تیر خود را بسنگرهای پر خطر آن قوم بدگهر رسانیده
و انات و ذکور ایشان را از تیغ گذرانیدند (۱) و بقایای اموال و اسباب
و غنائم ایشان نیز غنیمت سپاه ظفر نشان شد و لشکر فاتح با اسرای فراوان
فسخ عزیمت کرده مظفر و منصور مراجعت نمود (۲) حکام ساو جبالاغ
و مراغه و آن صفحات از استماع این فتوحات سر قدیم ساخته بایشی کشهای
شایان و تحف نمایان وارد حضور شده ، بامر خدمت گزاری و جان فشانی پرداختند .

(۱) - مؤلف در اینجا تابع احساسات شده و جانب بیطرفی را از دست داده است .

(۲) - در تاریخ قاضی چنین مندرج است : « ... طایفه بلباس که هرگز باج بکسی نداده
و مطیع هیچ صاحبکاری نبوده اند ... آخر الامر مطیع و متقاد او شدند و از او امر
و نواهی وی خارج نبودند . »

سرکار خان ولایات متصرفه را یکان یکان ضابط و حکام از قدویان دولت ابد نشان مقرر فرمودند . پس از انجام مهم آنطرف ، قرین سعادت و شرف از راه کوی و حریر بصوب رواندز و عمادیه نهضت فرموده باره ای از اولاد بهرام بیگ ولد سرخاب بیگ را که سابقاً نگاشته شد که در عهد دولت پدر بحکومت رواندز و عمادیه مفتخر آمده و بسبب ناسازگاری روزگار و تقدیرات پروردگار از امر ریاست کناره و در وادی ذلت آواره شده بودند ؛ بمزاحم خسروانه آنها را جمع نموده و نوازش فرموده ، دوسه نفر از رؤسای ایشانرا برمسند حکمرانی آن صفحات جا دادند .

در نتیجه از سخاب مرحمتش چمن اقبال ایشان ریان و از فیض عنایتش بنای اجلاشان آبادان آمد . چنانچه رواندز را بقرا حسن بیگ مرحمت و خوشناو را بخالد بیگ و عمادیه را بهشمان بیگ شقت فرموده ، ایشانرا براریکه حکمرانی متمکن نمودند و زنک ادباز و ذلت از آینه دولتشان زدودند . چون قرا حسن بیگ در شیوه حسن و جمال و شیمه فضل و کمال و رسوم مردی و شجاعت و آثار دلیری و رشادت از سایرین ممتاز بود ، او را خلعت و تعلیقه صاحب اختیاری عشایر و قبیله . و بزرگواری سایر حکام و سلسله جلیله عطا فرموده ، تا این تاریخ که سنه ۱۲۶۲ هجری است حکام رواندز از نسل او میباشند .

گویند نسب طایفه محمد رشید بیگ وکیل نیز بهچندین واسطه بخالد بیگ که میر خوشناو بوده منتقل میشود (۱) و در ایام فرمانروائی

(۱) - باستناد این روایت باید خاندان «وکیل» را که از خانواده های قدیمی سهند چند از دوده و نسل بنی اردلان شمرد .

خان احمد خان باره از ایشان بگردستان آمده ، رفته رفته بمنصب و کالت سرافراز آمده اند .

(چون شیر بیشه دلیری و ضرغام غابه کشور گیری ، بیکه تاز میدان سخاوت ، شاهباز آشیان شجاعت ، اعنی خان احمد خان کرد با آنهمه مردی و دلستبرد از امور بلباس (۱) و رواندز و عمادیه فراغتی ، و از برداختن مهم آن مواضع راحتی حاصل فرمود ، بعزم تسخیر و تأدیب جماعت واسنی و خالدی رخس دلیری جولان داده ، بسوی طوایف ایشان روی نهاد) . و چون بحوالی و حواشی اراضی متعلقه آن طوایف رسید و آنها از کیفیت ماجری و لشکر کشی اردلان مستحضر گردیدند ، مردانه در کمال شجاعت و نهایت جلالت جمعیت خود را فراهم آورده بعزم رزم پیش آمدند . هنروران کینه ور اردلان ، همچون سمندر سوی آتش روان گشته ، و بصقوف آنطایفه روی آورده ، در حمله اول بنیاد هستی و توانائی ایشانرا از نیخ و بن کنده ، و بقیه السیف را آواره و پراکنده بفر دیار نمودند .

یکه تازان میدان جلادت با طالع فیروز یک شبانه روز ، تعاقب داسنی و خالدی را کرده و اسیر و اخترمه و غنایم بسیاری بدست آورده و مظفر و منصور شدند . و در همان موضع جناب خان گردون قباب حکام بکوی و حریر روانه فرموده ، خود قرین خرمی و اجلال عازم موصل گردید .

درشش فرسخی این شهر آوازه موکب نصرت کوکب گوشزد

(۱) - Bulbas از ایلات بزرگ کرد است که در جنوب و جنوب غربی شهرستان مهاباد قرار دارند .

حاکم آبجا شده تاب مقاومت را درخود ندیده ، لاءلاج رخت هزیمت را
 بسوی حلب کشید . رؤسا و اعظام موصل با پیشکش فراوان عازم آستان
 آن امیر گیتیستان شدند و سر بر بقیه اطاعت و انقیادش در آوردند و از حضرت
 خانی مورد نوازشات و عنایات شده ، و فردا فرد به خلاع گرانمایه و زیور
 مهر پیرایه سرافراز شدند و با حاکم جدید روانه دیار خویش گردیدند .
 موکب نصرت کوکب متعاقب ایشان بدون زحمت مقابله و مجادله
 آن صفحہ را بایمن قدم خویش مزین فرموده و از شرف زیارت حضرت
 یونس نبی علیه السلام بهره ور و مشرف گردید . و فتحنامه ها بهره ور
 طرف روانه فرموده ، خود بنفس نفیس ، چهل روز در آن مکان توقف
 فرمود و اهالی موصل را امر فرمود تا عوامل خود را برده گندم حسن
 آباد را بدان بکوبند . در آن ایام دلیران نیز از رنج راه آسوده و دواب
 ایشان بحال آمده و استراحتی گزیدند .

پس منشیان عطار د نشان را امر شد تا ماجرای فتوحات و حقیقت پردلی
 و جلالت بیکه تازان اردلان را ننگانته و تفصیل را بر دربار اصفهان جلوهر کر
 سازند . در نتیجه ، خان احمد خان از دربار اصفهان بدریافت کمر و
 خنجر مجوهر و اسب گران بها با زین و یراق طلای احمر سرافراز آمده و
 تشویق و تحریص بتسخیر بغداد و قیض و تصرف آن قلعه سپهر نیاد گردید .
 جناب خان پس از نظام و نسق آن بوم و برون سپاه و لشکر بسوی
 مقصد عنان تاب داده و بتوفیق ایزد و عهاب کمر بسته بهمین شیوه و آئین
 دیرین سمنند کین به تک و دو در آورده قلعه کرکوک و آنصفت را
 یا عشایر و بلوک در تحت تصرف کشیده ، خود تا پای قلعه بغداد ساعتی
 نیارمید .

اگرچه بغداد شهری است بغایت معمور و آباد و قلعه ایست حصین و سپهر بنیاد و ساکنینش در نهایت استطاعه و استعدادند و تسخیر آن جا و مکان در هیچ عهد و اوانی بجهت تاج داران دلیر و خسران کشور گیر صورت پذیر نشده ، ولی چون در آن سفر آوازه جلالت وصیت شجاعت آن امیر گوشزد بر نا و پیر شده ، اهالی بغداد را با آنهمه استعداد از آن خدیو خسرو نژاد رعشه در دل و واهمه در جان افتاده ، باهمه شجاعت و آراستگی و استعداد و پیراستگی از کثرت بیم و تشویش رزم آزمائرا در قوه خویش ندیده ، هر چند که در اول با هزاران خوف و خطر بنای کزوفری گذاشتند لکن بزودی ابواب مخالفت را مسدود نموده ، راه موافقت پیمودند .

از قرار تصنیف مرحوم ملا محمد شریف : درویش محمد بیگ صوباشی بغداد هم شوق چاکر را در ضمیر داشته ، موافقت او معین قوه بازوی دلیران شده ، آن قلعه بدان واسطه تسخیر شد (علی ای تقدیر) : چون اهالی بغداد رزم آزمائرا صلاح ندیده و مخالفت را مایه انزمام بنیاد خویش دانستند ؛ بقدم مصالحت پیش آمده ، کپهای دارالسلام با جمیع صاحبان منصب و افتدیان عظام بانضمام پیشکشهای وافره و هدایای متکثره وارد حضور شده باصلاح و اطاعت خدیو کامکار زبانی گشوده ، ابواب انقیاد و بندگی را مفتوح نمودند .

پس از رضای طرفین و اصلاح جانین والی دارالسلام نیز بخدمت جناب خان شتافته و تار و بود محبت و یکرنگی و اطاعت را بهم بافته ، از اسبان تازی نژاد و متاعهای افزون از شمار و تعداد پیش کشی از نظر گذرانیده ، امر سر کشی و باطاعت کشید و مهم مخالفت او بموافقت انجامید

فردای آنروز با طالع مسعود و بخت فیروز ساعت سعادت و خرمی فال ؛
 قرین سعادت و جاه و جلال ، خان والا نژاد وارد دازالسلام بغداد شده ،
 آن بقعه مینو بنیاد را بفر مقدم خویش مشرف فرموده حین توقف
 آنجناب ، باز وزیر بغداد پیشکشهای لایق بنظر آورده و با امنای دولت
 و امرای آنحضرت هم تعارفات بسیار کرده ، بعد از چند روزیکه ازمهم
 بغداد فراغت حاصل و بمطالبات خود واصل شد ؛ عزیمت بضوب اردلان
 نموده ، پیر و جوانرا بیمن مقدم خویش خرم و شادمان گردانید .
 طول مدت این سفر را مورخین هفت سال و سه ماه نوشته اند . چون
 خیر تسخیر و کشایش بغداد سامعه افروز شاه عباس گردید ، مضاہرت
 آنحضرت را مایه افتخار و شوکت خود دانسته ، مجدداً ویرا بخلاصفاخره
 و شایان و اظهار عواطف نمایان ، ارجمند فرمود و وی نیز بامور
 حکمرانی بروالیات و دروئی و متصرفی کیف یشاء میپرداخت .
 تا اینکه هائف غیبی ندای : « کل من علیها فان و یبقی وجه ربک
 ذوالجلال و الاکرام » بگوش شاه عباس در داده ، همای روانش بسوی
 جنان بالکشاد و بجای او شاه صفی تخت سلطنت را بوجود خود آراسته
 افسر دآوری بر سر نهاد .
 شاه صفی با خان احمد خان همان رسم و روش شاه عباسرا پیشنهاد
 نمود ، و سرخاب بیگک ولد خان احمد خان نیز که در صدف ماه سپهر
 تاجداری اعنی زرین کلاه بود و در حجر تربیت شاه عباس میآسود ، بطریق
 سابق ، در خدمت شاه صفی روزگار بسر میبرد .
 شاه صفی چون آثار شجاعت و مردی و آیت فضل و دانش و دلیری
 در پسرش مشاهده میدید ، از وی متوهم و متوحش شده ، اهتمام در

اتمام کارش می نمود؟ تا روزی شاهوردی خان لار که سابقاً مرقوم
کلك بیان گردید: باعانت عمر بیگ کلهر لشکری بجانب تیمور خان
عم خان احمد خان کشید و میانه آن دو دودمان نیز بتزاع انجامید،
مشارالیه همان کینه دیرینه را در نظر و همان عداوت پیشینه را در
سینه مضمحل داشتند؛ در اینکام بشرف حضور شاه صفی مشرف و بعد از
هر گونه سخن، از هر جا و هر طرف، مصلحت آن امر را شاه حواله
رای شاهوردی خان فرموده و تدبیر از وی طلب نمود.

آن بدبخت بدعاقبت که هنوز تلخی شمشیر زهر ابدار دلبران کارزار
اردلانیش در کام بود، پای بدایره عرض نهاده، که: سرخاب بیگ جوانی
است بصفات حمیده و مردانگی آراسته، و بشیعه پسندیده و عقل و
فرزانگی پیراسته؛ علاوه اینکه آباء و اجداد ایشان دست تغلب و تسلط
در اکثر بلاد دراز داشته و فی الجمله خود را خدیوی پنداشته اند. و
خود نیز بسبب ارث و استحقاقی که در دوده سلطنت و در خاندان
خلانت (۱) دارد اگر هوای جهانبانی نماید بجا، و چنانچه آرزوی کشور
ستانی کند سزا است بانجام کار او باید پرداخت و او را در همین عنوان
جوانی معدوم باید ساخت؛ شاهرا افسانه شاهوردی خان قبول ذهنی
شده، فی الفور امر بکندن چشم آن نور بینائی ایالت شد و جلادان دیده
جهان بینش را از حلقه بیرون آورده، بنظر شاهی رسانیدند.

پس از چندی که این خبر مسموع خان احمد خان شد العیاذ بالله؛ از
هستی بیزار آمده با کثرت ناله و جوش و خروش همدم شده، دمی نیاسود

(۱) - بتقلید سلاطین عثمانی، پادشاهان صفوی نیز گاهی خود را
خليفة خوانده و این عنوان را ضمیمه القاب خویش می نمودند.

ونخفت و از اوصاف آن نور بصر میسر و دو می گفت: بیت:

بی تو ای جان جهان با دل خونین چکنم ؟

بی بی چشمیت ای چشم جهان بین چکنم ؟

بیگانه دیده ات از حلقه برون آوردند ؛

چشم من کور بگو بس من مسکین چکنم ؟

عاقبت مرض سودا و مایلخولیا بر طبع لطیفش عارض شده ، مده یکسال با اینکه انواع داروها و معالجه ها بیکار بردند و طبیب و حکیم هارا بمعالجه و مداوا آوردند ، علاج پذیر نیامد ، تا کار بیجائی رسید که درغل و زنجیرش کشیدند .

گویند اسمعیل بیگ اعلی جد عنایت الله بیگ که در آن موقع

بمنصب وزارت سرافراز بود بحسن تدبیر تاهنگامیکه سرکار خان در شاسله یریشانی زنجیر بود ولایت را نگاهداشته ، و خلی در ارکان چکمرانی بهم فرسید ؛ تا اینکه پس از یکسال تفضل ایزد متعال یاری شده ، خان دیشان تکیه بر بالشی سازگاری فرموده و صحت بر حالش معاودت نمود . تاریخ ناخوشی او را شعرا بسته اند که فرد : « در غلط گشت ایله و مجنون » (۱) . چون از آن بیروشی بهوش آمد باز دل در غم فرزندش

(۱) - این فرد از قطعه شعریست که در حاشیه تاریخ اردلان (تألیف

قاضی) بنظرها رسیده و آن شعر چنانکه بنظر میرسد تاریخ ولادت ،

جاوس ، مرض ، صحت و حتی وفات خان احمد خان را بیان میکند :

خان اکراد یعنی خان احمد سال بخت آمد از عدم بیرون (۱۰۰۲)

سال کج بخت یافت حکم جاوس (۱۰۲۵) در غلط گشت ایله و مجنون (۱۰۳۹)

باز صحت یافت اندر غم (۱۰۴۰) یافت حکمی زیبشتر افزون .

سال غم ها عزیمتش دادند (۱۰۴۶) رفت بیرون از این زمانه دون !

بجوش آمد لابد و ناچار سراز اطاعت شاه صفی پیچید و بساط موافقت را با سلطان روم گسترد و بنای تاخت و تاز در مملکت ایران نهاده و طعمه دلیران را از تاراج آن کشور میداد؛ و کرمانشاهان و همدان و ارومیه و سنقر و کروس را نیز ضمیمه ولایات خود ساخته بنهب و غارت سایر بلاد پرداخت (۱)

چون این خبر بسمع شاه صفی رسید، زال خان و سیاوش خان نامان را که مقرب آن آستان بودند بررداری با سپاهی که نمونه موج جیحون و کثرت او از مور و ملخ افزون بود بدفع شر خان احمد خان مأمور فرمود.

خان احمد خان نیز از استماع این خبر طریق مخالفت از پیشتر بیشتر بیموده، عساکر خود را جمع آورده و داستان لشکر فرستادن پادشاه ایران را بدربار سلطانی (۲) اظهار و استمداد نمود از دولت پادشاه روم منوچهر پاشا نامی بکومک و امداد وی مأمور آمده، بعد از طی منازل و قطع مراحل تلاقی فریقین در کنار دریاچه مریوان که همه اوان محل مجادله و مقابله دلیران روم و ایران است، دست داده، آندو گروه لشکر درخروش و آن دو بحر اخضر درجوش آمده و ندای: «ان زلزلة الساعة شیء عظیم» بگوش هوش رسید؛ شیران بیشه و غا شم شیر کین از نیام کشیده بیکدیگر حمله ور شدند؛ در حمله اول پس از

- (۱) - در جشنیکه خان احمد خان بمناسبت جلوس خود برپا نموده بود شیخ شمس الدین خطیب خطبه غرائی قرائت نمود. برای مطالعه متن این خطبه بکتاب «سنه اردلان» تالیف مردوخ رجوع شود «کوهستان».
- (۲) - غرض دربار عثمانی است.

اینکه سربیکناهان اکثری بخاک افتاده و اغلبی از طرفین رو بدیار عدم نهادند شکست فاحش بر سپاه قزلباش رویداده ، راه گریز پیش گرفتند . چون ایرانیان دیدند که سپاه عدو در پس و جلگای مریوان در پیش است ، و معر فرار از سیف و سنان یلان عرصه کارزار در هیچ جا امکان ندارد و از آن ورطه هلاک بساحل نجات نخواهند رسید بی اختیار و ناچار بصوا بدید زال خان سردار دست از جان بریده و شمشیر کین و انتقام از نیام کشیده ، بسپاه خان احمد خان و روم تاختن آوردند ؛ (از آنجا که فتح و ظفر بسته بتقدیر حی اکبر و تفضل ایزد داور است) نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم و رایت ایرانیان وزیده ، سپاه روم و قشون خان احمد خانی سرگردان وادی حیرانی گردیده و باره از آنها نیم جانی بهزار فسون برون بردند .

پس سپاه روم و بوم و بوم خویش راه انزمام پیش گرفته و خان احمد خان نیز با جمعی از اهالی کردستان بموصل رفته ، در همان سال (۱) بجوار رحمت حق پیوست ؛ بیت :

دریغ از جوانی آن شیر مرد ! از آن زور بازوی و آن دستبرد !
ندانیم کاین این دهر چیست ؟ که دروی کسی جاودانی نزیست !

فی الحقیقه امیری شجاع دریا دل و خدیوی بادادو دهش عادل بود که بصفات حمیده موصوف و باوصاف پسندیده معروف و صاحب سلیقه درست بود (گویند کردی که یکی از سرو برک های مردانه است از مختصرات او است) چنانچه روزی یکی از نسا جان اصفهان قلیل پارچه از عمل خود پیشکش سرکار پادشاهی نموده و از نظر گذرانید ؛ چون

خان احمد خان حضور داشت باو مرحمت و عنایت رفت و او بسلیقه
های مستقیم آن پارچه را بکردی دوخته و پوشیده و بحضور شهریار
رفتند و مورد هزار گونه تحسین و آفرین آمدند (۱)

✱

✱ ✱

(۱) - نسبت دادن لباس کردی و ابداع آن به «خان احمد خان»
درست نبوده با حقیقت و با قرائن تاریخی وفق نمیدهد، مگر اینکه
منظور مستوره را از این بیان يك نوع خاص از البسه کردی بدانیم.

سلیمان خان

بن میر علم الدین خان بن تیمور خان و شمه از گزارش

آن امیر ستوده ارکان

بعد از فوت خان احمد خان ، سلیمان خان در سنه ۱۰۴۶ بر مسند ایالت تمکن نمود و بر بالش ریاست تکیه فرمود ، خسروی عادل باذل و حاکمی خوش اخلاق دریا دل بود ، در شجاعت و دلیری بینظیر و در امر ریاست و بزرگی صاحب رای و تدبیر بود ؛ با عموم اهل ولایت بفراخور حال نوازش فرمودی و بارعایا نهایت رعایت نمودی . با اهل علم و فضل میل کامل داشته ، اکثر اوقات را بعبادت حضرت واهب العطايات مصرف داشتی .

گویند میر علم الدین خان (۱) ولد تیمور خان در حین حکمرانی خان احمد خان بن هلو خان که بنی عم او بود ، پناه به سلطان مراد پادشاه روم برده (چون بتقدیر رب قدیر اجل موعود دامنگیر او شد) ، کاری از پیش نبرده ، و در دربار سلطانی بسرای جاودانی انتقال نمود . سلیمان خان ولدش در خدمت خان احمد خان روزگاری بسر میبرد ، چون در اکثر معارك خان احمد خان شجاعت و مردانگی از وی مشاهده نموده و آثار بزرگی در بصره اش دیده از او متوهم آمده میخواست او را بوسیله وحیلہ از میان بردارد ؛ سلیمان خان از ضمیر او بفراست عقلی دریافته و مستحضر شده ؛ بی اختیار روی نیاز بدربار شاه صفی آورد و مدتی را در آن دربار با هزاران تلخکامی بسر برد تا اینکه شاه صفی بعزم تنبیه و تسخیر رومیه که در ابروان بودند از مقر خلافت حرکت

و بدانصوب نهضت نمودند .

در حین محاصره و ایام مقاتله سلیمان خان بتهائی اسب جلادت را دوانیده و عنان شجاعت را بسوی قلعه کشید و چند تنی از دلیران روم را سرازتن کننده و تن ب خاک مذلت افکنده ، در نظر پادشاهی مورد عنایات و مشمول نوازشات آمد و ترقی های بسیار کرد .

بعد از فوت خان احمد خان از دربار اصفهان بخلعت حکومت اردلان میامی آمده ، بصوب ولایت راهی شد و باشاره پادشاه قلعجات زلم و حسن آباد و پلنگان را خراب نموده ، در سنج که آن اوقات قریه ای بود موسوم به « سینه » (۱) و جای تمکن طایفه کفش زرینه (۲) که نسب

(۱) - برخی از تاریخ نویسان نام « سنج » را از کلمه « سینه دژ » میدانند و در این تعبیر سینه را مخفف « سینه » فرض میکنند ؛ اما بکمان من « سنج » لقبی است که بسبب استحکام موقع و حصار یا سکونت مقتدرین بر قلعه ای که در محل « سینه » (Sine) وجود داشته اطلاق گردیده است .

در مورد استحکام فرض من اینست که سنج مخفف (سنان دج) میباشد زیرا « سنان » در لغت کرد معانی (آهن سخت) و (سندان) را میدهد . در مورد دوم یعنی کنایه از اقامت مقتدرین هم پندار من اینست که سنج مخفف « سنان دج » باشد ، چه « سنان » در لجه کردی گورانی معنای سلطان را می بخشد ، چنانکه « کانی سنان » نیز بمعنای معدن سلاطین یا چشمه سلاطین است .

(۲) - Kewse - zerrine زرین کفش از خانواده های مشهور و قدیمی کردستان بوده و مصدر کارهای مهم گردیده اند ، در سنوات اخیر از افراد این طایفه آقای زرین کفش بمقام وزارت دارائی ایران رسیدند .

ایشان بطوس و نوذر (۱) منتهی میشود و آلان هم از آن سلسله جماعتی
کثیر باقی ولی در نهایت فلاکت روزگار میکذارند ، طرح عمارت و بنای
مساجد و مدارس ریخته ، تارفته رفته شهریت بهم رسانیده و از آن تاریخ
الی آلان پایتخت ولات عظیم الشان است .

چون موضع و مکان عمارت بر اطراف تفوق داشته و دارد و عبور
آب از آنجا از جمله غیر ممکنات می بود از بیرون شهر آبی را که حال
یکه ریز پل بند مشهور است (۲) با تعبیه شترکلو بالا آورده و داخل
عمارت فرمودند پس از حکومت او معبر آب خراب و عمارت باز بی آب
و تاب ماند تا اینکه حسنعلی خان در ایام ابالت خود در سنه ۱۲۱۰ باز
بهمان طریق و از همان راه آب را جاری نموده ، بعمارت دارالایاله
آوردند و اکثر عمارات امنا و امرا نیز از آن آب رشك جنان است .

چون چند سالی از حکومت سلیمان خان گذشت . سلطان مراد
خوندکار (۱) روم بآلشکری جرار و افواجی بی شمار بعزم تسخیر و تصرف
بغداد حرکت و آن قلعه ارم بنیاد را از تصرف ایران گرفته ، از آن
پس خسرو پادشاهی وزیر اعظم را با جنود نامعدود بتسخیر قلاع و بقعای
که در عهد ریاست خان احمد خان ضمیمه متصرفات او شده بود مأمور
نموده و فرستاد . خسرو پاشا بعد از طی منازل بسرحدات ایران ورود
رسیده و بآلشکر قزلباش نبرد و میجاذله نموده غالب آمد و پس از آن

(۱) - در شرق شهر سنه تپه ایست بنام توس نوذر که گویا انتساب
طایفه « کوشه زرینه » بآن درست تر باشد .

(۲) - Pird . Ben

ولایات زلم و شهر زور (۱) و قراداغ و شهر بازار و غیره را بتصرف آورده ؛ از آن اوان الی الان ولایات مذکوره داخل متصرفات مملکت روم میباشند . سلیمان خان نیز بحکومت کردستان (۲) و بلوکات اکتفا نموده ، مدت ۲۲ سال بامر حکومت شاغل بود اما بسبب تسلط اهل روم بر حدایران و تحمل تقلب و تطاول ایشان از جانب سلیمان خان ، شاه صفی از وی بدگمان شده ، باصفهانیش دعوت نموده و مانع عودتش بکردستان گردید . او در همانجا می بود تا اجل موعودش فرا رسید . بقول ملا محمد شریف قاضی واقعه عزل سلیمان خان در عهد سلطنت شاه عباس نانی بوده (۳) والله اعلم بحقایق الامور .

* * *

-
- (۱) - Sare . zūr گروهی از مورخین وجه تسمیه شهر زور را از این میدانند که در آندیار بمصداق زور باکیست حق با اوست ؛ هر کس را که زور بیشتر بوده حکومت می نموده است ؛ اما به پندار من : چون « زور » (بروزن نور) در زبان کردی بمعنای « زرد » است ، استبعادی ندارد که وجه این تسمیه ناشی از رنگ عمارات یا مزارع و دشتهای پیرامون آن باشد .
- (۲) - غرض کردستان اردلان است .
- (۳) - قاضی محمد شریف در کتاب تاریخ خود ضمن شرح این داستان از پذیراییهای گرم و وسائلی که بجهت آسایش و حرمت سلیمان خان فراهم گردیده ذکر می نماید .

کلبعلی خان بن سلیمان خان

بعد از عزل سلیمان خان مرید و بیس سلطان کلهر که بمنصب نظارت اردلان مفتخر بود پای بیگانه را بولایت راه نداده ، زبان بتوسط کلبعلی خان ولد سلیمان خان کشاد ؛ چون در دربار معزز و مکرم و از سایر اقران مفتخر و محترم بود وساطتش درباره کلبعلی خان مقبول افتاده ، در سنه ۱۰۶۸ سر اورا بافسر ایالت کردستان آراستند و از دربارشاهی باخلعت و فرمان حکومت بصوب ولایت راهی شده ، متکی وساده حکمرانی گردید .

وی مردی سلیم النفس و با صدق و صفا و جوانی خالی از کینه و غرض و با مهر و وفا بود ، امیری خلیق و مهربان و حاکمی شفیق و شیرین زبان ؛ بسبب چرب زبانی و نکته دانی و بکثرت دولت و وفور شوکت از سایر ولات عظیم الشأن برتر آمد (۱) و در افزونی خزاین و اسباب و زر و جواهر در بلاد آفاق سمر ، ولی ، با اینهمه دولت و شوکت ، وعزت و مکنّت در جود و سخا امساک کلی نمودی و ابدأ ابواب عطا بر روی کسی نکشودی ؛ بلی ، خسروان را این شیوه مذبوح غیر ممدوح و این رسم مذموم مشئوم بل بشامت موسوم است .

در اوایل دولت خود حکومت مریوان را حسب فرمان به خسروخان برادرش تفویض فرمود و باوک سقز را به سهراب سلطان پسرش مفوض

(۱) - کلبعلی خان غزلیات نغزی هم بلهجه گورانی سروده که بعضی

از آنها تا این اواخر باقی بوده است .

فرمود ، محل اورامان (۱) را بسلاطین خود واگذار و مرید و س سلطان را صاحب اختیار پالنگان ، و صفی خان سلطان را حاکم جوانرود برقرار کردند . محمد سلطان گلباغی و سایر اعزه و اعیان هم در خدمتش متمم امر دیوان شده ، در نهایت وفاق خالی از شواہب اتفاق خدمت را بانجام و امور را باتمام میرسانیدند . چون اهالی ممالک خوزستان با پادشاه ایران بنای سرکشی نهاده ، ابواب خود سری و نافرمانی بروی مباشران دولتی کشاده بودند باشاره دربار اصفهان ، کلبعلی خان به تنیہ و گوشمال آن فرقه بی سامان اقدام ورزیده ، لشکر اردلان را فراهم و با جمعیت فراوان و سپاهی بی سامان عازم مقصد شد .

قوم طاقی باغی نیز در مقابل سری جنبانیده و پیش از ورود او ، در میدان لاف و گراف سمتی دوانیدند . بعد از طلوع طلیمه رایت ظفر آیت چون آثار ادباز را در آئینه رفتار و کردار خود دیدند ، بی اختیار دست از مقابله برداشته . رام فراز پیش گرفتند . آن جناب پس از گوشمال آن قوم مملکت را بتسخیر آورده ، در نظم و نسق آنجا سعی بلیغ فرمودند . پس بهمرامی توفیق داور و همراہی فتح و نصرت و ظفر بمقر ایالت آمده ، حسن کار دانی و زر لکی او در نظر پادشاهی جلوه گر آمده و بانواع نوازش در ازام این ظفر مفتخر و مباحی آمد .

(۱) - اورامان (Hewroman) که از زیباترین و پرجمعیت ترین مناطق کردستان است بچند ناحیه تقسیم و سابقاً هر ناحیه سلطانی داشته بنام « سان » که ارتا برآمداری آنجا میرسیده اند . برخی از این ساہا مانند « امیرجیا شا » بقدرت و دانش پروری اشتهار داشته و هنوز هم بنیکی از آنها یاد میفود (Sa - Sya بمعنای شاه کوهستان است) .

کلبعلی خان مدت ۲۲ سال با کمال استقلال در حکمرانی کردستان اوقات گذرانیده و عمر عزیز را صرف فرمود تا اینکه اجل گریبان خانش را گرفته ، بسوی روضه رضوان شتافت (۱).

✱

در ذکر ریاست خان احمد خان ثانی

و از دست دادن حکمرانی بعلمت عدم تجربه و نادانی چون کلبعلی خان از دار فانی بسرای جاودانی رخت بر بست ، خان احمد خان ثانی پسرش بحکومت بجای وی نشست ، مشهور است که سخاوت در ذاتش بافراط بود ، بمرتبه ای که : آنچه پدرش بمدتها اندوخته بود آن بی خرد در قلیل زمانی بآتش سخای مفرطش سوخت . با اینکه سخاشیمه خسروان دادگرو عطا شیوه امیران بذل گستر است ولی آن امیر بیموقع عطا نمودی و بیجا بخششها فرمودی . چشم از رواسم آداب بزرگی دوخته ، اکثر اوقات بلبه و ولعب مایل و اغلب ساعات بمیش و طرب شاغل بودی و با مردمان اجامر بیشتر همنشین و با اشخاص ناموافق همه جا قرین ؛ اعزه و اعیان از صدور این افعال باعزاران رنج و ملال از او کناره گزین شدند .

لیکن در رسم بذل بی مثل و عدیل ، در روش سخا بی قرین و بدیل و بعلمت همین سخاوت بین العوام به « خانه زرینه » مشهور بود .

چون کمتر بامر ریاست پرداختی و اوقات را صرف عیش و عشرت ساختی ، خسروخان عمش فرصت یافته مراتب بی نظم و نسقی ولایت و سخاوت مفرط و بی انضباطی امور خان احمد خان را مغتنم شمرده ویرا

(۱) - قاضی سال وفات کلبعلی خان را ۱۰۸۹ هجری نوشته است

بتهمت یاغی گری متهم نموده خویشتن متعهد امور سروری و متکفل امر ریاست شد و با دریافت فرمان ایالت، سرشب از مربوان سوار شده، با جمعیت فراوان طلوع صبح وارد مقر ایالت گردید و غفلتاً خان احمد را گرفته و در بند کشیده و روانه اصفهان نمود و خود بامر حکمرانی پرداخته آرمید و آسود.

❦

خسرو خان بن سلیمان خان

چون در سنه ۱۰۸۹ هجری خسرو خان برمسند حکمرانی نشست، فی الحقیقه جان خاص و عام را بنارک ظلم و بدگوئی خسته، ابواب آرام و آسایش را بر روی فقرا و مساکین بسته و بنای ظلم و ستم نهاد؛ و صلاهی جور و تعدی بگوثر زیردستان در داده، روش نمرود و رویه شداد را پیش نهاد فرمود، اموالی را که خان احمد خان برادر زاده اش در زمان ریاست خود باهالی کرد متان بخشیده بود، باجوب محصل وزجر و سیاست بانضمام هزاران خواری و ذلت مسترد گرداید.

بد خوئی و زشتگوئی را بجای رساید که دست و هش پیایه آن نمیرسید؛ بالاخره کادنی واعالی از زشتگویش بجان و بستوه آمده؛ بدربار اصفهان شکایت بگردند؛ چون خسرو خان منظور نظر بود بهزار گونه شیرین زبانی و فسانه خوانی، شکوه چهارا مجاب نموده، بانواع خطاب و عتاب راه صدق و صواب برایشان کشوده، مصحوب یکسفر از قورچیان دولت علیه آنانرا روانه ولایت و اوطان خویش گردانیدند. هنوز روزی چند نگذشته و ایامی دراز در بین متداول نگذشته، باز

به همان عادت دیرین و شیوه پیشین بنای بدسلوکی نهاده، دست تطاول و تظلم باحوال زیر دستان گشاد؛ آتش جورش در ولایت شعله ور و نایره ظلمش بافلاك و اختر رسید، مردم بیچاره دوباره بسوی اصفهان و درگاه شاه سلیمان آواره شده استمداد و امان خواستند، شاه بیبانه‌ای خسروخان را باصفهان دعوت نموده؛ در رسیدن با او نهایت عتاب و خطاب کرد و تظلم مردم و سوء سلوک ویرا برخش کشید، خسروخان زبان بمعذرت گشوده، میخواست بتذویرات دلپسند و سوگندهای چند پادشاهرا از خود راضی و بعذر تقصیر ماضی بپردازد.

شاه با هزاران غیظ و کین اورا مرخص و احتیاق و تحقیق ماجری را بفرمای آنروز موکول مینماید تا باصلاح بین بپردازد. شکوه چیهام بتوهم اینکه مبادا فردا آنها را بخسروخان واگذار و ویرا در امر حکمرانی دوباره مستقل و برقرار نمایند خود را به بست «قوشخانه» و «توحیدخانه» شاهی انداخته آرامی گزیدند. بعد از استماع این خبر خسروخان برآشفته، درحینیکه شاه برای تفرج سوار و میل بتماشای صحرا و شکار داشتند، فرصتی یافته منسوبان و متعلقین خود را امر نموده تا بست نشینانرا بحضور بیاورند، آنها نیز باتفاق یکدیگر بر کردستانیهائیکه دربست نشسته بودند حمله ور شده و بتوحیدخانه و قوشخانه شاهی ریختند و بامخالفین درآویختند؛ بالنتیجه کار بمقتاله کشیده از طرفین و ازعماجات پادشاهی جمعی کثیر میجروح و دستگیر شدند، بعد از مراجعت شاه و وقوف برماجری امر بقتل خسروخان صادر و اجرا گردید.

ضابطی تیمورخان اجرلو در ولایت کردستان

بعد از قتل خسروخان شاه سلیمان صفوی تیمورخان اجرلو را بهمرکابی شکوه چیان کردستان بصیغه واسم و رسم ضابطی روانه ولایت اردلان نمود وی در سنه ۱۰۹۳ وارد و با اعزه و اعیان طریق بکرنگی و خوش رفتاری را پیشنهاد نموده ، عموم سکنه را از خود خورسند و روزگار را بهزار نیک رفتاری با مردم کردستان بسربردند و مدت شش سال محبانه و مشفقانه با اهالی ولایت از اعظام و اعیان و رعایا دوستانه راهی رفته و کرد ملالی از آن خوش خصال بر چهره احوال کسی ننشست و باستراحت شبی بروز و روزی شب میآورد تا اینکه رقم عزل برصفحات احوالش کشیدند .

خان احمد خان ثانی (۱)

پس از اینکه تیمورخان اجرلو شش سال بشغل ضابطی کردستان پرداخت و لوای موافقت و خوش رفتاری درآمدت با نیک و بد افرخت ، شاه صفوی سلب حکمرانی را از خسروان ساسله بنی اردلان که وارث حکمرانی کردستان و این ملک خدا داد و احیا کرده نظر مرحمت آن خاندان است خلاف رویه خواقین و مخالف شیوه و آئین سلاطین دانسته (۲) خان احمد خان ثانی را دوباره باوج عزت و کامکاری و ابالت ولایت اردلان سرافراز و روانه آن ارض ازم بنیاد نمودند (۳) .

(۱) - باردوم .

(۲) - عالی و موجبات این تغییر و تحولات را نه قاضی محمد شریف و نه مستوره هیچکدام تشریح و بیان نکرده و تاریخ را تاریک گذاشته اند .

(۳) - تاریخ قاضی محمد شریف سال رسیدن مجدد خان احمد خان را باامارت اردلان ۱۰۹۹ هجری نوشته است .

پس از ورود بولایت و تمکن برمسند دولت باز بنای لهو و لعب و عیش و طرب گذاشته بشغل عدالت و رعیت پروری کمتر همت گماشتی و اکثر اوقات را صرف سیر و صید و شکار و اختراع بناهای نا پایدار نموده، لحظه آرام و آسایش نگزیدنی؛ گویند از اعظم و اعیان ولایت کردستان سبید نفر را قوشچی قرار داده و خسرو بیگ را که از سلسله وکالت بود امیر شکار نام نهاده، مدام بصید و شکار مشغول بودی و گاهی هم میل بگلکاری کرده، اوقاتی در آن صرف مینمودند.

بدینگونه پنج سال دیگر در اردلان حکمرانی نمود، تا اینکه شاه سلطان حسین صفوی در سنه ۱۱۰۵ بتخت سلطنت ایران جاوس کرده، محمد خان فرزند خسرو خان را که مقیم اصفهان بود بایالت کردستان منصوب نموده و ویرا در رسیدن بامارت اردلان تحریص و تقویت کرد.

در بیان حکمرانی

محمد خان بن خسرو خان

— و مجادله او بالشکر « بابان »

چون در جاوس شاه سلطان حسین امر امارت کردستان (اردلان) برعهده محمد خان بن خسرو خان اردلان قرار گرفت؛ در عهد ایالت وی سلیمان پاشای بابان (۱) از کثرت سپاه و لشکر و افزونی سیم و زر

(۱) Baban - راجع بوجه تسمیه بابان هنوز نمیتوان نظر قطعی

داد؛ اما ولایت بابان عبارت است از شهرستان سلیمانیه فعلی، که بر اثر دلاوری و قدرت امرای آنجا (که کمتر از سلاطین آل عثمان فرمانبرداری و اطاعت مینموده اند) حدود و نفوذش اغلب توسعه مییافته است. *

مغرور شده ، لشکری افزون از شماره اختر فراهم آورده ، بنای نهب و غارت در مملکتین روم و ایران نهاد و ندای خود سری و یاغیکری بگوش ساکنین هردو کشور در داد .

ابتدا با سپاهی افزون از تعداد بمقابله وزیر بغداد شتافت ؛ بعد از مجازله وزیر مغلوب شده روی بگریز نهاد . پس از آن بعزم تسخیر کردستان اردلان آن سپاه فراوان را بحرکت درآورده دست تصرف بجانب سرحدات آنجا دراز کرده و ابواب فتنه و فساد باز نموده ، در وعله اول اورامان و مریوان و سقز را متصرف شدند و تمرخان بیگ و ولد سهراب سلطان ولد کلبعلی خان والی را که در سقز و سیاکو بود و همچنین ابراهیم بیگ میر اسکندری صاحب اختیار مریوان را بقتل رسانیدند چون مراتب قیام سلیمان پاشا و نهضت وی باستحضار شاه سلطان حسین رسید ، از ماجری متوهم آمده « عباسقلی خان قاجار » را بسررداری مأمور نموده با سپاهی جرار و جیوشی زیاده از حد و شمار (۱)

* - امرای بابان بقول مؤلف شرفنامه : « ... در میانه حکام کردستان بکثرت خیل و حشم و جمعیت انصار و خدم اشهار نام » داشته اند . از نسل امرای بابان اکنون عده زیادی در کردستان عراق و سنندج باقی مانده اند که افرادی از آنها در عراق مصدر مشاغل عالیه دولتی و ملی میباشند . (۱) - تعداد سپاهیان قزلباش را در این معرکه قاضی محمد شریف ۷۰۰۰۰ نوشته ؛ شیخ احمد نیز در شعری این رقم را تأیید کرده و ضمناً بشراکت و خونریزی سردار قزلباش در کردستان اشاره می نماید آنجا که گوید : اگر چه او منار کله ها ساخت ولی باوی سلیمان نرد ها باخت بسال سیزده خان قزلباش نحوستهای مخفی کرد او فاش ؛ نحوستهای زکس نبود ، که از ماست از آن گفتند کز ماست آنچه بر ماست !

بدفع فتنه سلیمان پاشا راهی و بکومک سپاه اردلان گسیل داشتند. چون موکب سپاه قزلباش وقشون اردلان بمحل مریوان رسید؛ سلیمان پاشا بای جلادت و مردانگی پیش نهاده و مقابله در پیوست و درهم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۱۰ هنگامه جنگ دلیران از شمشیر تیغ و بولاق سنان کرم شد، از صبح تا شام دشنه دلیران بر یکدیگر کار کرد و شمشیر دلوران قاتل جان و قاطع سر آمده، هیچکدام کاری از پیش نبردند. فردای آنروز که دهم شهر مزبور بود، دوباره طرفین کوس رزم را نواخته، و بتسویه صفوف و سان پرداخته، مانند شیران بر لشکر یکدیگر حمله بردند، سلیمان پاشا از پشت تکاور بزر آمده، مردانه و دلیرانه روی رزم آورد و داد جلادت داد؛ و بسا سر سواران نامی از ضرب بازویش بخاک افتادند.

بالاخره، چون فتح و ظفر وابستگی بتقدیر دارد نه بضرب بازوی دلیران رستم سیر و قوه شمشیر شیران بر هنر، نسیم نصرت بر لوا دولت عباسقلی خانی وزیده، و سلیمان پاشا ولشکرش مغلوب و منزوم گردیدند، اکثر از رؤساء ایشان قتیل و اسیر و اغلب مجروح و دستگیر گردیده، بقیه السیف بهزار وسیله و وسایل جانی بدر برده و خیمه و بارگاه و اموال و اجاب خود را جای گذاشته بجانب روم و قسطنطین سمند هزیمت را زین کرده و فرار نمودند.

قام سلطان اورامی بعد از آسودگی از امر رزم و تبدیل هنگامه جدال بآمین رزم، بسبب سایه کین بادوده بنی اردلان، از راه ناپاکی و نادرستی اعتقاد بسردار قزلباش اظهار میدارد که: بعلمت تعجب و جوارری و همکیشی، و بسبب الاحتیاط همسایگی و دور اندیشی،

سپاه اردلان با دلیران « به به » رسم مرافقت و موافقت را ازدست نداده و بازوی رزم را بعزم آهنک جنگ بایشان مطلقاً نگشاده و درمهر که نام و ننک ، ابدأ هنگامه آرای جنگ نشدند .

عباسقلی خان قاجار که سردار و به « زیاد اوغلو » اشتها داشت بفسانه قاسم سلطان تحریک شد ، از رؤس مسلمین بی گناه سنج کله مناری ساخت و سرخود قاسم سلطانرا هم مانند علم بر بالای رؤس دیگر افراخت ، فرد : هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت !

چون در حین مقاله و هنگام مجادله روم و ایران ، حسین پاشای وزیر بغداد باصلاح امور طرفین وارد کرکوک شده بود ، سلیمان پاشای بابان که از دولتین علیتین روگردان بود پس از مشاوره با وی چاره خود را در آن دید که عنان عذر خواهی بدربار سلطان روم کشد .

بعد از این ماجری دربار اصفهان عباسقلی خان را احضار نموده و حسین خان لر را بسپه سالاری مأمور نمود . سردار لر محض ورود به خاک شهرزور دبدبه سطوت را گوشزد نزدیک و دور ساخته بتاخت آنصفحات و دست اندازی باراضی جماعت بلباس پرداخت ؛ و شمشیر کین از نیام کشیده ، بقیه مخالفین را الی آکو و قندیل دوانید . و بعد از اتمام مهم مظفر و منصور هودت نموده و مورد نوازش و تحسین آمد . پس از این ماجری . جهانگیر سلطان ولد کلبعلی خان اردلان که

پیوسته در صدد خلل در ارکان دولت محمدخان نیک نهاد بود ، بامردم کردستان سازش نمود ، بعزم عزل محمدخان راه دور و دراز اصفهان را پیمودند و در آنجا باقسام وسیله و وسایل وحیه ودلائل ، موجب عزل محمدخان گردیده و خط بطلان بر صفحه ایالتش کشیدند .

حکومت محمد خان گرجی در سندج

بعد از اینکه بمفسدگی اهل فساد ، محمد خان والی از معارج برتری پا بر خاك خواری نهاد ، از جانب شاه سلطان حسین محمد خان گرجی در سنه ۱۱۱۳ بامارت سندج سر بلند و روانه گردید . وی پس از ورود بمقر مأموریت خویش بنای مساجد و کاروانسرا گذاشته و همت بر عمارت ولایت و رفاعت رعیت گماشته ، حسب فرمان شاهی در جنب بازار قدیم سندج که مکان آن اکنون غیر معروف است در زمینی که متعلق به ملا عبدالکریم قاضی بود کاروانسرائی مشتمل بر شصت باب حجره تختانی و فوقانی بنا نمود و بسبب ملکیت زمینش ، تولیت و اختیار کاروانسرا را بجناب قاضی که خدا از وی راضی باو تفویض کرد .

قاضی هر ساله مداخل و مرسومات آنرا موافق حساب اخذ و عشرش را حق التملیک خود نگاهداشته بقیه را صرف عمارت عتبات عالیات می نمود .

چون محمد خان سه سال عروس ولایتش در بر و با شاهد ایالت همسر بود ، متعصبان و بدخواهان بشاه اطلاع دادند که محمد خان گرجی از مذهب امامیه اننی عشریه روی بر تافته ، پیروی اهل سنت و جماعت و تقلید شافعی را مایه خلاصی دنیا و دین یافته ؛ با پیروان صدیق رفیق و با هواخواهان فاروق مخلص و شفیق است . شاه از این خبر بغایت غضبناک و متأثر شده ساعت اول رقم عزل بر صفحه احوال او کشید .

حکومت حسنعلی خان ولد محمد مؤمن خان اعتمادالدوله

بعد از عزل محمد خان گرجی از طرف شاه سلطان حسین حسنعلی خان

ولد محمد مؤمن خان اعتماد الدوله با یالت اردلان سرافراز و بصوب مقصد راعی شدند . پس از ورود بآن ارض ارم نمود ، چون در رواج مذهب اثنی عشریه سعی بایع نموده و پیوسته بدان سبب در صدد آزار اعمالی کردستان می بود ، خلق را نفرتی وافر از وی بهم رسیده و در عزل او همه هم قول و هم فعل گردیده بر عیالش بساط مخالفت گسترانیدند ، که ناگه ساقی اجل شربت مرگش چشایید . این شخص در سنه ۱۱۱۶ متکی و ساده حکمرانی گشت و در سنه ۱۱۱۸ در گذشت .

گویند روزی تفرج کنان جبال آویدر (۱) را پی سپر بود ، در مراجعت گذار او بر مزار کثیر الانوار بزرگوار که الان در کردستان به « پیر عمر » (۲) مشهور است افتاده ، از معتکفان کوی آنجناب خبر پرسید که : این بارگاه از کیست ، و این مدفون را نام چیست ؟ آن اشخاص در جواب زبانی بصدق و صواب گشوده ، عرض نمودند که این مقام مقبره سید عبدالصمد نام از اولاد امام امام موسی کاظم علیه الصلوة و السلام است . آن بی خرد از استماع این سخن زبان بناسزا و کلمات بد دراز کرده که : این مدفون نه از اشخاص معظم و معتبر است بلکه پیر عمر است و از آنجا بجانب دارالایاله روانه ، هنوز که داخل اندرون نشده ، نعره کشیده و میافتد . چون مادرش پیرستاری پسر در آمد ، مکرر میگوید که مرا پیر عمر زد و همان ساعت مرغ روحش از قفس

(۱) - آویسر Awiser رشته جبالی است در جنوب غربی شهر سنندج که باغات دانه آن و همچنین دره که در آن چشمه Namatke جریان دارد تفرجگاه مردم این شهر است .

(۲) - Pirumer

بدن پرواز کرده ، کردستان را از قید مذلت رهانیده و در مهد امن و امان جای داد . برخی را اعتقاد اینست که همان مرقد منوره ، آرامگاه پسر جناب موسی کاظم و موسوم بامام عبدالصمد میباشد و برخی دیگر را اعتقاد چنین است که : مشهد مطهره از عمر بن علی علیهم آلا فی الصلوٰۃ میباشد والله اعلم . امان الله خان مرحوم والی کردستان اسکنه الله فی فرادیس الجنان ، در مشهد آنجناب مسجد و بارگاه رفیعی ساخته و بتجدید عمارت و توسعه فضای آن پرداخته و اینک جمعی از طلاب دین مبین، در ظل بارگاه این مظهر یقین شب و روز بتدریس و استفاده مشغول اند .

ذکر حکومت حسینعلی خان ولد دیگر اعتمادالدوله

چون حسینعلی خان از دنیا رخت بر بست حسینعلی خان برادرش، بجای وی نشست؛ او نیز بعلت تعصب بامردم اردلان بنای مخالفت را گذاشته، اهالی نیز مطلقاً با او از درسازگاری و آمیزش در نیامده و موافقت و سازشی نیکردند و سرانجام هم اقداماتی مبذول و ویرا معزول گردانیدند ؛ پس از این ماجری مدتی قریب هیجده ماه نیز کیخسرو بیگک بعنوان ظابطی امور را اداره می نمود .

عباسقلی خان

بعد از عزل بیگانه ، عباسقلی خان بن محمد خان بن خسروخان بنی اردلان که مدتی در دستگاه سلطنت صفوی شاغل مقامات مهمه و مصدر کارهای شگرف می بود و از آن جمله : هنگام خروج و طغیان مریدویس (میرویس) افغان و فتنه پسر عبدالله خان در قندهار و هرات سپهسالار لشکر و باتفاق سردار دیگر روانه آنمرزوبوم گردیده ، داد شجاعت داده و دایری و مردانگی خود را برمرآت ضمیر سپاه عکس پذیر نموده و خدمات نمایان بجای آورده و مورد تحسین و مشمول عاطف و آفرین شهریارآمده بود ، بابالت ولایت اردلان میامی شده در سنه ۱۱۲۲ بسوی ملک موروثی راهی گردیدند .

(ازقرار تصنیف خسروبیگ واقع مریدویس در قندهار و جلادت ازقرار تصنیف شاعر در زمان ایالتش اتفاق افتاده است و قول الاول اصح) چون مردم کردستان (اردلان) مدتی بود ازظلم حاکم بیگانه بری از امن و امان بودند ، قدم میمنت توأم اورا بجهان پذیرفته ، در سایه عنایتش آسوده و آرامیدند ؛ و اوضاع ایشان که ازخدمات زمان پریشان شده بود . درظل مرحمتش بسامان رسید .

ولایت بار دیگر بحال اول عودت نموده و رعیت را ازیمین رعایتش رفاهیتی حاصل آمد . وی مدت هفت سال بالاستقلال بامر حکمرانی اشتغال ورزید تا اینکه میرویس افغانی در سمت قندهار و هرات و خراسان سمند سرکشی و طغیان را بجولان آورده ، و شاه سلطانهحین بمظور دفع و تنبیه او از عباسقلی خان خواستارشد که : از مردان جلادت شاعر و یاران شجاعت آثار اردلان جمعیت معقولی فراهم آورده و از راه

ری بیدای عزم را طی کرده بلشکر وی ملاحظه شوند .
عباسقلی خان نیز با دوهزار نفری از شیران برهنه و دلیران کینه ور
عازم مقصد گردیدند .

لشکر اردلان چون بطهران رسید . از قصد سفر بازگشته و فسخ
عزیمت نمودند و بسوی کردستان بازگشتند این فقره مایه تأثر شاه و
سوء اعتقاد وی نسبت به عباسقلی خان گردید ؛ عباسقلی خان هم علیقلی
خان ولد سهراب سلطان را که نیره کلیمعلی خان والی بود موجب و
باعث مراجعت سپاهیان کردستانی معرفی و اظهار داشت که : علیقلی خان
ولد سهراب سلطان درغیاب ، بامردم خوددیرا ساخته و عام این تمنارا
افراخته ، باغواوی او معقولین ولایت از خدمت محوله رویگردان و ممیز
گریز را بجانب کردستان درجولان آورده اند ، این فقره در ضمیرشاهی
نقش پذیر شده و یقین بر نفوذ و قابلیت و تدبیر علیقلی خان حاصل آمده
فرمان ایالت اردلان را بجهة او صادر نمودند .

علیقلی خان

چون در سنه ۱۱۲۹ علیقلی خان بدون سعی و کوشش و توسل بمردم
روزگار ، بقوه تولی و توکل بتفضلات قادر پروردگار از پایه ذات باعلی
درجه دولت رسیده ، برمسند حکمرانی آباء سلف متمکن گردید ،
(خلافرا از سرنوشت ازلی حیرت و عالمی را از تقدیرات لم یزلی انگشت
تفکر و غیرت بدنندان گرفته آمد).

گزیند اکثر اوقات را درقریه شعله من محال خورخوره بفلاکت
و افلاس بسر میبرد و با اینکه واجب احسان و مستوجب ترحم بود ،
پناه بهیچ دیاری نبرد ، و اعلالی شعله را مدام دل بر بیچارگی اوسوخته

بجای وطنش محرك میآمدند. جواب مقرون بصواب او این و توکل بخالق جزء و كلش چنین بود كه : خدای در شمله عم قادر بترقی جاه و منزلت و عطای عزت است و دولت اگر بخواهد بدهد در شمله هم میدهد.

تا نزویر عباسقلی خان باعث ترقی جاه ایشان شده، بر تبه ایالت كردستان، سر بلند آمد؛ گویند چاهار از دربار با فرمان و خلعت بصوب شمله راهی .. و از آنجا با نیل مرام بولایت آمده، مستقر شد. با وجود آنهمه ذلت و خواری كه از ستیزه كرداری آسمان زنكاری دیده و كشیده بود، جوانی سخی و شجیع و در وجود و در عطا و مردانگی مرتبه رفیع داشت، مردم را بفرخور حال نوازش نموده و بر تبه اعزه و اشراف افزودی. چون از مدته دولت او دو سال گذشت بلیه طاعون نعوذ بالله من غضب الله بولایت نازل گشت. بشدتی كه ۸۰۰۰۰ نفر بدان بلیه در گذشتند اعاذ بالله منه.

و نیز در عهد حكومت او اهالی لرستان سراز اطاعت شاه سلطان حسین باز كشیده، سالك طریق عصیان گردیدند. شاه صفوی تنبیه و كوشمال ایشان را از علیقلی خان خواستار گردید و وی با سپاهی جرار روی بدیار ایشان نهاد، در بین راه تلافی فریقین دست داده، تقارب فی بین اتفاق افتاد و بعد از كروفر بسیار و كوشش و كشش بی شمار (خامه تفضل داور مجیب كریمه نصر من الله و فتح قریب بر پرچم اردلانی رقم زده)، بطوایف لرو بختیاری شكست فاحش وارد و فراری شدند.

دلاوران اردلان بتعاقب ایشان پرداخته، آنجماعت بامید استحکام مكان دوباره رخس رزم را بمیدان دوانیده، شمشیر انتقام از نیام بر كشیدند؛

کردان کرد در نهایت دستبرد ، همچون شیران تر بسپاه بختیاری و 'الر' (۱) حمله ور شده راه نجات و گریز بر آن طوایف بسته جان بسی از ایشانرا بناوڪ سنان آبدار خستند ، عاقبت چاره را درمان دیده : از ضرب بازوی بلان بجان آمدند و رؤسا و حکام ایشان با پیشکش لایق بخدمت علیقلی خان آمده ، طریق تسلیم و اطاعت را سالک شدند .

علیقلی خان نیز حاکم 'لرستان را با اعظم و سرخیلان آنجا ، بمرافقت چند نفری از اهالی کردستان بدربار شاه صفوی فرستاده و زبان بعفو گناهشان بمصدوقه : والکاظمین الغیظ والعاقرین عن الناس ، گشاده ، بعد از رسیدن آنها بحضور ، توصیه علیقلی خان عز قبول یافته و حضرات 'لر باخلاق فاخره باوطن خود رخصت الصراف یافتند .

علیقلی خان چون بولایت اردلان مراجعت نمود ، بعلت تند خوئی و درشت گویش اکثره ماریف اردلان با درویش بیک و حسین بیک مامومی اتفاق نموده بمخالفت و نفاقش دست تطاول گشودند . علیقلی خان که استعداد مقاومت ایشانرا نداشت . ناچار بسوی قلعه پالنکان فرار و در

(۱) - 'لر از شعب بزرگ' کرد محسوب شده و خود بچهار قسمت مهم تقسیم میگردد : کوکیاویی ؛ ماماسانی ؛ بختیاری و 'لر اصلی . از طوایف بنام و مشهور لرستان یکی طایفه 'لك' است که گویا در سنوات قبل از صفویه یا در اوایل حکومت صفویه بشمال 'لرستان کوچیده و رحل اقامت افکنده اند ؛ کریم خان زند که از این طایفه میباشد هنگام سلطنت خویش عدمی از بایرانه و ندها را بشیراز کوچانید . در کردستان اردلان نیز از قدیم طوایفی بنام زند و لك اقامت داشته و هنوز هم بقایای ایشان در لیلاخ (میلان) و نقاط دیگر وجود دارد .

آنجا قرار گرفته استمداد و اعانت از خانه پاشای بابان خواست ، پاشا رستم بيك جاف (۱) را با طوايفش باستمداد وی فرستاده و چون رأى طريقين درمبارزه و مقابله قرار گرفت ، جمعى از مسلمين ميانه داری کرده ، بين الجانين بمصالحه کشيد ، هنوز از آن عهد و پيمان قليلى نگذشته ، رعایا و ريشفیدان کردستان از تند خوئی و تند کلامی اوبيجان آمده و از حکومتش عزل کردند .

عباسقلی خان

(بار دوم)

چون در سنه ۱۱۳۲ اهایى « سنه » از علیقلی خان رنجيده و وسایل عزل اورا از حکومت فراهم نمودند عباسقلی خان بن محمد خان دوباره بر تبه ایالت سرافراز گردید و از دربار اصفهان نیز حکومت ستمز به علیقلی خان تفویض گردید .

تا اینکه افغانه و اوزبك در مملکت ایران دست تظاول گشوده و پای تسخير بمصرفات آل صفی نهادند و در این اثنا از عباسقلی خان طالب مدد شده و درخواست گردید که با سپاه اردلان بمقابله سپاهیان افغان شتابند چون ساطه افغانه در ایران توسعه یافته و اکثر قلاع و بقاع

(۱) - Col از ایلات و عشایر بزرگ کرد میباشد که اکثریت افراد آن در کردستان عراق سکونت دارند ؛ سابقاً این عشایر در تابستان بکردستان سمندهج آمده ، پس از اعتدال هوا بمساکن خویش عودت می نمودند ، در طی قرون اخیر دستجات بزرگی از این عشایر در اطراف وجوانب شهرستان « سنه » رحل اقامت افکنده مستقر گردیده اند ، مانند : قبادی ؛ شیخ اسمعیلی ؛ ایناخى ؛ ولد بیگی ؛ و ...

بلاد را بضرب بازوی کین از تیغ و بن بر آورده و تسلط تام یافته و جمعیت ملاکلای فراهم آورده بودند ، با اینکه عباسقلی خان و یلان اردلان از جان نیاندیشیده و مردانه بمیدان قدم نهادند ، معذابعد از کوشش بسیار کاری از پیش برده و بموطن خویش روی آورده : مورد استهزاء و طعن و لعن اهالی ولایت قراز گرفتند .

در این اثنا افغانه بکلی بر ایران استیلا یافته و شاه سلطان حسین را از تیغ بیداد گذرانیدند و در مملکت فارس و عراق و خراسان حکمران آمدند ، سران عسکرو پاشایان روم که در مجاورت حدود و نفوذ ایران قراز و تمکن داشتند باستحضار دربار عثمانی رسانیدند که ایران بکلی ویران و بیشه او نشیمن شیران اوزبک و افغان است ؛ هرگاه از دولت سلطانی اذن باشد ما نیز ولایت قرب جوار خود را تصرف و ضمیمه قلمرو آل عثمان نمائیم سلطان پاشایانرا بتسخیر ممالک ایران مأمور نمود و آنان نیز با لشکریان بی شمار به جانب قلاص و بقاع متصرفه ایران هجوم آوردند : سرعسکر از زنته الروم قلعبجات ایروان و شیروان و موثر و وان و تمای آذربایجان را الی مراغه و خمسه تصرف نمودند . پاشایان بابان و عراق غرب هم از فرصت استفاده نموده بتسخیر

اردلان و کرمانشاهان و همدان و بروجرد و نهاوند و گروس پرداختند و آن ممالک را در اندک وقتی تصرف نموده حکام خویشرا بر آنها کماشتند خانه پاشای بابان (خانه محمد پاشا) که باردلان تاخته بود در سال ۱۱۳۶ برای ملک استیلا یافته و حکمران آمد ، عباسقلی خان نیز در این گیر و دار معدوم گردید احمد پاشا نیز کرمانشاهرا متصرف شده در آنجا فرمانروا آمد . در هنگام تسخیر ایران پاشایان همدان را محاصره کرده ؛ پس از

فتح آنجا به نهب و تاراج و غارت آنجا پرداختند. اکثر اعیالی همدانرا قتل و اغلب بنات و نسوانرا اسیر کردند اما چون محل عبور اسراء همدان، اردلان بود ملا عبدالکریم قاضی اکثر آنها را چه بقیمت، و چه بالتماس و خواهش گرفته، بوطن مألوف خود راهی و عودت داد.

(از آنجا که آغاز دولت صفویه را وقت انجام و صبح شوکت ایشانرا هنگام

شام رسیده بود دولت ایشان در این ایام منقرض گردیده، از خوراسان الی فارس، وری و عراق بتصرف افغانه درآمده، روسیه نیز بروایات مازندران مستولی گردید و اهالی روم هم مغرب این کشور را حکمران آمدند.)

خانه پاشای بابان که متمایل بدربار عثمانی بود پس از استیلای

برکردستان سنه، ملا عبدالکریم قاضی را بتبلیغ مرده فتوحات خویش

و عطای کومک و وظیفه بیجهت عمارت مساجد مستدج زوانه دربار سلطانی

کرد؛ ملا عبدالکریم در وصول بدربار روم و تبلیغ پیغام خانه پاشا، بانواع

نوازش سلطانی سرافراز و سر بلند آمده، باخلاق فاخره و انعامات و افره،

و تجدید فرا این قاضی گری و مفتی گری ولایت بصوب کردستان مراجعت

کرده، در سنه ۱۱۳۸ در زمینی که الان باغی است نمونه بهشت برین

و در جنب عمارت دستگاه و مقر امارت واقع است و بفردوسی مو-وم

میباشد، بنای مدرسه نهاده، در اندک زمانی پاشای بابان با امام آن پرداخت

و مئاره رفیعی در آنجا ساخت که تا زمان ایالت افتخار الولات «امان الله

خان ثانی والی» آن بنا باقی بود و بمشاهده مؤلفه نیز رسید. تا اینکه آن

امیر بافر هنگک بنای اغیار را در دیار خود بایه تنگ دانسته بنیادش را بر باد

داده بآب رسانید.

چون نیز دولت نادری از مشرق جهانگیری و جهانبانی طالع و انوار

وجود فیض آثارش بر عرصه ایران لامع آمد و شاه طهماسب را که
فرسی بمیدان دوانیده و باظهار حیات سری در گوشه و کنار می جنبانید
بشهریاری برداشته آلات کارش ساخت و ایرانرا در حیطه تصرف آورد
و دست بیگانگان را از آن کشور کوتاه نمود بنفسه بمقابله پادشاهانی که
در کرمانشاهان و همدان و کردستان سته قرار داشتند آمده ، بعد از
هنگامه رزم لشکر دروم و بابان منہزم و مغلوب و سپاه نادری (۱) غالب

(۱) - درازمنه پیش از سلطنت صفویه و همچنین در روزگار فرمانروائی
این سلسله بمنظور حفظ حدود و ثغور ایران و جلوگیری از تهاجم قبایل
اوزبک و ترکمن ، عده های کثیری از طوایف کرد را کوچانیده و در حواشی
شمالی و شمال شرقی خراسان و ادار باقامت نمودند ؛ و در همین حدود ،
از تیره گمنام و کوچکی موسوم به « قرخلو Qerexlu » نادر بوجود آمد
(قرخ و تراخ بمعنای حاشیه و کناره است ؛) .

با وجودیکه در دوره اقتدار و جهانگیری نادر قسمتهائی از کردستان
سنه صحنه مبارزات خونین و معرض خرابی و صدمات طاقت فرسا قرار گرفته
و عوارض کمر شکنی بر سکنه آنجا تحمیل گردیده ، معینا مردم کردستان
نسبت باین سردار نامی علاقه خاصی ابراز داشته و میدارند .

نادر زبده ترین و مطیع ترین سپاهیان خود را از اکراد برگزیده و
حتی بقول « جیوس فریزر » مورخ انگلیسی طایفه داران و صفوف متدم
ارتش نادر را در جنگهای هند کردما و قوای حاجی خان سر تیپ کرد تشکیل
میداده و همچنین نادر شاه اکثر مستشاران نظامی و اناری خویش را از سران
کرد انتخاب کرده و حل معضلات را حواله رأی و تدبیر آنان مینموده است
بدیهی است که این همه اطمینان و صمیمیت و از طرف دیگر

آمده ، اکثری از معقولین کردستان هم در آن معرکه مقتول و مغلول آمدند ؛ از جمله مقتولین خسرو بیگ منشی و ملا عبدالکریم قاضی و از مغلولین محمد علی بیگ و کیل بودند .

پس از فتح و ظفر موکب نادری در سنه ۱۱۳۲ وارد سنندج گردیده ، و محمد قلی بیگ و کیل را که در سلك محبوبین منسلک بودند طلبیده ، فرمودند : از سلسله بنی اردلان کسی که شایسته حکومت و ریاست باشد وجود دارد ، تا بر تبه ایالت ملك اجدادی سرافرازش نمایم یا نه ؟ محمد قلی بیگ سبجان و یردی خان ولد محمد خان را معرفی نموده گزارش ویرا در حضرت نادری عرض مینماید .

نادر ، بعد از احضار ، سبجان و یردی خان را مأمور ایالت کردستان سنه نموده ، بجای آباء عظامش قرار داد .

سبجان و یردی خان

سبجان و یردی خان جنت مکان پیش از استیلاي رومیه بر ایران در بلوک اسفند آباد (۱) ، سرپرستی ایلک موروثی شافل بود . اما در سلطه

✱ آشنائی و تظاهر نادر بآداب و سبجایای قومی کرد و حتی تمایل شدیدش بمعتقدات مذهبی خلق کردستان و رعایت احترام کامل در حق مشایخ این سرزمین مانند (شیخ مولاناوا) نمیتواند بجز قرابت و علائق قومی ناشی از علل دیگر باشد ؛ و اینجاست که باید کردها را در اینکه : او را از خود دانسته و خاطرات غرور آمیز دوره نادری را از یاد نمیرند محقق دانست .

(۱) - Espenawa از باوکات مهم و برجستگان سنندج است . سکنه ✱

صحت

رومیان بر آن مرزوبوم از طرف سلطان عثمانی به حکومت اسفندآباد و کروس و خمسه منصوب گردیده و ملقب به « سبجانوردی پاشا » گردید و بر آنصفحات ثلاثه حکمروا آمد .

موکب نادری پس از نصب سبجانوردی خان و نظم و نسق آنسرحد و سامان ، با پیشکشهای فراوان نهضت بصوب آذربایجان فرموده ، نظام آن مکارا هم چنانکه شاید دادند ؛ بعد ماهیچه علم نصرت توأم را بسوی مملکت خوراسان در اهتزاز آورده بدانجا روانه شد . شاه طهماسب را نیز هوای کشورگیری بسرافتاده ، و آرزوی ملک ستانی در نهاد جاداده ، و عازم تسخیر بقیه قلاع آذربایجان گردید . از شوه تدبیر ، بعد از تلاقی با رومی ، بنای مصالحه نهاده دوباره ولایات متصرفه را بتصرف آنان داد .

در این اثنا خالد پاشای بابان برادرخانه پاشا نیز با سپاهیان خود باردلان تاخته ، آنجا را متصرف شد و در سنه ۱۱۴۴ به حکومت جلوس نمود ، سبجان وردی خان هم متواری گردیده با خانه و کوچ خود پس

* این بلوک در قدیم همه « گوران » و گورانی زبان بوده اند ؛ چنانکه اهالی قلمه « Qela » از قراء بزرگ و مشهور آنجا ، که پیرو عقیده عبدالملکی میباشد هنوز هم لهجه قدیم خود را که بسیار نزدیک بلهجه ادرامی است حفظ نموده و بدان تکلم مینمایند ، بعدها در نتیجه اختلاط با کردهائیکه از جانب غرب باین بلوک آمده و رحل اقامت افکنده اند ، لهجه آنها بصورت یک لهجه مخصوص کرمانجی در آمده است . در برخی از قراء شمال شرقی اسفندآباد نیز به علت مجاورت همدان و مهربان زبان ترکی رسوخ و نفوذ یافته و رایج گردیده است .

از دو سال آیالت از کردستان خارج و در طهران بانتظار موکب نادری مستقر گردید .

نادر پس از فراغت از مهم هرات ، در جناح استعجال بصوب آذربایجان و عراق ، عنان عزیمت معطوف و صفحه ایران را بضرب بازوی دلیران از وجود مخالفان پاک نموده ، اکثر خارجیانرا بـخاک هلاک افکنده و بالمره دست تطاول اهالی روم را از آن بروبوم کوتاه نمود .

سیحان وردیخان نیز با استمداد از قوای نادری در سنه ۱۱۴۵ بر نیروهای بابان چیره گردیده و برمسند اجدادی نشست .

هنگامیکه موکب نادری بلده همدان را مقیم اجلال فرموده بود ، حاجی مصطفی بیگ اشترانی و نظرعلی بیگ از مقربان حضرت را باحضر سیحان وردیخان مأمور نمود ، بعد از ورود ایشان بستندج بدستگیری کلک منشیان عطارد نشان از در معذرت درآمده ، بدین عنوان که : ولایت اردلان بسبب تسلط پاشای بابان خرابی بهم رسانیده و تعمیر بناهای ستمندج باین زودبها نقش بر آب است ، از پیوستن باردوی نادری امتناع ورزید . نادر از اطلاع بر این داستان سیحانوردیخان را مأذون در توقف ولایت گردانید ، تلا اینکه جمعی از اهالی کردستان بشکایت از وی بدربار نادری رفته و متعهد پیشکشی شده ، از حکومتش معزول نمودند .

حکومت مصطفی خان

بقول خسرو بیگ مصطفی خان پسر محمد خان است ، ولی از مضمون تألیف ملا محمد شریف چنان برمیآید و مفهومی میشود که نیره محمدخان و پسر عباسعلی خان است ، بای حال چون سیحان وردی خان باغواوی پاره از اهالی کردستان معزول گردید ؛ مصطفی خان بجایش منصوب و

حکمران شد و از طرف نارزشاه هم نظر عالی بیگ ، که از مقر بان حضرت بود بوکالت وی نامزد گردید .

والی مزبور بیخرد و بیمار شه و کم دایش و از فضل و عقل دور بود ؛ مطلقاً از عهده خدمات دیوانی و امور حکمرانی نمیتوانست برآمد . چون چهل روز از ایالت وی گذشت محمود سارانی با سیصد تنی بتاخت سنج علمی افراشت . مصطفی خان بی همه چیز ولایت را بجهة او خالی ساخته و فرار نمود (۱) .

در حینیکه نادر مشغول تسخیر بغداد و آنسامان بود ، داستان سرکشی و طغیان محمد خان بلوچ را در شیراز استماع نموده ، امور بغداد را فی الجمله انتظامی داده و بتأدیب محمد خان از راه عراق بصوب فارس و بلوچستان روی نهاد و بکوشمال وی دست کشور گیری گشاد . نادر بعد از مراجعت از حدود بلوچستان و وقوف بر داستان آمدن محمود سارانی باردلان و پشت زدن مصطفی خان ، آن بی حمیت را طلبیده و از تیغ بیدریغش گذرانید و سه باره در همان سال سبجان وردیخان را که در آن سفر از جمله ملتزمین و سران سپاه بود بایالت کردستان منصوب نمود .

چون مصطفی خان از دشمنه سیاست نادری در گذشت ، سبجان وردی خان بر مسند امارت منقل گشت .

(۱) - بروایت تاریخ قاضی محمد شریف : مصطفی خان کمترین مقاومتی ابراز ننموده ، و با بیکار بیکی واعیان شهر را ترك نمودند . محمود سارای نیز فقرا و بیچارگان و بقایای یهودیان را غارت کرده و برخی را بقتل رسانیده و شهر زور مراجعت کرد .

و چون در مدت عرج و مرج خرابی بی نهایت بولایت سنندج راه یافته و بملة زیبادتی تنخواه دیوانی آن بلده روی بوبرانی نهاده بود ؛ سبحان وردیخان بی انتظامی ولایت و خرابی رعیت را گزارش نموده ؛ مال دیوانرا علاوه مواجب خود واعظام کردستان در ۷۰۰۰ تومان قرار داده ، بدین سبب رعیت را امنیت و اهالی ولایت را رفاهیتی حاصل آمد . بدین طریق شش سال دیگر در نهایت استقلال و کمال جاه و جلال بامر ریاست پرداخت .

در این مدت خان احمد خان فرزندش نیز باجمعی از اعظام کردستان (اردلان) ، از آن جمله الله وردی بیگ و حسن بیگ میراسکندری و یانصد نفر دیگر از مشاهیر با دلیران پرهیز در رکاب شامی عازم هندوستان بوده ، در سنه ۱۱۵۲ مراجعت نمودند .

چون خان احمد خان در آن سفر داد مردانگی داده ، و پنجه شیر گیری بقتل مخالفین کشاده و خدمات و دلاوریهای نمایان از وی بظهور رسید ، حضرت نادری بنیابت کردستانش منصوب و بمرافقت عربف خان و جمعی دیگر از امرا روانه اردلان و بمعیزی مأمور شدند .

نادرشاه شخص سبحان وردیخانرا نیز احضار و چون حرم آنجناب بصیغه رهن در اصفهان می بود در ابتدای قوس بدان مکان رسید ، تا اول حمل در آنجا آرام گزید ؛ بعد از عید نوروز حرکت نموده در هنگامیکه نادر از سفر ترکستان مراجعت نموده بود و زیاده از صد هزار سپاهی در پیرامونش گرد آمده بودند ، در اشرف مازندران به حضور وی رسید و مورد نوازشات قرار گرفت .

نادر سبجان وردی خان را با حاجی سیف الدین خان (۱) و محمد حسین خان که از اعظام بودند بمنصب رکن الدوله سرافراز و از سخنان مصلحت آمیز ایشان روی نمی تافت .

هنگامیکه نادر در قزوین اقامت داشت ، خان احمد خان که در اردلان «نائب» بود چون میدید که مردم از سوء سلوکش بیجان آمده اند ، از بیم اینکه والد ماجدش (سبجان وردی خان) بولایت مراجعت فرماید باهالی اردلان امر نمود که زیادهای بسیار و بیشمار در مال دیوان باسم سبجان وردی خان نوشته و قلمداد کرده ، بایشککش مناسب بهمراهی امنا و وزرا و مستوفیان و اهالی دفتر و اعیان لشکر بشکایت از سبجان وردی خان عازم دربار نادر شوند .

بعد از ورود باردوی کیوان بوی که در زنجان و سلطانیه بود ، پیش کشرا از نظر گذرانیده و فردای آن روز هم فرد مجاسبه ولایت را بنظر نادر رسانیدند ، اما چون سبجان وردی خان منظور نظر بود اعتنائی بفسانه مردم « سنه » بشد و در آن باب مطلقاً غوری نفرمود .

خان احمد خان نیز مطلب را درك کرده ؛ دست از دامن تمنا کشید و بعد از چندی از دربار مرخص و بولایت اردلان راهی شد .

خان احمد خان در مراجعت مأمور گردید که ده هزار خروار گندم از اردلان بنام سیورسات جمع آوری نموده و در کردند و هارون آباد بجهت مصارف لشکر کشی حاضر نماید .

در هنگام حرکت نادر بسوی داغستان ، در سال ۱۱۵۴ سبجان وردی خان

(۱) - این حاجی سیف الدین خان گویا همان « حاجی خان » سرتیپ ، سپهسالار معروف نادر است که از اکراد خراسان بوده .

اجازه یافت که مجدداً بکردستان سینه مراجعت نموده و خان احمدخان فرزندش را با پانصد سوار در معیت نادر بداغستان اعزام دارد . ضمناً چهار هزار نفر از سواران اوزبک و افغان نیز در تحت ریاست عاشورخان با اختیار سیحانوردیخان گذاشته شد که از آنها در حین لزوم استفاده نماید و جماعت بلیاسراکه بسبب و سواس شیطانی ، دمی از مخالفت میزدند گوشمال دهد .

خان والاشان ، بعد از ورود بکردستان با اتفاق قشون مأموره ، روی بدیار بلیاس نهاده ، بتاخت و تاز آنها دستی گشاد ؛ فرقه مخالف ناچار از در عجز وانکسار در آمده ، متعمد خدمات دیوانی و ادای خرج و باج شدند و پیشکش معقولی در چمن سلطانیه از نظر نادر گذرانیدند ، سیحانوردیخان نیز ، مظفر و کامران بولایت معاودت فرمودند .

محمد قلی بیگ وکیل هم که سابقاً مأمور ممیزی اردلان شده بود ،

سه چهار ماه پس از ورود سیحانوردیخان ، آنرا مهیا نموده و در داغستان فرد ممیزی را از نظر پادشاهی گذرانیده ، مورد تحسین آمدند .

از آنجا نادر مجدداً سیحانوردیخان را طلبیده و خان احمد خانرا که حین تسخیر داغستان دلاوریهای نمایان نموده و قلعه آبی مکی را که در مدت دو سال محاصره ، لشکر ظفر اثر نادری بر آن طفر نمی یافت (۱) ، تسخیر نموده بود ؛ بابایات اردلان منصوب و مفتخر کرده و محمد قلی بیکرا نیز مقام وکالت او بخشیده ، سرافراز نمودند .

* * *

(۱) - از جمله قلاع مستعجم داغستان که بر شادت خان احمدخان

کشایش یافته ، از قلعه « دوزاق دره » نیز نام برده شده .

خان احمد خان ثالث

چون باباات اردلان سرافراز گردید و بر بالش حکمرانی تکیه زد (۱) در سلوک تغییر داد، ولایت سنه از فیض وجودش زینت و زیور گرفت و زنک آلام از خاطر خاص و عام محو گردید، وی در حفظ ملک و رعیت جد تمام نمودی و در دفع اهل مفسدت سعی بلیغ فرمودی (بعد از چندی شدت قحط در کردستان سنه بجائی رسید که نانی بجان میخریدند). خان احمد خان کندم و جویرا که بجهت سیورسات نادر جمع شده بود، بر مردم ولایت تقسیم کرد که شاید از عسرت جوع رهیده باشند و همچنین از آنجا که ولایت بکلی خراب و بنای پایداری مردم اردلان بآب رسیده بود، بابارات نادری نیز دست درازی و خلیقرا بعطای کندم و جویرا میفرمود.

سپس از قدرت نادر اندیشیده، بطلب مدد عنان بمملکت روم کشید؛ در عرض راه ظاهر بیگ جاف از در مخالفت وی درآمد، لیکن خان احمد خان ثالث بسزای کردار سرشرا در کنار نهاد و بدیار عدمش فرستاد. خالد پاشای بابان نیز از استماع حرکت او باستقبالش شتافته با وی از در دوستی و اتحاد درآمدند.

خان احمد خان چون روزی چند که در آندیار بسربرد، عنان عزیمت بسوی موصل معطوف فرمود. حاکم موصل با وی از در نفاق و استکبار درآمد و ابواب قلعه را بسته، رشته و فاقرا گسستند و در بالای بروج با انداختن توپ و تفنگ هنکامه قتال جنگ را گرم کردند. حضرت خان از مشاهده این معنی غضبناک شده، با دلاوران رکاب همیز ستیز را

بحرکت آورده، بقر و غلبه قلعه موصل را تسخیر نمودند؛ (حاکم آنجا نیز بحکم قضا و سر نوشت تقدیر از دم شمشیر یلان در گذشت) از آنجا بسوی دیار بکر و حلب راهی شد و مباشران^۸ آندیار بقدم اطاعت و عذرخواهی پیش آمده مقدمش را مکرم داشتند و بدین ترتیب وارد دربار سلطانی گردیدند.

سلطان محمود، سلطان عثمانی وجود او را مفتنم شمرده، جناب صدراعظم را با سایر وزرا و شیخ الاسلام و دیوان افندی، باستقبال وی فرستاده، در حین ملاقات مورد اکرام و عنایات بسیارش قرار دادند. (هنگام عزیمت خان احمدخان، منوچهر بیگ بنی اردلان، جد خسرو بیگ مصنف تاریخ الاکراد بسبب کبر سن و وفور تجربت بمقام نیابت رسیدند).

نادر پس از وقوف بر ماجری منوچهر بیگ را احضار و از اوضاع پرسشی نمودند؛ وی نیز گزارش قحط و غلای ولایت و عسرت مساکین و رعیت را کمأ و کیفأ بیان نموده و بصوابدید و مشورت او مجدداً سبجانه نوردیخان عازم کردستان گردید.

اهالی ولایت اردلان نیز که در حرکت خان احمدخان، از بیم جنگ و جدال و خوف سطوت نادری باطراف و جوانب فرار، و جلای وطن اختیار نموده بودند، بموطن اصلی شتافته، در سایه لطفش آرام و آسایش یافتند.

از دربار عثمانی عساگر بی شمار و جمعیت بسیار در اختیار خان احمدخان قرار گرفته و مأمور بجدال با ایران شدند و از راه ارزنة الروم بقدم نفاق پیش آمدند. نادر هم بنفس نفیس بمقابله شتافته بعد از

کشتش و کوشش ؛ خان احمد خان و سپاهیان روم را شکست داده ، ایشان را
بقدر قوه و توان دوانیدند .

خان احمد خان دوباره و سه باره با لشکریان جرار و بهمراهی
سرعسکران نامدار روم از راه موصل و بغداد بهوای تسخیر کردستان سنه
و آندیار عازم گردیدند ، لیکن توفیقی بدست نیاورده و بعد از مقابله
و مقاتله تنگ فرار را بر خود لازم دیده بدیار روم گریختند .

تا اینکه نادر شاه با سلطان روم بساط نفاق برجیده و بزم و فاق
درجیدند ، بدین جهت سلطان محض مصلحت و اصلاح دولتین ، برلیغ
امارت « ادرنه » را که از بلاد اعظم روم است بنام نای خان احمد خان
مرقوم و روانه آندیارش نمودند ، بدین ترتیب همای سان ، ظل مرحمت
برمفارق مردم آسمان افکنده ، دست تمنا از دامن حکمرانی کردستان
(سنه) گستند و در همان مکان بجوار رحمت رب العالمین پیوستند
گویند ، حین توقف روم گاهی که کسانی از جانب وی بطلب مهمی عازم
سندج میشدند ، در امان حاج علی کلانتر (اعلی جد مؤلفه) آسوده
می بودند تا اینکه امر را صورت داده ، باز راه دور و دراز روم را
می پیمودند .

بعد از قوت او سلطان روم متروکاتش را بقیمت در آورده ، نکام داشت
و تنخواه او را بالمضاعف حواله وزیر بغداد نمود تا بورات و صاحبان
استحقاق برسانند ، سیحان وردیخان برای اخذ ترکه هلا عبدالرحیم
نای را فرستاده ، تنخواه را از وزیر بغداد باز یافت و بنظر رسانید .
در این اثنا نادر را در عین تسخیر بغداد شکستی دست داده و وهنی
اتفاق افتاد و بدان سبب ناچار عنان اختیار تا همدان باز نکشید ، در این

بلده مده چهل روز توقف نمود ، تا اینکه سپاه متفرقه بدو گرویده و قشون اکثر بلاد را طلیید ، از آنجمله سپاه اردلان نیز بسرکردگی حسنعلی سلطان ولد عباسقلی خان والی و محمد سعیدسلطان ؛ با تهیه و تدارکی بی سامان وارد اردوی نادر گردیدند .

در این بین ملک حسین بیگ کلاتر که سیورسات اردوی شاهی ابوابجمع وی بود ؛ از عهده وصول برنیامده ، ناچار قرار اختیار نمود و در بردع (۱) باردوی نادری پیوست و علل عدم توفیق خویش را از سببان وردیخان شمرده و از کاربرد ازان او قلمداد نمود ، نادر از این معنی رنجیده و در سال ۱۱۵۸ سبجانوردیخان را معزول نمود و مولی وردیخان قاجار قزوینی را باسم و رسم ضابطی مأمور سته نمود . و سبجانوردی خان را هم بمنصب یکلریگی طهران نصب گردانید .

ضابطی مولا وردیخان

پس از ورود او ، بعلمت خرابی ولایت و تفرقه و فرار اعزه و اعیان و رعایا و بیچارگان ، قوه ریاست درخود ندیده ، ودست تصرف از ولایت بازکشید و مطلقاً دخلی در امور ملکی و مالی ننمود ، سرانجام چون کیفیت داستان بر نادر معلوم گردید بعد از ششماه رقم عزل بر صفحه احوالش کشید . و بلا فاصله بار ششم سبجانوردیخان والی ولایت گردید ، اما امارتش این بار بیش از سه چهارماه نیامید و بوساطت سلیم پاشای بابان که از روم روی بر تافته و در ظل رأفت نادری قرار گرفته بود حکومت اردلان بحسنعلی سلطان فرزند عباسقلی خان که با قشون اردلان در اردوی نادر حضور داشت تفویض گردید .

حسنعلی خان بن عباسقلی خان

چون حسنعلی خان برتبه ایالت سرافراز و بمنصب امارت سر بلند آمد ، طریق آباء سلف را پیشنهاد ، با امراء و عظاماء هر طرف شیوه خوش سلوکی مساوئ داشته و زبردستان را بوجود خود خرم و شاد فرمودند . در این اثنا از مصدر سلطنت فرمان قضا بنیان باحضر محمدقلی بیگ و کیل شرف اصدار یافت ، بعد از رسیدن او بدر بار عبدالله سلطان براز (۱) و علیخان نیلاقی (لیلای) ، با چند تنی از معتبرین ولایت بهوای خرابی و کیل بدر بار شاهی شتافته ، زیادتیی که در ولایت از او صدور یافته بود ، در دفتر منشیان ثبت نموده و بنظر رسانیدند .

نادر بعد از عتاب و خطاب چند ، بجرم ناحسابات و بد رفتاری او بامردم ولایت در بندش کشیده ، مبلغ پنج هزار تومان بصیغه تنبیهانه آن مظلوم حواله و بهمراهی محصلان شدید اکید روانه دارالایاله اش نمودند . بعد از زجر و سیاست بی شمار هزار نوع درد سر و آزار مبلغ یک هزار تومان وصول شده و حسب الامر نادر دیده جهان بینش را از حدقه برون آوردند و بدر بار شاهی مراجعت کردند .

نادر بهمین جرم حسنعلی خانرا پس از یکسال ، از حکومت اردلان عزل نموده ، در سنه ۱۱۵۹ مجدداً - بحاجت وردی خانرا برای مرتبه هفتم

(۱) - براز Beraz که از قبایل مشهور کرد است سابقاً زندگی عشایری داشته و بمقتضای فصول سال ییلاق و قشلاق میکرد ؛ اما در حدود چهار الی پنج قرن پیش دستجاتی از آنها در بعضی از قراء اسفند آباد و ایلاق مانند هواجو (عباسجوب) رحل اقامت افکنده و استقرار یافته اند .

بایالت کردستان سنه خوانده ، و بدین ترتیب مشارالیه بولایت معاودت نمودند و ضمناً یحیی بیگ اشترانی و مرتضی قلی بیگ زنکنه و قاسم خان سرحد بیگ افشاری را درمرافقت او بجهت اخذ بقایای جریمه محمد قلی بیگ مأمور گردانیدند .

پس از رسیدن بنسندج انواع زجرو سیاست معمول گردید ، لیکن یکدینار از آن باقیات وصول نشد (۱) و نادر محصلین را بحضوراحضار فرمود . آن بیچارگان از بیم سطوت خدیو ستم شعار ، ازروی ناچاری و اضطراب راه فرار پیموده ، بولایات روم گریختند . دراین اثنا باز سبجان وردیخان را عزل کرده محمد رضا بیگ کرچی را بضابطی اردلان مأمور نمودند .

ضابطی محمد رضا بیگ کرچی

محمد رضا بیگ مردی بد خو و هرزه سرای و شخصی درشتکوه و بد رأی بود ، چنانچه اعلی و ادنی از بد طبیعتی و سفاکی وتند خویی و ناپاکیش بجان آمده ، بدربار نادری شکایت بردند و از بد گفتاری و هرزه رفتاری او حکایتها بیان آوردند . نادر نیز بنا برعایت فقرا و جانبداري ضعفا و آبادی ولایت ؛ بار هشتم سبجان وردیخانرا والی و محمد رضا بیگ را از ضابطی معزول گردانیدند .

✱

(۱) - ۵۰۰۰ تومان پول زمان نادر ، پول امروز ملیونها ریال

تخمین و برآورد میشود ؛

امارت سیحان وردی خان

(بار هشتم)

آری ، بیت :

چنین است رسم سرای سپنج ؛ گهی شادی آرد ، گهی درد ورنج !
چون « سیحان وردی خان » بحکم نادری ، مرتبه هشتم پا بر معارج
برتری نهاد ، مصمم جمع آوری مالیهات و فراهم نمودن رعیت و
لشکری شد . اما بعلمت خرابی ولایت و فقر مردم : بهر قسم رأی که
دیده و هر گونه مصلحت که اندیشید ، یکدینار از آن وجه بدرجه
ایصال نمیرسید .

در این اوان این خبر نیز شایع شد که : چهار هزار نفر از سواران
افغانه بجهت مطالبه باقیات ولایت سنندج و اخذ تنمیه تنبیهانه محمد قلی
بیك عازمند . رعایا و مساکین ، بلکه اعیان و خوانین هم همگی دست
از جان شسته ، همدستان شده ، در فکر و تدارك گریز افتادند ؛ که در
سنه ۱۱۶۰ خبر قتل نادر شاه رسید و مردم فی الجمله امنیتی حاصل کرده
و فراغتی گزیدند .

در این اوقات عده ای از افغانه که در کردستان مأموریت داشتند بفکر
تاخت و تاز افتادند . اما سیحان وردی خان بنا بحسن تدبیر ، رؤسای
ایشانرا جدا جدا بخلوت طلاییده ، فرمودند که : در اطراف و جوانب
ولایت چند طوایف احشامی هستند که در منتهای قدرت و دلاوری میباشند
و ما در این مدت بملة مصلحت وقت و صلاح ولایت کیفیت حالات ایشانرا
از نادر پنهان داشته بکتم داستان کوشیده ایم ؛ اکنون که خبر فوت
و قتل نادری مسموع سران و سرکردگان ایشان شده ، در نهایت خرمی

و انبساط بجهت تازاج و تاخت شما ، نوشتجات عدیده بنزد ما ارسال نموده اند تا رخصت یافته ، پی غارت اموال شما بولایت شتافته باشند . از آنجا که در حین توقف شما ما بجز باکی نهاد و اضافی اعتقاد ، عملی مشاهده نکردیم ، و از شما حرکت لغوی اتفاق نیافتاده ، تن بدین معنی در نداده ایم . ولیکن شمارا مصلحت این ورای صواب چنین است که پیش از رسیدن ایشان چاره کار خود را دیده ، رخت نجات بجانب دیگر کشیده باشید .

جماعت افغانه از استماع این خبر پریشان و مضطر راه فرار پیموده ، تا بلده همدان دقیقه ای در هیچ مکان نیاسودند و آن بلده را چاییده ، بولایت خویش راهی گردیدند .

در عین هرج و مرج که در ایران روی داده بود ، قیامین امالی کردستان هم اختلافی بهم رسیده ؛ هنگامیکه سبجان وردی خان بمنظور کومک و مدد ابراهیم شاه باز دوی وی پیوسته بود ، حسنعلی خان در سنه ۱۱۶۱ خود را فرمانروای کردستان خواند ، اما جعفر سلطان و محمدعلی سلطان بانه باعانت سبجان وردی خان برخاسته و قدیمی به پیش نهادند و مجدداً او را بوالیکری برداشته ، بولایت سنه آوردند ؛ پس از قلیل مدتی دوباره حسنعلی خان بمقام ایالت رسیده (سال ۱۱۶۲) و سبجان وردی خان بناچار با هائله خویش کوچ نموده ، در همدان اقامت گزید و چون دانست که بزرگی و ریاست بسرنوشت و اهاب بی منت است نه بشوکت و کیاست ، دیگر پیرامون حکمرانی نکرد دیده ، مدت پنج سال در آبدیار بسر بردند تا برحمت ایزدی واصل گردیدند ، از آنجا نعلش ویرا برداشته به چیل

شیدا که موضعی است درخاک نیلاق و مشهد دوفرد از شهدا میباشد (۱) آورده ، مدفون نمودند (۲) قول ملا محمد شریف ابن است که مرقوم کلک بیان کردید ولی از قرار تقریر و تحریر خسرو بیگ مصنف ، بار اول که در سنه ۱۱۶۱ هجری در بخان عزل و حسنعلی خان نصب شد بهمدان شریف برده همانسال فوت و بعد از ششماه نعش او را برداشته بهمان موضع که مذکور شد نقل و دفن نمودند (حقیر را اعتماد بر قول اول بیشتر است چرا؟ - که چون والد و والد ماجد ، از تربیت یافتگان آن خانواده علیه بوده ، و شرف همخوابگی والی والا نژاد ، خسرو خان والد امان الله خان طاب ثرا همارا یافته بود ، از طفولیت خود و داستان توقف خانواده ایالت در همدان ، گاهی حکایتی میراند و روایتی بر ما میخواند ؛ بدان فایده مفهوم میشود که مدت توقف آنجناب پنج سال بوده ، و الله اعلم بالصواب).

* * *

حسنعلی خان

چون مرحوم سببجان وردی خان عروس ایالت را طلاق و باشاهد ریاست طریق نفاق پیمود ، حسنعلی خان برادر زاده اش در امر حکمرانی استقلال تام بهم رسانیده ، بسبب اینکه از طوایف افغان و اوزبک و تتر و باشیه و کلیائی و احشام اکراد ، زیاده از ده هزار نفر مطیع و فرمانبردارش شده ، و در رکابش حاضر بودند ، قدرتی تمام بهم رسانیده ، کردستان را فی الجمله

(۱) شیا (شیدا) Seya (۲) قاضی در این باره چنین می نویسد ؛ "... در

سنه ۱۱۶۷ فوت ... و بعد از ششماه ، نعش او را از همدان آورده ، در شیدا

دفن کردند ... و از پوست و گوشت او در عرض ششماه هیچ ضایع نشده بود ...

آبادی رویداده ؛ و اندك اندك بنای كبر و غرور نهاده ، صلاى : «انا ربكم الاعلى» بگوش عالمی درداده و بخار پندار بكاخ دماغ متضاعد گردانیدند و دست تطاول بهر طرف دراز نموده ، ابواب تاخت و تاز بر روی همسایه و همجوار باز فرمودند . در این اثنا مهرعلیخان كه باطایفه زندیه قرب جواری داشته از سو . سلوك ایشان همیشه در رنج و زحمت بود چون مقاومت ایشانرا در قوه طاقت خود ندید ، اضطراب رخت توسل بهجانب كردستان كشیده ، طلب اعانت و استمداد از حسنعلیخان والی نمود ، حسنعلیخان چون استمداد تمام داشت ، حسب الاستدعای مهرعلیخان دست بردفع شر زندیه گماشته و سپاه اردلانرا با سایر دلاوران عشایر و قوای اوزبك و افغان سان دیده و عازم رزم شد .

بعد از ورود او به حدود و حوالی زندیه ؛ از ابطال زند ، کریمخان و شیخعلی خان و اسکندر خان لشکری بی شمار فراهم آورده ، دلیرانه بمقابله حسنعلیخان شتافتند و در حوالی ملایر هر دو سپاه بهم رسیده و مصمم جدال گردیدند و تلافی فریقین در سنه ۱۱۶۲ واقع شد . دلیران طرفین صف در صف ایستاده ، پس از سان دلاوران فریقین با شمشیرهای آخته یکدیگر تاختن آورده ، داد مردانگی دادند . در نتیجه اکثری از معارف زنگنه و زند بضرب سیف و سنان به خاک هلاک افتاده ، و اغلبی روی بدیار عدم نهادند .

پس از ستیز و آویز ، از تفضل داور عزیز ، نسیم نصرت سپاه اردلان و زنده ، بقایای زندیه راه گریز پیش گرفتند و غنایم فراوانی از ایشان نصیب سپاه ظفر پناه شد .

حسنعلیخان پس از فیروزی بولایت متعلقه مهرعلیخان تشریف فرما

شده، اورا در امر حکمرانی مستقر فرمود و بایشکشهای شایان و تمارفات بی پایان، از آنجا عطف عنان نموده، بکردستان نزول اجلال فرمودند. هنوز قلیلی نگذشته بود، حسنعلی خان، با امامقلی خان زنکته نیز بنای مخالفت و مقابله را نهادند تفصیل ماجری اینکته :

بعد از قتل نادر، علیشاه و ابراهیم شاه برادرزاده هایش، چندگاهی ادعای سلطنت کرده و هر يك دوسه ماهی سری از گریبان قدرت بر آوردند لیکن بساط ایشان نیز بر چیده و هر دوشو کتی از گوشه صاحب لوا و افسر گردید؛ از آن جمله «امامقلی خان» زنکته نیز که در کرمانشاهان بود جمعیت وافر از ایلات و طوایف زنکته و کلهر و گوران و سایر طوایف و احشایی کرمانشاهان فراهم آورده و با گرد آوردن جزایر چیان و زنبورک داران و توپخانه و آتشخانه بسیار و سپاه و لشکر منظم و انبوه گردنی افراخته و کوس خود نمائی نواخت.

در اول کار دست تطاول بدهات قرب و جوار اردلان انداخت و در محفل بیلاور که نسبت همسایگی با کرمانشاه دارد، با اشاره او مباشران آنطرف بنای سوء سلوک نهاد، از در نا حساب و آزار متوطنین آنجا بر آمدند، سرکار حسنعلی خان بنا بر رعایت نزدیکی و همسایگی و دوستی دوسه مرتبه کیفیت ماجری را اعلام فرموده، راه صدق و صواب بدو نمودند ولی مفید نمی آمد: بالاخره خود امامقلی خان نیز باظهار شجاعت و کینه پردازی و ابراز جلالت و دست اندازی با آن جمعیت از کرمانشاهان حرکت و تایلور آمده آنصفحات را بنیاد بآب رسانیده، و لکد کوب سم ستوران خود نمودند.

این معنی «روح جنبان نایره خشم حسنعلی خان شده، از کردستان

سنة در جناح استعمال با جمعیت خود عازم مقابله شده و در بیلاور (بیلاور) تقارب طرفین اتفاق افتاد، شیران اردلان سپاهیان امامقلی خان را روباه پنداشته و مانند هژبر پرهیز، از داور دادگر طلب فتح و ظفر کرده بلشکریان وی حمله ور شده و آنسپاه بیکرانرا در حمله اول مغلوب کرده و اکثر افراد شرا قتل و اسیر و دستگیر نمودند امامقلی خود نیز بهزار فسون جای بدر برده، با قلیلی از همراگان خود روی بیدار ادبار آوردند. توپخانه و زنبورکخانه و خیمه و خرگاه و غنایم ایشان هم غنیمت غازیان نصرت نشان شد. حسنعلی خان بعد از تقسیم غنایم بر کرمانشاهان و ملایر و سنقر و کلپایکان و بروجرد و کزاز و قراهان و اکثر نقاط عراق حکامی گماشته و قرین نصرت بولایت اردلان مراجعت نمودند.

در اواخر همین سال، از دولت آل عثمان «سلیمان پاشا» از حکومت بابان معزول و «سلیم پاشای» ابن عم او به حکومت آنجا نامزد شد، سلیمان پاشا اضطراراً پناه به حسنعلی خان آورده اعانت و یاری از او خواستند و مدتی هم در کردستان سنة متوقف بودند؛ در این بین سلیم پاشا با حسنعلی خان از در عجز و نیاز برآمده، با وی ابواب بکرنکی و دوستی باز نمود، بدین معنی که حکومت من با ریاست سلیمان پاشا شمارا مایه نفع و ضرر یا باعث خیر و شری نخواهد بود، در این همسایگی هر کدام که متکی این و ساد باشدیم دوستی آن دولت را آماده ایم، در این صورت اعانت ما و اعانت سلیمان پاشا بر شما مستحکم نیست بلکه اصلاح طرفین بر سر کار لازم.

بعد از رسیدن فرستاده پاشا و مطالعه مراسله وی جواب آنرا در نهایت

غرور بدین مضمون قلمی فرمود که : چون سلیمان پاشا پناه بما آورده ، اعانت و یاری او از جمله واجبات است .

پس از مراجعت فرستاده پاشا و اطلاع از مضمون صحیفه ، مراتب را بوزیر بغداد اظهار و چاره کار را از رای صواب نمای او خواستگار شدند ؛ وزیر نیز مصحوب یکنفر از اعظام بغداد به حسنعلی خان اظهار مطلب نموده که : ولایت بابان در تصرف آل عثمان و عزل و نصب حکام و پاشایان ایشان حواله به رای و رضای امنای دولت سلطانی و وزرای خلافت عثمانی خواهد بود ؛ در اینصورت سلیمان پاشا معضوب و سایم پاشا منصوب ما میباشد ، در عالم دوستی و همجواری بسرکار والی رقیه نگار شده که اعانت یا اهانت طرفین را موقوف فرموده ، تا خاطر از يك جهتی آندوست مشعوف شود ، والا خلاف رسم مودت و مخالف طریق محبت «کپیا» را با عساکر بی شمار مأمور بامداد سلیم پاشا و تسخیر آندیار کرده ، چشم از راه و رسم موافقت پوشیده ، در انحراف ارکان دوستی خواهم کوشید .

(چون در تقدیر ازلی و سرنوشت لم یزلی شکست کار حسنعلی خان مقدر و وهن دولت آن مفخر دودمان در مرآت تقدیر مصور آمده) مطلقاً با آمیزش وزیر و رای و تدبیر پیران بی نظیر الفتی نگرفته ، جواب وزیر را حواله بدم شمشیر کرده و فرستاده وی خایف و خاسر برگشت . وزیر نیز از این معنی رنجیده و حکم از مصدر وزارت صادر گردید که : کپیا باتفاق عشایر عرب و نیکیچری و حشم آقاسی حاکم موصل و عثمان پاشا حاکم کوی و قوچ پاشا حاکم حریر بامداد سایم پاشا آمده ، در تسخیر اردلان و دفع حسنعلی خان لازمه کوشش بعمل آورند . عساکر

مأموره که زیاده از بیست هزار نفر میشدند ، از اوطان خود راهی و بسایم پاشا ملحق شدند و روی بتخریب کردستان سنه نهادند . حسنعلی خان نیز از استماع این خبر لشکر خود را سان دیده ، با ده هزار نفر مصمم مقابله شدند ؛ سایم پاشا بار دیگر بجهت اتمام حیجت فرهاد خان پسر خود را باستدعا خدمت حسنعلی خان فرستاده ، ابواب مصالحت گشود و از در دوستی و اصلاح در آمدند .

حسنعلی خان بعد از ورود فرهاد خان بسنندج و بجای آوردن طریق رسالت ، اعزه واعیان را طلبیده و در آن باب با ایشان از در مشورت در آمد . ملا مصطفی شیخ الاسلام و ابراهیم بیگ و کیل صلاح در اصلاح و دوستی و موافقت طرفین دیده ، وعقیده داشتند که : ازدولت عثمانی هر کدام مأمور امور حکمرانی خواهند بود ما نیز رویه دوستی و همجواری خود را با وی مسلوك داریم و همت بر یکجبهتی و مراقبت ایشان گماریم .

اما عبدالله سلطان بر از که بشرف دامادی حسنعلی خان مشرف بود ، با ملاحسین را بر ابدیشگونه اندیشیدند که : چون سلیمان پاشا ازدولت آل عثمان رویگردان و پناه به « والی » کردستان آورده تنگ دودمان و عار این سرحد و سامان است او را نومید کردن ، و طریق دوستی با دشمنش بجای آوردن سرکار خانرا اعتماد رزم بسیار و عساکر منصوره در رکاب افزون از حد شماراست ؛ باید از فسانه و فسون نیاندیشیده و در یاری سلیمان پاشا کوشیده باشند .

خسروخان ولد خان احمد خان و جعفر سلطان و سایر اعیان کردستان رای ابراهیم بیگ و ملا مصطفی را پسندیده ، قول ایشانرا که مقرون بصدق

رصواب بود تا اید نمودند.
 حسنعلی خان بنا بر فرور طبع با اینکه در ابتدای دولتش سلیم پاشا
 چنانکه نگاشته شد در اردوی ابراهیم شاه بود و واسطه امر حکمرانیش
 قرار گرفته بودند، تدبیر عبدالله سلطان را مقرون بصلاح دیده فرهاد
 خان را جواب و بمقابله دشمن عزم کردند؛ آری، بیت :
 کفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود! گفتا چه توان کرد که تقدیر چنین بود!
 سایم پاشا بعد از رسیدن پسر و استماع خبر، باتفاق سرعسکر و
 پاشایان دیگر روی به مروان نهادند؛ از اینطرف نیز حسنعلی خان بمرافقت
 محمد امین خان کوروسی، عازم رزم گردیده و در کنار جلگای مروان
 تلاقی فریقین دست داد.
 (دلیران هر دو طرف، حملات مردانه بر یکدیگر برده، از بارقه
 شان ایشان، گونه شیران رنگ زعفران گرفته و از شراره تیغ یلان
 زهره زهره آب و واز بوارق شمشیر بردلان جگر مریخ کباب شد از
 طلوع بام تا هنگام شام آتش قتال شعله افروز و نایره جدال خرمن
 سوز جان دلیران بود و عاقبت عام مکنت اردلانی نکو سار شده، بی
 اختیار راه فرار پیش گرفته و گریختند) سلیمان پاشا هم که مصدر این
 فتنه نمایان بود بامعدودی از متعلقین خویش فرار نمودند. حسنعلی خان
 نیز در شهر رمضان المبارک سنه ۱۱۶۳ هـ نادم از عمل و کردار خویش
 بسندج رسید؛ مقارن ورود او کپیا با پاشایان دیگر بتعاقبش آمدند
 و وی بعد از وصول این خبر بجانب «لیلاخ» (میلان) گریخت.
 پاشایان در کمبیز (۱) توقف نموده سپاه و لشکرشان بهیأت اجتماع
 (۱). Kemêz دهکده است در سه کیلومتری غرب سنندج.

بشر آمده ، ولایترا غارت و دست ظلم بجانب مسلمان وارمنی (۱) و بهود دراز کرده ، مدت سیزده روز بدان روش در سهندج سر برده و تمامی مال و اموال کردستانی را تصرف نمودند ، و اکثر خانوار های صاحب اوضاع را کوچانیده و بسلیمانیه و کوی و حریر فرستادند خود نیز پس از مدتی مظفر و منصور باو طان خویش روی نهادند .

حسنعلی خان هم پس از معاودت پانجا بشهر سهندج برگشته و بیاری خسرو بیك و مهر علی سلطان و تجفقلی بیك که از اعظم کردستان بودند ، در تدبیر تعمیر و اندیشه آبادی ولایت می بودند . اما ابراهیم بیك وکیل که در حین مقابله حسنعلی خان با عساکر بابان وروم ، با ولینعم از در مخالفت در آمده و از جیوش وی روی بر تافته و باعث انهزام لشکر خانی شده و بمخالفینش ملحق گردیده بود ؛ هنگام استیلای قشون بابان بر اردلان ، وی نیز بمرافقت ایشان بولایت آمده ، و از آنجا بمحل روانسر (۲) و دهات آن بوم و بر رفت و در قریه الک (۳) باتمام قلعه متین

(۱) در شهر سهندج از روزگار قدیم یک اقلیت کوچک مسیحی وجود دارد که امالی محل بغلط آنها را ارمنی مینامند . مردم سهندج کلدانیان هم شهری خود را گاهی هم « کور » نامیده و محله مخصوص مسیحیان را محله « کوره کان Gewre kan میخوانند .

کور « گویا همان کلمه کبر فارسی است که معنی زرتشتی را میدهد ولی اکنون در سهندج غلط مشهور شده و برترسایان کلدانی اطلاق میکرد که نژاداً کرد بوده و بعلت تبعیت از کلیسای کاتولیک کلدانی بکلدانی موسومند .

۲ Rewan ser ۳ الک Elik با لام مخم .

پرداخته آنجا برا مأمّن خویش ساخت و پلنگان و سیلاور را نیز متصرف گردید و بنای عصیان و طغیان نهاد و ابواب کفران نعمت بر روی خود گشاد؛ کسانی هم که در فتنه بابان قلیل اوضاعی پنهان کرده بودند، از کردستان گریخته، وبا او متفق شدند. تا اینکه با اشاره و سوا بدید او «کریم خان» و «شیخعلی خان» زند و قتر اغنیمت دانسته با طوایف و متعلقین خود و عشایر کرمانشاهان و زنکنه که متجاوز از ۲۰۰۰۰ سوار می بود، بعزم انتقام روی باردلان نهاده و خرابی این ولایت را مصمم و آماده شدند؛ حسنعلی خان از اجتماع این خبر متأسف و متأثر آمده؛ چون اوراق کارش از رونق و شیرازه افتاده بود، طاعت مقابله را در خود ندیده، چاره امر را حواله رای پیران باهش و تدبیر نمود. بعد از شور و کنکاش، ع: «نشستند و گفتند و برخاستند»

مصاحبت در آن دیدند که: ضعیف و مساکین و اجار و او باش را قطب العارفین «شیخ محمد وسیم» کوچانیده و باور امان برده و خود طریق مخالفت را مسلوك دارد؛ و ملا مصطفی شیخ الاسلام نیز باتفاق نجفقلی بیگ باردوی کریم خانی رفته، مراتب خرابی و پیریشان اوضاعی اعلای کردستان و تطاول و چپاول مردم روم و بابان را حالی آنها کرده، رسم موافقت پیش آورد و همشیره حسنعلی خان را بکریم خان دهد تا مخالفت بمواصلت انجامیده، و فقرا و رعیت از محنت لشکر کشی آسوده و آرامیده باشند؛ بعد هم هر گاه بصلاح طرفین دانند خواهر کریم خان را در حباله نکاح حسنعلی خان در آورند که میاه طرفین صالح و صلاح و رفاهیت و فلاح برقرار گردد.

پس از شورت شیخ محمد وسیم با سایرین عازم اورامان، و ملا مصطفی

و نجفقلی بیك عازم اردوی کریم خان شدند . بعد از رفتن ایشان ، حسنعلی خان خانه و کوچ خود را هم بقلعه ، قرقه توره ، که حصن متینی بود فرستاده و خود بانتظار جواب نشست ، چون حضرات بکریم خان رسیده و طالب صالح گردیدند ، وی در مقام جواب بای نهاده و سر حقه سخنها بدین نسخ کشاد که : مواسات و خویشی ما با ایشان قدیم و محبت و دوستی این دوسلسله صمیم است ؛ سبحان وردی خان را باما نسبت خانوادگی بوده و هست و دیگر محتاج بوسلت جدید نخواهد بود ؛ در هر صورت مشاهده ولایت خالوزاده ، بر ما واجب و لازم است ، باید عنانی بدانصوت معطوف داشته و همتی در اصلاح امور آنجا گماشته باشیم .

فرستادگان حسنعلی خان کیفیت داستان را حواله بتقریر قاصد چرب زبان کرده و در همان روز خبر به حسنعلی خان رسانیدند که ؛ اینك کریم خان خواهد رسید ، حسنعلی خان بمجرد استماع ماجری بقلعه قرا توره کریخته ، در آنجا حصاری گردید ، فردای آنروز نیز کریمخان در هوای تموز وارد سنه شده و دست غارت و تظاول بمال مساکینی که از مسلمان و نصارا و یهود در شهر باقی مانده بودند گشود .

سلیمان پاشای به به هم که از لشکریان سلیم پاشای بابان و رومیان کریخته و در کوهسار و سنگلاخهای پالنگان سرا سیمه میکشت ، همینکه خبر عزم کریم خانرا بصوب اردلان شنید بستندج آمده و باردوی وی ملحق گردید .

کریم خان در حین ورود مسجد جامع را مأمن خود ساخته ، مساجد و مدارس شهر را نیز جای دواب لشکر و آسایش سپاه کینه ور قرار داد . عاتله و متعلقین سبحان وردی خان هم که بسبب قلته بضاعت و عدم

استطاعت جفاانده بودند، مورد زجر و سیاست قرار گرفته؛ قلیل اوضاعی را که داشتند گذاشته و متواری شدند.

خسرو خان ولد خان احمد خان نیز که با امید اینکه شاید تمشیت کردستان (اردلان) برآی او تفویض شود توقف نموده بود، در هنگامیکه از طرف کریمخان باستمال شیخ محمد وسیم و اهالی سنه باورامان روانه شده بود، فرصت را غنیمت و این معنی را باعث نجات یافته روی از کریمخان بر تافت و در همانجای متوقف گشت.

از اینطرف کسان معقول نیز باستمال حسنعلی خان فرستاده شدلیکن از انجام آن فقره مأیوس شده و مراجعت نمودند. پس کریمخان شیخعلی خان را بالشکری جرار بشخیر قلعه قزاقوره مأمور نمود، ولی چون در قلعه آذوقه معقول بهم میرسید و حسنعلی خان که یاسیصد نفر از اعزه و اعیان متحصن شده بود جداً آهنگ جنک کرده بود هر چند که قوای کریمخان، بانداختن توپ و تفنگ مبادرت ورزیدند، عاقبت بی نیل مقصود مراجعت نمودند.

چندتنی هم که باقوای کثیر بشخیر اورامان و گرفتن شیخ وسیم و اهالی سنه مأمور بودند بدون فتح و ظفر طریق فرار را بی سپر گشته و معاودت کردند؛ از استماع این اخبار نایره خشم کریمخان شعله ور شده و اکثر بیوتات و عمارات و مساجد و مدارس از آن شراره محترق آمده و بناهای عظیم با خاک برابر شدند.

پس، حرکت کرده و بسوی گروس ایلغار و خانه محمد امین خان حاکم آنجارا با سایر ساکنین بیجار چابید و برخی از زوجات و بنات ایشان هم اسیر و دستگیر آمدند، از آن جمله «خورشید خانم» صبیبه

محمد امین خان را بجبر و قهر کشیده ، بحالہ نکاح درآورد و محمد امین خان را چوب مفصلی زده ، بعد ویرا برداشته باتفاق سلیمان پاشای بابان آهنگ عراق کردند .

حسنعلی خان بعد از حرکت کریمخان از قلعه قرا توره بیرون آمده و از کردستان (سنندج) شد و چون ولایت را بدانحالت و رعیت را در عین ملالت دید بی اختیار کمزرواقفت و اطاعت آزادخان افغانی را که در آذربایجان دم از سلطنت میزد بسته ورشته علایق را با او استوار گردانید . در این اوان سلیم پاشای بابان نیز با هزار نفری بدر بار آزادخان شتافته و با پیشکش معقولی طالب ایالت اردلان شدند . آزادخان سبب افزونی پیشکش و بدی طینت چشم از راه و رسم بزرگی و انصاف پوشیده ، حسنعلی خان را که بامید ریاست و آبادی ولایت زوی بدر گاهش نهاده بود ، گرفته مغلول و سلیم پاشای بابان سپرد .

سلیم پاشا که بر ولایت بابات هم حکمرانی داشت حسنعلی خان را به «قلعه جوالان» فرستاده ، او را با کمال اعزاز نگاهداشته ، حسنعلی خان در این اوقات گاهی هم که میل تفرج و شکار میفرمودند در نهایت حرمت سوار شده و بصید و شکار بسر میبردند . تا بالاخره بعلمت مفیدت اهل بابان بعد از هفت ماه حبس در قلعه جوالان در سنه ۱۱۶۹ بناتاره سلیم پاشا مقتول گردیدند و در این هنگام خود پاشا مستقلا بامر حکومت بابان و شهر زور و اردلان شاغل آمدند ، از قرار تالیف خسرویک بعد از تسلط سلیم پاشا بر کردستان (اردلان) خالد پاشای بابان دست توسل بدامن وزیر بغداد زده و بواسطت وزیر مزبور از دربار عثمانی حکومت بعهده بدو تفویض رفت و سلیم پاشا

برای استمداد بدر باز آزادخان شتافت. در این هنگام بود که کریم خان
زند هم فرصتی یافته بولایت کردستان (سنه) تاختن آورد و آن میکا را
با خاک برابر ساخت و آتش زد و رفت. مردم ولایت نیز کریم خان
برادر حسنعلی خان را بحکومت برداشته، سلیم پاشا را اخراج کردند؛
ولی از مشاهده تصنیف ملا محمد شریف قاضی چنین استفاده می‌رود، که
بعد از اینکه سلیم پاشا از حکومت ولایت بابان معزول آمد، سلیمان
پاشا مجدداً حکمران شده و بنا به حقوق بزرگیهای حسنعلی خان که مقام
و جان خود را در راه او باخته و بسبب رعایت و اعانتش خود را مغبون
و مخدول ساخته بود در خدمت داش تمر خان اوژبک که او نیز رایت
خود سری افراشته بود واسطه شده و با مساعدت وی کریم خان برادر
حسنعلی خان بر مسند حکمرانی متمکن آمد.

(و نیز مرقوم داشته اند که سید جانوردی خان در سال ۱۱۶۴ بحکم
آزادخان بولایت کردستان منصوب گردیده و کرة اخیر نیز او را عزل
و کریم خان را نصب کردند، ولی از آنجا که وفات سید جان وردی خان را
در سنه ۱۱۴۷ نوشته اند عقل قبول این معنی را نخواهد کرد)

حکومت کریم خان بن عباسقلی خان

چون کریم خان بر مسند ایالت نشست درهای نشاط بر روی عموم اهل ولایت بست؛ از وجود شومش عالمی محزون و از ذرات نکیت لزومش خلقی دلخون؛ مطلقاً بی بیکار حکمرانی تیردی و ابداً گوش بگفتار عالی و دانی نکزدی ولایت از سوء رایش خراب و کارها معوق و بی رونق و بی آب. بی نظامی امر او بمرتبه ای بود که شبی یک نفر از منسوبین اعظم ولایت بهوای استراق بر واق کسی در رفت، از اتفاق صاحب خانه بیدار و سارق بقید او گرفتار آمد فردای آنشب بشکایت آن حکایت دزد دست از جان شسته را دست بسته بحضور وی بردند. بعد از تحقیق ماجرای آن نادان دزد را از بند خلاصی داده و هر دو گوش صاحب خانه را در مشتش نهاد.

سابقاً مذکور شد که در هنگام مقابله حسنعلی خان و سلیم پاشا، ابراهیم بیک وکیل در بالنگان و بیلاوار و آن صفحات خود سر میگذرانید؛ در این اوقات که ولایت را بیسرو سرور و رعیت را بی صاحب و مضطر میدید، از آنجا که: با سلسله زندیه روابط یکرنگی داشتند؛ دوباره بتخریب کردستان و دفع کریمخان (اردلان) بزنده اشاره نموده کریمخان زند نیز یار و یس خان را با سیصد نفر سواره مأمور نمود که بابراهیم بیک که عده ای دویست نفری داشت پیوندند؛ عده مزبور در اول چله زمستان بقریه دوشان نزول کردند و کریمخان همینکه از این معنی مستحضر گردید چون قوه مجادله را در خود ندید با وجود کثرت برف و سرما، با اعیان سفندج کوچیده و به «شامیان» من توابع اورامان رفته و در آنجای متوقف شدند.

کریمخان و حضرات سندی سی ماهه زمستان را در نهایت عسرت در
شامیان بسر برده ؛ و اول بهار بشهر زور رفته کمر اطاعت پاشای آنجا را بر میان
بستند . گویند کریمخان در همین سال وفات نموده و کردستان اردلان
خالی از حکمران ماند ؛ تا اینکه خسروخان بن خان احمدخان ولد سبجان
وردی خان در سنه ۱۱۶۵ خودسر در امر ایالت دخالت نموده و خویشان را
فرمانروا خواند و مدت یکسال بطریق مدارا و مواسا بارعایا و مساکین
اوقاتی صرف نمود . در سنه ۱۱۶۶ سلیم پاشای بابان بمدد آزادخان
افغان بر کردستان سنه استیلا یافته و بر امارت خسروخان قلم عزل کشید .
در عهد دولت سلیم پاشا ، اگر چه اعظام سنه بیشتر در ولایت بابان رحل
اقامت افکنده بودند ولی بقایای ایشان و مردم سندی از حسن سلوک
سلیم پاشا مسرور شده و این ولایت رو بآبادی نهاد و عامه رعایا خرم
و خوشدل بامر زراعت و عمارت شاغل آمدند .

بدین سؤال ، سلیم پاشا مدت چهار سال در کردستان سنه حکمرانی
نمود تا اینکه در سنه ۱۱۷۰ خسروخان بیاری محمد حسن خان قاجار
بامارت اردلان رسیده و بساط فرمانروایی پاشای بابان را از میان برداشت

خسروخان ثانی

خسروخان ثانی ولد مرحوم خان احمد خان و نییره مغفور سبجان وردی خان است؛ با اینکه سبجان وردی خان را اولاد ذکور (۱) زیاد و متعدد بود، چون در حال حیات خویش که مرقوم کلک بیان شد: خان احمد خان ولدش جلای وطن اختیار و در مملکت روم بجوار ائمه اطهار قرار گرفته؛ و از وی دو پسر زیادگار مانده بود خسروخان و رضاقلی خان، سبجان وردی خان خسروخان را که ارشد اولاد بود همچون جان شیرین دربر گرفته و همواره زنک غم را از مرآت خاطر خویش بصیقل وجود آن نامور میرفت، و او را بر سایر اولاد رتبه برتری داده، از ریاست و آداب بزرگی و پاکی فطرتش همه جا میبرد و بیگفت چنانکه بارها در مواجهه اولاد امجاد، با امنای دولت میفرمودند که: این مقام را پس از ما بر حسب قابلیت و ادب «خسرو» صاحب میشود.

بای حال؛ چون در سنه ۱۱۷۰ خسروخان ولد احمد خان بر مسند سروری نشست، درهای اختلال و اغتشاش بر روی زبردستان بست، و کلهای اقبال از سحاب نوالش در چمن آرزو و آمل دست؛ ولایت را رومی تازه و طراوتی بی اندازه حاصل آمد؛ گلشن تمنا از نسیم عدلش سبز وریان و غنچه امید از شمیم بذلش خرم و خندان؛ بیت لمؤلفه:

(۱) - زنان کرد قدیم الایام در غالب امور دخالت نموده، حتی در جنگ و ستیز هم شرکت می نمایند چنانکه تاریخ نام زنان مشهور و دلاور کردی مانند فاتور رش (Fato Res) را ثبت نموده؛ مع هذا در برخی از نقاط کردستان مانند اردلان بتقلید از راه و رسم اقوام مجاور اشتغال زنان بامر حکومت مرسوم نگردیده است.

جهان را ز نو زینتی تازه داد ، دگر گونه ملک را غازه داد ،
 زمینش گل شادمانی دمید ، پیراف نوید جوانی رسید ؛
 با حبابی آئین دین مین ، دمش با دم عیسوی هم قرین ،
 بخوان قطاحتش ریزه خور ، بمیدان کین رستمش هم سپر ،
 بمهدش نشانی نماید از ستم ، از او تازه آئین کسری و جم ،
 اهالی وساکنین ولایت از یمن قدومش مسرور ، و بهز وجود میمنت
 لزومش مجبور ؛ همه کوس شادمانی نواخته و کردن بشارت افراخته ،
 طاریق "پیر" و مریدی را پیش نهاد و شیوه آبا و اجداد را یاد کردند
 و برسم جانفشانی پرداختند . خانواد های متفرقه و مهاجرین که سالها
 منتظر صاحب دولت و قدوم دیشوکتی می بودند ، از ولایت های خارج با
 عیش و سرور بموطن خود مراجعت کرده ، در ظل عاطفت خسرو بهرام
 جیشش آسودند و با بر تعمیر بیوتات و بنای عمارات و آبادی املاک و
 مزارع و باغات شاغل آمده امنیت کامل حاصل کردند .
 چون شهر سستنج بعثت هرج و مرج مدتی خراب و از آبادی و رونق
 افتاده بود ، خسرو آزاده مصلحت الامر قلعہ حسن آباد را در ابتدای
 دولت مقر ایالت نمود ، تا تعمیر ولایت شده باشد .
 اهالی کردستان از مشاهده جهد و کوشش وی در آبادی و عمران
 کلا سر بر بقیه اطاعتش بسته و از دل و جان کمر جانفشانی آن خسرو
 دارا در بانرا بر میان بستند ؛ بجز محمد رشید بیک و کیل فرزند
 ابراهیم بیک و کیل که بعد از شکست حسنعلی خان در الکین و بانکنان
 و روانسر خود سر و حکم روا شده بود ، در عهد دولت سلیم پاشا مقتول
 آمده و محمد رشید بیک پرش بجای او نشست و هنگامیکه خسرو ثانی

بر مسند امارت مستقر گردید، دمی از مخالفت زده و اعتنالی نمینمود و
مهر علی سلطان و خسر و بیك بنی اعمامش نیز در سنج با ستظهار وی
اطاعتی چنانکه بایست نمیکردند. والی بنا بحسن تدبیر بساط کنکاشی
در چیده، پس از شور و مصلحت کار را در آندید که از روسای آن طایفه
دو نفر را که منشاء فسادند از میان برداشته تا امور نزدیک و دور قوامی
گرفته و مخالفین سر تسلیم فرود آورده باشند.

بدین تصمیم روزی که مهر علی سلطان بعبادت معهود بشر فحضور
رسیده اظهار حیاتی میکردند، حبس ایشان بخدام درگاه اشاره رفته
و حسب الامر خروخان معجون آمدند. پس از گرفتاری مهر علی سلطان
جمعی نیز بگرفتن خسرو بیك برادرش مأمور شدند؛ خسرو بیك
بغرور نفس نای شور و شری گذاشته و خود را رستم دیگری پنداشته
تن بقضا در نمیداد. پس از زد و خورد و دستبرد سرش را از تن جدا و
بنظر خسروی رسانیدند. بعد از قتل او بکشتن مهر علی سلطان هم اشاره
شد و بدین ترتیب هر دو بسزای عمل گرفتار آمده و دولت و اموالشان
بتصرف خسروخان درآمد. در این هنگام آزاد خان افغان بمفسدت
سایمان پاشای بابان که عشایر و اتباع او در حوالی و حواشی کردستان
سنة مورد اطاول خسروخان قرار گرفته بود تخیر سنج و قلعه حسن
آباد را در ضمیر جایگیر نموده با دوهزار نفری بصوب کردستان عزیمت
نمود، محمد رشید بیك نیز فرصت یافته بدو پیوست.

خسروخان پس از شنیدن ماجری از سنج بقلعه حسن آباد رفت؛
آزاد خان هم دامن قلعه را مخیم نموده و بکرات جنگ میدان در پیوسته
و خسرو خان بر لشکر افغان غالب میآمد. محمد رشید بیك و محمد

صالح بيك كمره كه از جمله موافقين او بود ، روز بروز سنگر خود را بالاتر برده و در انهرام ارکان دولت خسروخانی ميكوشيدند و بدینجهت بعد از انهرام آزادخان و گرفتاری محمد صالح بيك خسروخان بسزای آن عمل دیده جهان بینش را از حدقه بیرون آورده و جزایب را در كنارش نهادند .

چون ایام محاصره چهل روز امتداد یافت خسروخان مراتب را به شیخعلی خان زند كه در همدان توقف داشت اظهار نموده و از وی مدد خواست ؛ مشارالیه نیز با جمعیت خود بعزم رزم بجانب سندج حرکت نمود ولی آزاد خان از شنیدن داستان بی اختیار تنك فرار را برخود قرار داده و از تسخیر قلعه رویگردان شد ، شیخ علی خان هم بتعاقب او شتافته و بعد از انهرام افغانه ، احشام سلیمان پاشا را چاپیده و از راه مراغه بهمدان معاودت نمود .

گویند حين محاصره هر روز - واری از افغانه بمیدان آمده و مبارز میطلبید و از قلعه هر كس بمقابله مبادرت می نمود از دم تیغ آبدارش ، جرعه مرگ نوشیده و راه عدم میپیمود ؛ تا روزی محمد آقای جلودار خاصه خسروخان كه جد رستم بيك امیر آخو - است عرق حیثیتش بحرکت آمده ، اسلحه خان را كه در اصطبل مباركه بود پوشیده و بر اسب مخصوص والی سوار گردیده و روی بمبارز افغان آورد ؛ ولوله از قاعگیان بلند شد كه محمد جلودار با اسب و اسلحه خسرو نامدار از دولت ولینعمت رویگردان آمد ؛ آن یل پرهیز بمقابله غضنفر افغان رسیده و تیغ جلادت از نیام بر كشید و در حمله اول - بر پرورش را از تن جدا ساخته و بجانب قلعه مراجعت نمود و سر دشمن را در پای خسرو

نامی افکند . بعد از تحسین و آفرین بخلعت منصب امیر آخوری سر بلند
و مفتخر آمد ؛ و از آن زمان الی اوان که هنگام دولت رضاقلی خان بن
خسروخان بن امان الله خان بن خسروخان ثانی است ، مدت ۹۸ سال
است که این منصب امیر آخوری در خاندان ایشان باقی است .

از تاریخیکه خسرو بیگ تألیف نموده ، چنان مستفاد میشود که هنوز محمد
آقا مصدرا این خدمت نشده بودند حسب الامر خسروخان سفارت باردوی
آزادخان رفته و از قول ایشان بازاد خان گفتند که خان فرمود : توقف
شما در دامنه کوه بیفائده و کوشش و مقابله تو با وجود سپاه انبوه بیهوده
است ، تا مرا جان در تن و روان در بدن است تسخیر قلعہ میسر نمیشود
و کار شما پیش نمیرود ؛ در اینصورت زیاده از این بازوی خود را رانجه
نداری و گروه مسلمین را که کرد خود جمع نموده بستوه نیازی بهتر است
توقف دور قلعہ عاقبت مایه بدنامی تو میشود ؛ سر خود پیش گیر و راه
دیار خویش گیر که این تمنی مشعر ثمر نبوده ، بلکه شمارا مایه درد سر
خواهد بود . بعد از وقوع این ماجری و تبلیغ رسالت آزادخان بر آشفته
و گفت اگر چنین است « خاك بر سر آزاد » . عاقبت بی نیل مقصود بهمان
قسم که اشاره رفت فرار نمود .

بعد از وقوع این واقعه شیخ علی خان را بجهت تعمیر بنای همدان
داشته و غله و مخارج بسیاری حواله کردستان نمودند . چون در این
هنگام خسروخان دور از دارالایاله بود و نظم و نسق ستندج و قلعہ حسن
آباد حواله برای تدبیر میرزا عبدالله وزیر (که بحسب مادری اعلی
جد مولفه است) و یوسف بیگ شده بود و ایشان هم از تأکید محصلین
زند بستوه آمده بودند ، در نیم شبی با خانه و کوچ بسوی شهر زور فرار

و جرم خسروخان را در قلعه حسن آباد گذاشته و خود متواری شدند.
 خسروخان از اجتماع این خبر مستعجلاً بقلعه آمده و خانه خود و اتباعش را
 بستند و کوچانیده و نقل فرمودند. سپس قلعه حسن آباد را بسبب
 اینکه هنگام شروفساد مأمین مخالفین بد اعتقاد میشد، از بنیاد
 برکنده و از آن تاریخ الی حال ویران است.

چون کریم خان زند هم در مقابل محمد حسن خان قاجار لوای
 جهانبانی افرشته و همت بر سلطنت مملکت ایران گماشته بود، پس از
 چندگاهی که میانه ایشان بمدارا و مواسا منجر میبود عاقبت مهم جانبین
 بمقابله کشیده و بعد از تقارب فریقین سپاه زندیه غالب و لشکر قاجار
 مغلوب آمده، خود محمد حسن خان نیز در همان معرکه شربت شهادت
 چشید و بالتبجه کریم خان بر تمام ایران فرمانروا شده و شهر شیراز را
 پایتخت خویش قرار دادند.

سلیمان پاشای بابان را در این ایام سودای ایالت کردستان در سویدای
 خاطر جایگیر آمده یک نفر از مقربان خود را بایشکش فراوان بقارس
 فرستاده و خواهش ایالت نموده متعهد خدمت گردید. بعد از وصول
 فرستاده پاشا کریم خان بعزت اینکه فرمانروائی خسروخان فی الحقیقه
 یاری محمد حسن خان برقرار شده بود چشم از نام و نشانی پوشیده فرمان
 ایالت را بنام پاشای بابان صادر نمود و در سنه ۱۱۷۷ سلیمان پاشا بفرمان
 و مساعدت کریم خان زند بر اردلان استیلا یافت.

در هنگامیکه احمد پاشا از حکومت شهر زور عزل گردیده بود
 سلیمان پاشا آنچهارا نیز بر متصرفات خود علاوه نمود ولی این امر خلاف
 قبول و رای وزیر بغداد آمده، با ۲۰۰۰۰ نفر از افراد نیکبچری و عشایر

واعراب و توپخانه و زنبورکخانه بعزم تنبیه سلیمان پاشا خان عزیمت بصوب شهرزور و کردستان معطوف نمود و امین پاشای موصل و عبدالله پاشای زهاب (۱) نیز با وی همراه و همه در منزل کفری نزول نمودند. سلیمان پاشا نیز ده - دوازده هزار سوار از دلاوران اردلان و بابان جمع آوری و بمقابله علی پاشای وزیر روانشد. بعد از تلاقی دولشکر و اشتعال نایره شور و شر نسیم نصرت و ظفر بردایت روم و زبیده سپاه بابان و اردلان مغلوب و منهزم گردیدند و اکثر از معاریف ایشان قتل و اسیر آمده و غنایم آنان نصیب جنود روم شد؛ علی پاشا بعد از این فتح نمایان احمد پاشای برادر سلیمان پاشا را بصوب شهرزور روانه و بامر حکومت آنجا منصوب گردانید. ولی بعد از قلیل مدتی باز سلیمان پاشا جمعیتی فراهم آورده عنان عزیمت بعزم تسخیر شهرزور معطوف و احمد پاشا را از آنجا دوانیده و خود بامر حکمرانی مشغول گردید و خانواران کردستان سینه را که در ازمه سابقه بسبب خرابی اردلان بشهرزور رفته و در عهد دولت خسرو خان برخی بسر جا و مکان خویش آمده و بعضی در دمانجا معتکف بودند؛ کوچانیده باو طان اصلی خود آورد.

سلیمان پاشا علی خان - را خود را باخانه و کوچ بیغه کرو و اطمینان بفارس فرستاده و حسن بیگ فرزند دیگرش هم در کردستان سینه بامر حکومت میبرد و خود نیز گاهی در کردستان و زمانی در شهرزور بسر میبرد، تا اینکه در سنه ۱۱۷۸ شخصی «فقیه ابراهیم» نام در شهرزور نیم شب خود را باندرون سلیمان پاشا انداخته و در جاوه خواب بضر

(۱) - zehawi اصل آن «زی - آو» است؛ مفتی زهاوی شاعر نزرک و خوش قریحه از این گوشه کردستان برخاسته است.

خنجرش مقتول گردانید. پس از قتل پاشا محمد پاشای برادرش در شهر
زور به حکومت نشست و علیخان ولدش هم با موافقت کریم خان زند
بجانب کردستان رخت ایالت بر بست. علیخان مدت یکسال بهزار گونه
فسانه و فسون راهی رفته و چون متکفل امر ریاست نمیتوانست شد،
محمد رشید بیگ وکیل و میرزا عبدالله وزیر و میرزا صادق مستوفی
بدربار کریم خان زند رفته و وسایل عزل و برداشتن او را فراهم آوردند
و پس نواب خسروخان را که ایام اخیرا در گوشه و کنار کردستان
مستکف بود به حکومت برداشته و در سنه ۱۱۸۰ ولایت اردلان آوردند.



خسرو خان نانی

(بار دوم)

چون جناب خسرو کامیاب بار دوم بر مسند ایالت جای گرفت ،
زنک کدورت از مرآت خاطر برنا و پیر رفت ؛ ولایت کردستان به مرتبه ای
آباد و اعلی و ادنی اهالی بطوری آسوده خاطر و خوشدل و شاد آمدند
که تا بنیاد آن مکان نهاده شده ، عهدهی بهتر از آن ندیده و نشده و صاحب
دولتی برتر از آن خسرو مشهود هیچ صاحب دیده ای نگردیده بود ؛
در زمان دولتش کهر باخزف برابر و در اوان شوکتش لؤلؤ با سنک
همسر آمد ، لمؤلفه :

چنین خسروی در جهان کس ندید بدورانش ، با میش کرک آرمید
بدورش زبس تازه شد عدل و داد کس ازداد کسری ، نشانی نداد ؛
مدت یازده سال (دیگر) در نهایت جاه و جلال و کمال شوکت و
استقلال متکی و ساده ایالت گردیده و با هر حکومت و ریاست میبرداخت .
عمارت بیرونی دارالایال را که اکنون مشهور بتلار روبه 'تپوله' است
بانضمام حمام و مسجد عالی بدستیاری مهندس فکرت ساخته و باغ موسوم
به چهارباغ را که از زمان ولایت باقی و معروف بباغ میدان بود آباد
و رشک روضات نعیم فرمودند خود حقیر در اوان طفولیت بتفریح آن
باغ (۱) رفته ام ؛ حقیقه صفای خیابانش غیرت جنان و هوای ریح و
ریحانش مایه حیرت رضوان آمدی ؛ در دامن گل و چنارش سلسیلی آشکار

(۱) Cwar - box از ۱۵۰ سال قبل باینطرف در محل این باغ محله ای

ایجاد گردیده که اینک بمحله 'چوار باغ' موسوم است .

و در پای سر و اشجارش کوفی نمودار، آری «جنات تجری من
تحتها الانهار» اکنون از تصاریف زمان و انقلاب دوران باوجود اقتدار
ولات عظیم الشان، کسی از خاکش نام و از تاکش نشان نمیدهد و حتی
بجای اشجارش خار نرود و بدل از هارث کسی خاشاک نبوید، آری
آنکه باقی است ذات باری است؛ پس: «فاعتبر وایا اولی الابصار»^۱
در مدت امارت آن «خسرو» نیک اختر، بعدالت گستری و رعیت
پروری سر برده، نیک و بد ازین عاطفتش باعیش و عشرت قرین و خاص
و عام از فیض عنایتش باشاهد عزت و دولت همیشین بودند همه از محنت
سفر آسوده و بی خوف و خطر بریستر استراحت نمودند، گفتی که
«زمان صاحب الزمان» است بدین گونه خلق در مهد امن و امان
میزیست تا اینکه در سنه ۱۱۹۱ هجری که دولت عثمانی بتلافی لشکر
کشی کریم خان زند بمصر، وزیر بغداد را مأمور حمله بمقدود و نفور
ایران نموده بود، محمد پاشای حاکم بایان نیز، باردوی وزیر شتافته
و متعهد تسخیر کردستان اردلان شدند و وزیر هم جمع کثیری را ابوالجمع
محمد پاشا نموده و متالفو را که از دولت عثمانی بجهت مواجبه و مخارج
لشکر روانه و خواله شده بود بوی تسلیم و بانهازم بنیاد اردلاش مأمور
نمودند.

پاشا باجنود روم و بایان حرکت نموده بسرحدات کردستان سته
رسید و درالکاء باه و مریوان دست تصرف و تطاول گشاده، بنای شور و
شر نهاد و خسرو خان هم چون از این معنی مستحضر شد، مراتب را بکریم
خان نوشته و بخود بلافاصله (هنوز جواب نرسیده) بنا بجوهر ذاتی
بنفیس بنفیس بادوسه هزار نفر اردلان را بمقابله دشمن شتافت؛

در ضمن راه نیز قلیلی از قشون مراغه و گروس بعزم احاطت وی بدستیوس
 مشرق شده و متهورانه بمقابله مخالفین قدم نهادند. از آنجا که
 از آنطرف محمد پاشای بابان هم باتفاق ۱۲۰۰ سوار از دلاوران
 به به و روم و نیکی چری و عرب پای بمیدان مجادله اهاده و بازوی انتقام
 گشودند. در کنار جلگه مرابوان که مشهور به «زریوار» است تلاقی فزین
 دست داد، نایره جنگ مشتعل گردید. بعد از تسویه صفوف شیرمزدان
 دست بپشمشیر و شنان زده، بزیگدبگر حمله های غنغرسان برداشت؛ از
 بارتقه تیغ خون فشان گونه پلان نمونه شند و زوئی و از لغمه پلان چنان
 ستان چهره پر دلان سورت آنبوس آمد. پس از زد و خورد و مستعز
 چون سپاه روم و بابان ایستادگی را بیش از قوه و زیاده از توان نشان
 داد و قواعت رزم و دلیلی را بنحو احسن بجای آورد، جمعیت مراغه و
 جنگجویان گروس با هزاران ندامت و قسوس از جنگ روی بر تافته،
 بجای اوطان خود عطفند. دلیران اردلان هم با اینکه در سارای عام
 و نصرت توأم منتهای رشادت و ایستادگی نشان دادند، از مشاهده اوضاع
 و رفتار مردم مراغه و گروس همه را پای نیات و قرار از جای بدرفته و
 پیش از کوشش بی شمار بی اختیار فرار نمودند و از اعظام ایشان جمع کثیر
 و اسیر و گروهی مقتول آمدند. از جمله مقتولین میرزا علی و میرزا مهدی
 و ولدان میرزا عبدالله و وزیر و امیرالله بیگ و ولد یوسف بیگ و محمد رضا
 بیگ و بغی اردلان و عبدالله بیگ منشی بوده و از مغلولین نیز میرزا احمد
 و فرزندان او شد. میرزا عبدالله و اکثر دیگران از معارفت اردلان و نمیتوان شیرد
 از سپاه محمد پاشا و روم نیز قوهی زیاده از حد و شمای مقتول و گرفتار

آمده بالاخره بقیه سپاه خسروخان بآئین سپاهیگری هشت سر آن خسرو پرهیز را گرفته و بولایت مراجعت نمودند. محمد پاشا هم در همان موضع معرکه خیمه برپا کرده، از توهم لشکرکشی ایران وسطوت کریم خان نه پای پس نشستن و نه یارای پیش آمدن داشت. عاقبت صلاح خود را در توقف سرحد دیده و محض مصلحت زمانی چند درهم روان آرمید؛ تا اینکه کیفیت ماجری بسمع کریم خان رسیده و ناپایدار غشیش در اشتغال آمده و بتادین روم و بابان سپاه ظفر پناه خویش را احضار و صاق خان برادرش را با فوجی چند از عساکر نصرت مآثر بسمت بصره مامور و نظر علی خان زند را نیز با جمعی کثیر از راه مندلیج بطرف بغداد روانه کرد؛ کلبعلی خان ولد شیخ علی خان، و علیمراد خان زند را هم با عده ای از راه کردستان سه فرستاده تا دمار از روزگار بابان و روم بر آورده، سزای اعمال را در کنار ایشان نهاده باشند.

صادق خان در قلیل مدتی بصره را تسخیر؛ رجال ایشان را مقتول و نسوان آن بد اندیشان را اسیر گردانید و بعد از گرفتن انتقام مظفر و حسب العرام بدر بار کریم خان معاودت نموده مشغول عواطف آمد. نظر علی خان نیز که به جانب بغداد سمند سنک پی را بزیر مهمیز آورده بود، از سرحد روم الی سه فرسخی دارالسلام (بغداد) را متصرف شده، اکثر بلاد آنحدود را تاخت و تاراج کرده بانهایت ابتهاج عودت نمود و اسرای روم را بفارس روانه کرد.

کلبعلی خان و علیمراد خان هم که مامور سنندج و کومک بخسروخان بودند بآنجا وارد شده، با اینکه محمد پاشا از افعال خویش نادم و با ارسال رسیده و اظهار وسیله صلح و صلاح را طالب شده و از در آشتی

خود را مقدمه الحیش قرار داده ، و همگی بسوی مقصد روی آوردند .
ذوالفقار خان خسته نیز مقارن دخول ایشان بنخاک عثمانی از راه دیگر
وارد گردید .

محمد پاشا که در قلعه چوالان بود ناچار عقب نشسته و حسن پاشای
وزیر بامداد کپیا (۱) را بالشکر بی شمار بامداد وی مامور گردانید .
پس از الحاق قوای امدادی ، محمد پاشا سنکرهاى محکم ترتیب داده
مقابله و مقاتله را آماده و ایستاده گردید ؛ در این وقت احمد پاشای
برادر محمد پاشا از دولت آل عثمان روی پرتافته و در رکاب سرداران
زند روی بمقابله لشکر روم نهادند .

چون سپاه کریم خان بحوالی سپاهیان روم و سنکرهاى محمد پاشا
رسید قوه جنگ و ستیز را درخوش ندیده و شبانه فرار اختیار کردند ؛
فرمای آنشب همینکه سپاهیان حریف از کیفیت داستان خبر دار شدند
دست بنهب و غارت گشوده ، ابنیه آن صفحات را آتش زده ، اموال مردم
را چاییدند و عده از سوان اسیر گردانیدند .
خسروخان بنا بصفای ضمیر و روش بزرگی اسرار را از لشکریان زند
و قزلباش پس گرفته و رهائی بخشید ؛ و نیز بعض از اشخاص ایشان را که
فی الجمله اوضاعی داشتند کوچانیده با خود بشهر سمنج آورد .

پس از فتح و ظفر احمد پاشا را بحکومت شهر زور نصب و رضاقلی
خان برادر خسروخان را بجهت تقویت بنیان کار و استقلال او بجای
گذاشتند ؛ مشارالیه نیز بعد از مستاصل نمودن اعدا و مستقل نمودن احمد
پاشا با ابواب جمعی خود معاودت کرد . از قرار مندرجات نسخه قاضی ؛ پس

(۱) - کپیا در اصطلاح اداری امپراطوری عثمانی فرمانده ساخلورا گفته اند .

از این واقعه زمانی دیر نشد که محمد پاشا خود را در سلك بندگان جناب کریم خان منسلک نموده ، عزل احمد پاشا و نصب خود را خواهان آمد .

وزیر بغداد از استماع ماجری ، بنا بتعصب احمد پاشا را خلعت و تعلیقه پاشائی بآبان داد . محمد پاشا هم مراتب را بکریم خان اظهار داشته ، از وی اعانت طلبید ، در نتیجه علیمراد خان با جمعیت کامل بامداد او مامور گردید ولی بلا فاصله احمد پاشا فرار نموده و علیمراد خان بشیراز مراجعت کرد . سپس احمد پاشا بعدد سپاهیان روم بشیر زور بازگشته و علیمراد خان سردار زند نیز دوباره مامور مقابله وی گردید . بعد از تلافی دولشگر علیمراد خان دستگیر شده ، احمد پاشا او را مغلول بخدمت وزیر بغداد کسب داشت .

وزیر لازمه خوش سلوکی با او بجای آورده ، بعد از دوازده روز رخصت انصرافش بجانب شیراز داد ولی کریم خان از این معنی خشمناک شده ، محمد شفیع خان زند را با ۱۲۰۰ نفر بامداد محمد پاشا فرستاد و مشار الیه در عین الفعل زمستان و کثرت برف و یازان بکردستان (ازدلان) رسیده و دو ماه در آنجا توقف نمود ، تا در اوایل حمل بمراقت خسرو خان والی بصوب شهر زور راهی و با بدایره داد خواهی نهادند در نتیجه احمد پاشا فرار و محمد پاشا صاحب اختیار گردید . محمد شفیع خان و خسرو خان هم با سپاهیان خویش مدت هفت ماه در شهر زور توقف کردند تا محمد پاشا استعزاز و استقلال تمام بهم رسانید . پس از آن در اواخر میزان همه باو طنان خویش مراجعت نمودند .

چون در سنه ۱۱۹۳ کریم خان را اجل موعود فرا رسیده و سرورش غیب

ندای «ارجمی» بگوشش درداد و بعد از وی درین طایفه زندیه سرداران و کردنکشان ایران اغتشاش و اختلاف بهم رسید، علیمراد خان یش از دیگران قوی دست شده؛ ذوالفقارخان افشار هم که بسبب قرب و خویشی با نادر خود را وارث سلطنت میپنداشت سری جنبانیده و لواء مخالفت برافراشت. علیمراد خان را از اجتماع این داستان آتش خشم مشتعل گردیده و سپاه و لشکر خود را سان دید و بجانب افشار حرکت نمود. ضمناً خان احمد خان ولد خسروخان را هم که مدت چهارده سال بود بصیغه گرو در اصفهان اقامت و توقف داشت همراه خود برد. در درون منزلی اصفهان خوانین و سلاطین و سرکردهگان عراق و محمد خان فیلی کمر اطاعت و وفا قشرا بسته و باتفاق احمد آغای باش آغا و سپاه لوندات که مطرود دولت عثمانی بودند باردوی علیمراد خان وارد و ملتزم رکاب شدند. بدین ترتیب سپاه او نمونه جیحون گردید؛ پس بهیأت اجتماع: بعزم دفع نزاع بجنب دشمن شتافتند.

ذوالفقارخان هم با جمعی از اجامروبا او باش بمقابله ایشان روی نهاده و در قلمرو علی شکر تالاقی فریقین دست داد و پس از کشتش و کوشش جانین و ستیز و آویز فتنین نسیم نصرت بر سپاه علیمراد خان وزید، و اکثر جنگجویان افشاریه مقتول و مغلول آمده، خود ذوالفقارخان هم منهزم گردید و با دوسه تنی عنان فرار تا طارم و خالخال (۱) باز نکشیدند.

(۱) - در خالخال که از توابع آذربایجان است دو طایفه بزرگ از شعبات ایل شقاقی کرد اقامت دارند موسوم به «کلو کجان لو» و «شاطرانلو». این دو طایفه که هنوز هم بزبان کردی تکلم می نمایند در حدود ده هزار نفر نفوس دارند.

حاکم آن بلاد ذوالفقار خانرا دستگیر و محبوس نموده بنزد علیمراد خان فرستاد ، و بعد از ورود امر بکشتنش شده ، گوفندوار از زیر تیغ جلادان در گذشت .

بعد از این فتح نمایان علیمراد خان هوای ملاقات خسرو خان اردلانرا کرده و بانجام این مقصود یکی از خوانین معتبر ایرانرا بنزد خسرو خان اعزام گردانید . خسرو خان هم دعوت شاه زند را پذیرفته ، در او - ط شهر رمضان المبارک سال ۱۱۹۴ با یک هزار و پانصد سوار از اعزه و اعیان و خوانین و سلاطین و سرکردگان اردلان عازم ابهر که در این هنگام قرازگاه علیمراد خان بود گردیدند . علیمراد خان چون از آمدن خسرو خان مستحضر شد ، بسی خرم و خوش دل گردیده و خود آنسرکار با اشخاص نامی و نامدار تا دوفرسخی اردو خسرو خانرا استقبال و با کمال اعزاز و احترام وارد نمودند خسرو خان پس از ورود وسایل استخلاص الله قلی خان زند را که مبعوض و محبوس علیمراد خان میبود فراهم آورده و بخواهش وی مجدداً از طرف علیمراد خان بخلعت حکومت کرمانشاهان مفتخر آمد سپس از اینجا به همراهی سردار زند از طریق تزدین عازم اصفهان گردیدند .

در این هنگام مردم کردستان اردلان باغوی محمد رشید بیگ وکیل از خسرو خان تبرا نموده و در نزد علیمراد خان لب بشکوه و شکایت او گشودند ؛ علیمراد خان هم چون مردانگی و دلیری و بزرگی و اعتماد خسرو خانرا بیش از خود میدانست فرصت را مغتنم شمرده او را مانع از مراجعت بکردستان شد و رقم ایالت اردلان را بنام کهزاد خان ولد سیجان وردی خاں صادر نموده

مقارن این واقعه خبر رسید که پسران صادق خان زند جمعیتی فراهم آورده و مقابلہ علیمراد خانرا آماده اند: وی نیز سرداران خود را بالشکر، بیشمار بشیہ و گوسمال ایشان نامزد کرد از آنجمله محمد رشید بیک را با سیصد نفر از موافقینش مامور جنگ نمود. بعد از مقابلہ، پسران صادق خان بجملہ ہای مردانہ پرداختہ سپاہ رقیب را از میان برداشته و فاتح و مظفر آمدند. محمد رشید بیک و منسوبین او ہم رو باصفہان گریختہ و از آنجا بکردستان معاودت نمودند کہ شاید استقلالی در امر حکومت کہزاد خان بہمرسانیدہ باشند ولی خسروخان کہ در اصفہان تشریف داشت بعد از اینکہ جمعیت علی مراد خان از ہم باشید باتفاق رضاقلی خان برادر و لطفعلی خان عمش عازم کردستان و دم روز پس از ورود محمد رشید بیک وارد اسفند آباد گردیدند.

پس از استماع ورود خسروخان، کہزاد خان و محمد رشید بیک و میرزا یوسف و میرزا احمد پسران میرزا عبداللہ وزیر و سایر منسوبین و متعلین ایشان مستعجلانہ خانہ و بنہ خود را کوچانیدہ بسمت پایکلان از بلوکات کردستان فرار نمودند. خسروخان ہم در تعاقب ایشان وارد و اموال و دارائیشا را غارت نمود. فراریان بناچار دست از مال شستہ باعیال خویش بشہر زور گریختند و در امان محمود پاشای بابان قرار گرفتند.

خسروخان بدین ترتیب باغنائیم فراوان مراجعت کردہ متفرقین و متواریان ولایترا جمع نمود و بنظم و نسق امور شاغل آمد. و در این هنگام محمد پاشا و عمر بیک برادران محمود پاشا تنفری از اوضاع برادر و توقف خاک بہ بہ و شہر زور بہمرسانیدہ و از آنجا رویگردان

و بخدمت خسروخان شتابان شدند. محمود پاشا نیز بدان سبب ابواب محبت و وداد گشوده، اظهار يك جهتی و اتحاد نموده تقاضا کرد که: خسرو خان برادرانش را روانه بابان نماید تا او هم کهزاد خان را بکماشتگان والی سپرده باشد این تمنا مقبول افتاد، از جانب محمود پاشا بابکر آغا به بردن محمد پاشا و عمر بيگ، مامور و آقا محمد بروجردي نیز که از جمله معتبرين حضرت خسروی بود بآوردن کهزاد خان اعزام گردید.

بعجرد ورود محمد پاشا و عمر بيگ، محمود پاشا چشم از راه و رسم مروت و برادری پوشیده هر دو را مقتول نمود. اما کهزاد خان در رسیدن بسندج مورد نوازشات خسروخان قرار گرفته بر رتبه و جاهش بیشتر از پیشتر افزوده شد. محمد رشید بيگ و موافقین او هم بنا بر توهم از شهر زور گریخته، خانه و کوچ خود را در ذهاب جا بجا کرده و خويشتن را بعروه توسل و زیر بغداد آویختند. وزیر زور نیز در باره ایشان التفات زیاد بعمل آورده و سه چهار قریه از قلمرو ذهاب را بدیشان تفویض نمود. لیکن پس از مدتی همه باردلان عودت نموده و از جانب خسروخان بر جریم ایشان قلم عقو کشیده شد بجز محمد رشید بيگ و اقوام او که در همانجا توقف اختیار کردند و بقولی یکسال و بقول دیگر چهار سال در آن مکان بسر بردند.

محمد رشید بيگ و منسوبينش سرانجام بآستان علیمراد پناه برده و بواسطه او مورد عقو و بخشایش و احسان قرار گرفتند ولی دیری نپائید که باز از در مخالفت درآمده و بلوکات جوآورد و بالنگار را بتصرف درآورد و در سنه ۱۱۹۶ غدری اندیشیده: تسلط و استعداد خسروخان را

در نظر علیمراد خان جاوه گرساخت و مایه توم و توحش ویرا فراهم آورد .

علیمراد خان هم که بتازگی ازمم پسران صادق خان فراغتی حاصل کرده و سرش را بکشانشرا بزیر اطاعت در آورده بود خرابی کردستان و بردن خسرو خان را باصفهان باعث استقلال خود دیده ، جعفر خان برادر خود را با ۵۰۰۰ سوار مامور نمود تا خسرو خان را دستگیر کرده و روانه اصفهان نماید .

بطوریکه از تاریخ خسرو بیگ مفهوم میشود : خان زند ، بصوابدید محمد رشید بیگ فرمان حکومت کردستان سنه را هم بجهت رضاقلی خان برادر خسرو خان فرستادند .

بمجرد استماع این خبر خسرو خان با قلیلی از خواص حضرت که از جمله « محمد آقا » جد حقیر بود سوار شده و از طریق خونسار وارد اصفهان گردید و خان احمد خان ایب الایاله فرزند خود را فرمان داد تا با کلیه منسوب و متعلقین کوچیده و باو را امان و شهر زور پناه ببرد . رضاقلی خان نیز که در اسفند آباد توقف داشت فرمان ایالت و تقاضای علیمراد خان را بپذیرفته ، حق بزرگی خسرو خان را بجای آورد و با همه اتباع خویش کوچیده و بخان احمد خان ملحق گردیدند .

جعفر خان هم پس از فرار ایشان بفاصله دو - سه روزی وارد شده ، کردستان (سنندج) را خراب و با سکنه آنجا لازمه عتاب و خطاب بجای آوردند . رضاقلی خان نیز از مشاهده این احوال بجانب شمال روی آورده و از امامقلی خان ارومیه ای که هرای جهانبانی در سر و سودای سلطنت در خیال می پرورانید استمداد نمود ؛ امامقلی خان هم قدم ویرا

معتزم گرفته و وجودش را مفتنم شمرد و با پنج - شش هزار جمعیتی که داشت علم طغیان برافراشت و بتسخیر کردستان و عراق همت گذاشت . هنگام ورود ایشان بخوالی سنج جعفر خان زند فرار کرده و رضا قلی خان بفرار و از دست صاحب اختیار گردید . سپس امام قلی خان ، بجانب اسفهان روی آورد ولی همینکه علی مراد خان را مصوم به تنبیه و جنگ با خود دید خالی از همه چیز عثمان گریز بمکان خویش معطوف نموده و معاودت کرد .

پس از انهمزام قوای امام قلی خان ، سرداران زند که مراد خان و لطفعلی خان بکدرستاری قشون کرمانشاهان و اعانت محمد رشید بیگ بستندج روی آورده و بارضا قلی خان اردلان پای بمیدان مقابله و مقابله نهادند ؛ رضا قلی خان در این جنگ در حینیکه هنوز مدت ۱۷ روز از حکومتش نگذشته بود از ضربت ناولك جان ستان یکی از اقوام محمد رشید بیگ که باصح اقوال نظرعلی بیگ بوده منہزم و مجروح شده ، سرانجام در کروس فوت گردید در سنه ۱۱۹۹ در حینیکه سنج دچار ویرانی و خرابی گردیده و اهالی آنجا در غایت حیرانی بزمیردند خسرو خان و سایر فرام آورده و مجددأ بکردستان عودت فرمود و هنوز که چهار ماه نگذشته بود خبر فوت علی مراد خانرا اجتماع نمود ؛ در این هنگام متفرقین ولایت بوطن مالوف مراجعت نمودند و در آن اوقات فی الجمله آبادی و آرامی بکردستان روی داد .

پس از وفات غلامرادرادخان (۱) از هر گوشه و کنار کسی بدعوی سلطنت

(۱) تاریخ مرگ غلامرادرادخان را چنین گفته اند :

« نوشت كلك صاحبی : راقصرت المظانی غلامرادراد بزرگ شد است جعفر خان »

بر خواسته و از جمله الله قلی خان زنکته هم بادعای سلطنت پای در میدان
جلادت نهاده ، و سپاه کاملی از رومیه و ایلات و طوایف کرمانشاهان ترتیب
و بهوای تسخیر عراق با توپخانه و زنبورکخانه و آمین و طمطراق وارد
سنقر گردید در آنجا نظر علی خان ولد سبجان وردی خان با اتفاق لطفعلی
خان برادر والله وردی خان پسرش و ولدان محمد رشید بیک باردوی
وی ملحق شدند و تسخیر کردستان سنه و انعام امر خسروخانرا محرك
گردیدند ؛ الله قلی خان زنکته با اینکه حقوق زرکی والی خسروخانرا
برگردن داشتند ولی چشم از سابقه و نیکی پوشیده ؛ بعزم مقابله و رزم
با خسروخان رخت بمیدان دلیری کشیده ، عازم اردلان گردید . جناب
والی هم از اجتماع ماجری ، ع : بخود چون موی آتشیده پیچید ؛ و
ساعت اول کربای بلند نامی را درخروش آورده ، با ۷۰۰ نفر از غازیان
کینه ور بعزم گوشمال و تنبیه آن قوم بی بصر سوار شده ، قراولان
زنکته را که بسرگردگی الله وردیخان پسر نظر علیخان درقریه امیر
آباد (میرآوا) توقف داشتند ازدم شمشیریلان شیرگیرخود گریزان نمود
پیشقراولان سپاه زنکته در نیم شب باردوی کرمانشاهان پیوسته و باعث
توهم قشون شدند .

فردای آنروز تلافی فریقین درمحل سنقر رویداد والله قلی خان با
۳۰،۰۰۰ جمعیت و توپخانه و زنبورکخانه و نقارهخانه خود پای بمیدان
رزم نهاده و بازوی جلادت کشودند . خسرو والا کهر هم بمعاونت
داور داد کر با هفتصد نفری که در رکاب داشت بفایده : و کم من فته
قليلة غلبت فته کثیره باذن الله ، (۱)

(۱) - مهدی بیک شقاقی جریان این نبردرا بنظم درآورده و آنرا

یای بمیدان جنگ نهاد . الله قلی خان بکثرت قوای خویش مغرور
وبقلت پیام اردلان مسرور بود میرزا یوسف ولد میرزا عبدالله
وزیر اردلان را که در خدمت او بود با جمعی از شیردلان مقدمه
الحیش ساخته و بقبایله قوای خسروخان روان گردانید .

☆ چنین تشریح کرده است :

سپهر سخن را مبین آفتاب ،	بتنیغ حکایت چنین داده آب ،
سر شهسواران دوران نظم	چنین راند یکران بمیدان رزم :
که الله قلیخان زکبر و غرور	چوازراه فرزانه کی گشت دور ،
هوای بزرگی فتادش بسر	ببست از پی ملک گیری کمر .
نخستین فرستاد پیک پیام	بخان جهان خسرو نیکنام :
که ایران تپی شد ز شاهان زند	مرا داد دولت سپهر بلند .
همه سر فرازان این انجمن ،	نهادند سر بر خط امر من
تا هم از ره یاری و باوری	عجب ایست گر زو بیا آوری !
کسیرا که صبح سعادت دمید	ز فرمان او سر نباید کشید

☆

شنید این سخن را چو خان جهان	بتندی چون برق و آتش نشان
بفرمود فرمان قدرت شیم	چنین گشت بر سوی اعدا رقم :
که ای شهریار دیار غرور	مشاوره عقل و فرهنگ دور ،
بکشی دست از کبر و بر خود مناز ،	بحد گلیمت بکن پا دراز !
کجا بوده کاندر جهان غیر من	نهد بر خط حکم رو براه سر !
بلی آن کسی را که بر گشت بخت	نهد بر گذرگاه سیلاب رخت
چو اختر به پستی در آید زواج	کشد کشتی بخت را سوی موج !

ولی بردلان کردستان اکثر ایشانرا از دم شمشیر گذرانیده ، پاره‌ای

چو عمر کبوتر نیاید بر
و گر نه اجل تر کنازی کند
کوزنی که اورا اجل رهبر است
رهنش بر کمینگاه شیر راست

✱

چو برگشت قاصد بسوی مقام
وی از راه فرزانی گشت دور
کشید آنچنان لشکر بیکران
ابا چند هزاران یل جنگجو
از این سو شهنشاه گیتی مدار
بشد سوی دشمن روان در زمان
فلک در کایش میان بست تنک
ز قوس و شهاب و هلال و قمر
همی خوانده تافت بصوت عجیب:
دو لشکر رسیدند بیکدیگر
جهانجوی «خان احمد» برفتوح
کمان بر میان بست آن شیرگیر
بر آشفست، سوی سنان برد دست
بتازید توسن بر آن قوم شوم
چو اعدا بدیدند آهنگ او
همه حمله بردند بر هم‌ریار
چنین دید چون سرور نامدار
بالله قلی خان رساند این پیام
باو بازوی کبر آورد زور
که بر شد ز لشکر زمین و زمان
بسوی بستندج بر آورد رو
بر آراست لشکر پی‌گیر و دار
چو بر سوی روباه شیر ژبان
پی رزم برداشت اسباب جنگ
کمان و خدنگ و حسام و سپر
که « نصر من الله فتح قریب »
ببستند بهر ستیزه کمر
که بودی در آن قلب مانتد روح
در آمد بقوس ، آفتاب منیر
همی آستین را بیلا شکست
چو خورشید تابان بفوج نجوم
نهنگی ز فولاد در چنگ او
چو ابر دمان بر سر کوهسار
عدو بند هنگامه کار زار

را ندیدم و برنجی از آنها بطریق فراوان پیش گرفتند و قوم می نیز در کمند

امیر ارسلان خان هوشنگ شنگ؛
چو جوشن بقدش هم آغوش شد
چهار آینه بست آندم به بر
که دیده در این دهر بر انقلاب
کله خود بر فرق آن رشک مهر
بر آورد از این رخسار خفته برق
خروغند عیری بست پلنگ
ز هوش فلاطون و س تیوتر
بدست هنر آن بل جنگجو
گفت بهر دشمن شه شیو کز
ز کز کرات همین شیو تر
هزاران دایره تهمین مثال
بهنگام جنگش کیو موت کیست
که جنگ آفرستم با شکون
دیده چون سهاش رسد بر بدن
یکلک شنان آن یل صفه شکن
به نرد، نبردش فلک گرفته
باین شان و شوکت سپهر بر این
شد آندم بدورش قراهم سپاه
همه کرد آشنای پروانه بود
دلیرانه در دم سمندر شدند

طالب کرد اسباب از بهر جنگ
تو گفتی تهمین زده بوش شد
نفرضی گشت جوهر بدلت کهر
مهی در میان چهار آفتاب
چو خورشید تابان بفرق سپهر
بدربای آتش جهان گشت غرق
بلند آفتابی، لاله ای جنگ
ز ابزوی دلدار خوار تر
بدرد لبش خیات اعدا
ببزد بخنجر، بدو زد به شیر
نشسته فلک در زمین تاکر
رستمیز ترش خورد گوشمال
چهاربخش بر زو فرافز کیست
فلک چون جبابه در بحر خون
هزاران شقایق ز یک یاسمن
قلمکار سازد ز کرباس فر
یقین عات مانند به پیشدر فند
سود گرفت آخر کند بر زمین
چو خیل کواکب با طراف ماه
کثیرا چو پروانه بود
بدربای آتش شناور شدند

یا لان اردلان امیر شدند. چون این خبر بالله قایخان رسید خود با

فرور ریخت خوناب چشم زره	کمانرا با برو در آمد گرم
چو ابروی و زکمان و قد بتان	بتاراج جان، تیغ و تیر و سنان
چو از قوس گردون خدنگ نهاب	بهر سو روان تیر با صد شتاب
ز به جوشن چرخ کردی گذر	خدنگ دلیران چو آه سحر
عیانگشت ماهی، نهانگشت ماه	ز سم ستوران در آن رزمگاه
سپرها گل و نیزها خار بود	تو گفتی که آمدنت گراز بود
فلک تیر کون شد زمین لاله رنگ	ز خون دلیران و دود تفنگ
سپر مثل جوشن زره چون سپر	بشد از گذار خدنگ و تبر
بشدروی گردون چو پشت پلنگ	با هنگ نوک سنان و خدنگ
بگریه مانند شیر ژباغ	در آن دم امیر غضنفر نشان :
که از خون دشمن زدود تفنگ :	چنان ریخت آتش دیدان جنگ ؛
فلک شد هراسان ملک بی سکون	هو اتیر گشت و زمین لاله کون،
هراسان چرا گشت آ یا سپهر ؟	بپرسید آن وقت از ماه مهر :
و یا اینکه کرده قیامت قیام ؟	تزلزل فتاده به عالم تمام ؟
که گشته هراسان سپهر برین !	بگفتا نه ، جنگ امیر است این

✽

چو روبه نهادند رو برقرار	سپاه عدو ، زان غضنفر شکار
برافراشت خیمه بدشت عدم	سپهدار ایشان برنج و الم
سر تاجداریش بی تاج شد	تمام انانیش بتاراج شد
که هست آشکارا به چرخ برین	تصور مکن توشفق باشد این،
طلاطم بدامان گردون دون !	رسیده در آن جنگ، از بحر خون

آن کثرت افزون و لشکر از شماره بیرون مستعجلاً رو بمقابله خسرو
 بخان نهاد و چون سپاه اردلان را در مقابل لشکر خویش مانند ذره و آفتاب
 و دریا و حباب بنظر آورد، در کمال غرور و شمشیر کین از نیام کشیده، بر
 غازیان ستمندج حمله آورد. از هاله دخان توپ و تفنگ هوا نیلی رنگ
 و از گرد سم سمند پر دلان مهر که جنک، عرصه غیرا رنگ کی بود
 گرفته؛ از شعاع تیغ جان ستان چهره یلان گونه زریرو زعفران، و
 از بوارق سیف و سنان خاک میدان غیرت یاقوت و مرجان آمد. القصه
 پر دلان اردلان روان رستم را شاد و داستان داستان را بیاد آوردند.
 خسرو کی خسرو نشان نیز خود بنفس اقیس بقلب دشمن شتافته و بنیاد هستی
 اعدا را از تیغ و تن بر کند و سران نامی ایشان را بـخاک هلاک افکند.
 لمؤلفه:

آورد که خسرو نیکیخت	خداوند کوپال و شمشیر و تخت
سر افتخارش رسیده بمیغ	بیشرد پای و بیازید تیغ،
ز تیغ و ز شمشیر و تیرو سنان:	بسم سمندش سر سرکشان!
بضرب قوی بازوی زورمند:	بسی پر دلاش بخرم کند
شد اندر هجا آن یل کامیاب	ظفر هم عنان، نصرتش مهر کاب
در طرفه العینی اکثر سپاه الله قلیخانرا	بدیار عدم روان ساخته و خود

در آن دم که آورد رو بر عدو، امیر ارسلان خان پر خاشاچو:
 اگر مهر بودی در آن کارزار، شدی هشت ساقط ز پنج آشکار
 شهنشاه اگراد حاتم کرم، که مثنوی ز خروارش کردم رقم
 اگر ضیج تائب کشد مهره مهر، با وراق این آبنوسی سپهر،
 عطارد ز وصفش نکارد مدام، یقین تا قیامت نکرد تمام!

الله قلی را از میرزا بیگ کله گرفته و بسزای کردار سر پرغور و شر را در کنارش نهاده، سپس بنظر خسرو خان رسانید. چون بفایده نرسید در عفو لذتی است که در انتقام نیست! گذشت و بزرگی جلی ذات ستوده صفاتش بود، از میرزا بیگ سخت رنجیده و او را مورد بازخواست و گوشمال قرار دادند.

بالاخره بقیه السیف سپاه زنکنه و کرمانشاهان رو بهزیمت نهاده، توپخانه و زنبورکخانه و نقاره خانه و خیمه و خرگاه و سرا پرده ایشان نصیب غازیان ظفر نشان شده و مظفر و منصور شدند.

پس از دوسه روز که دلاوران نصرت شعار را فراغتی رویداده، از رنج و مشقت راه آسودند؛ عنان عزیمت بصوب بلده کرمانشاهان (۱) معطوف و همت بردفع سرکشان آن سرحد و سامان مصر و فدا شدند. در یک منزلی شهر مزبور حاجیعلی خان عم الهقلی که بنیابت آن برگشته بخت خود را وارث تاج و تخت میدانست با پیشکش شایان باستقبال شتافته و در سلك چاکران خسرو انتظام یافت.

در ورود بکرمانشاه آنچه تقوود و اجنباس و کله و ایلخی و اثاث سرکشی از الهقلی خان باز مانده بود از نظر خسرو خان گذشته و بامر وی بر فدائیان درگاه و غازیان سپاه تقسیم گردید و خود خسرو خان مالک یکدینار نکشت؛ حاجیعلی را هم خلعت و تعلیقه حکومت کرمانشاهان عنایت فرمود، ولی توپسراکان و سمدآباد (۲) و سقر و دیور را که داخل متصرفات الهقلی خان بود موضوع نموده بخوانین و اشراف کردستان ستم بخشید؛ آری لمؤلفه:

چو سایه بظل هما میکنی، بیگ نظره بس کیمیا میکنی!

۱- کرمانشاهان در اصل «قرمیشین» بوده ۲- گویا اسدآباد صحیح است

پس از این فتح وظفر بمقر حکمرانی معاودت نمود و در این اثنا از
جعفر قه لشکر علیمراد خانی اکثری بخدمت خسروخان شتافته و در ظل
روایت نصرت آیت آنحضرت آرام گرفتند .
و نیز در همین اوان خاقان خلد آشیان : آغا محمد خان : قاجار (۱)
لواء سلطنت افراشته و همت بر تسخیر مملکت ایران گماشته و جمعی
نخانی و زندهم در مقابل ولی در اصفهان متکیه بر بالش خلافت زده و متکی
و سادۀ سلطنت آمدند و دم از جلالت میزدند ولی جعفر خان چون آوازه
قدرت خان قاجار را : استماع نمود ، بی اختیار از اصفهان فرار و برخت
و زیمت بدیار فارس کشید و در آنجای صاحب اختیار گردید ولی پس از
چندی جمعیت کاملی فراهم آوردند شاهباز عزم بر دربرواز و لوای رزم را
در اهتزاز آورد و مجدداً بسوی اصفهان و عراق روی آوردند .
آغا محمد خان بمنجرد استماع آوازه مراجعت و لشکر کشی جعفر
خان ، از اصفهان حرکت و در استقرا باد و باز ندان رخا اقامت افکند و
بدین ترتیب بدون رنج جنگ مجدداً خان زند اصفهان را تسخیر نموده و
سکه سلطنت بنام خویش زد و بعد از قلیل مدتی اسمعیل خان زند را مأور
تسخیر عراق نمود و نظم و نسق اصفهان را بحواله تیغ آبدار او گردانیدند .
مشارالیه پس از ورود بهمدان بخار پندار بکاخ دماغ راه داده ، از
اطاعت جعفر خان روی بر تافت و کوس طغیان خواست . اما همینکه دریافت
که جعفر خان سر کوبی ویرا مصمم است در حالیکه هنوز سه منزل در
میان آنها باقی بود بدون مجادله گریخته و بکروس فرار نمود و جمعیتش

(۱) - مستوره بسبب روابط زناشویی اردلانها با قاجاریه و سلطنت ایشان
همه جا از افراد قاجار با احترام یاد کرده و بجزمت نام میبرد .

متفرق گردید در سنه ۱۲۰۰ .
 در حینیکه جعفر خان اقامت همدان نموده بود محمد رشید بیک
 وکیل را باز با خسرو خان میانه بهم خورده و از واهمه سلطنت آنحضرت
 پناه بجعفر خان برد و او را در تسخیر کردستان معرک گردید و جعفر خان هم
 باشاره و تحریک وی چاباری بسنندج کسبل داشته و احضار و اقیاد خسرو
 خان را طالب آمد ولی خسرو جواب او را حواله به پیکار و ملاقاتشرا نوید
 بدم تیغ آبدار داد و بلا فاصله پس از رجعت قاصد جمعیت کردستانرا
 برداشته و همت بردفیم شر زندیه کما عتید ؛ علی خان خیمه و محمد ابن
 خان گروسی هم با قلیل جیشی برکاب ایشان پیوسته و بموافقت و موافقت
 والی کمر بجانبازی بستند .

چون بمنزل صالح آباد که یکی است از قرای همدان رسیدند
 محمد رشید بیک که طلایه دار سپاه زندیه بودند گریخته و بسپاه
 جعفر خان ملحق گردید . فردای آنروز سپاه کردستان وارد بهار گردیده
 در برابر قشون زندیه قبه خرگاهرا باوج مهر و سپاه رسانیدند و بعد از
 آسودگی از رنج راه طرفین بتوزیب سان و صفوف پرداخته و کوس جنگ
 را بلند آوا ساختند .

جعفر خان جزایر خیان فارسرا که زیاده از دو هزار نفر بودند
 با توپخانه و زنبورکخانه ، در پیشاپیش سپاه آراسته و مامن و پناه لشکر
 خود ساخت و شخصاً پشت سرایشانرا با سواره گرفته و جنگ پرداخت
 و در این حال از دلاوران اردلان هر کس آهنگ میدان مینمود جواب
 خود را با گلوله توپ و تفنگ شنیده و از میارزین زند هم احدی مبادرت
 به جنگ میدان نمیکردند و ۴ روز را بدین منوال بی پایان رسانیدند تا در

روز چهارم بیکه تازان کردستان متفق القول . چون شیران شرزه و غنایان
پلنك آهنگ جنك کرده ، یکبارہ دست از جان شستند و بدان دریای
آتش روی نهادند و در حمله نخست توپخانه و زنبورکخانه دشمن را
متصرف شده ، سر اکثر جزایر چبان و توپچیانرا بر زمین افکندند و آن
تند آتشرا از هم شکافته و بر قلب لشکر عدو تاختند .

جعفرخان از مشاهده جلالت یلان کردستان روی بگریز نهاده ، تا
حوالی شیراز عنان باز نکشید (۱) . و از جانب خسروخان هم خان احمد
خان فرزند ارشدش بتعاقب آقا قوام مامور گردید .

(۱) مهدی بیک در چکامه ای بمطالع :

تاخت چنین رستم دوران نظم رخس قلم بر سرمیدان رزم .

شرح این جنك را چنین بیان میکند :

والی اقلیم سخاو کرم	خسرو قیصر فر خاقان حشم
آبکه ز آینه شمشیر او :	گشت عیان صورت مرك عدو :
فتح و ظفر چاکر و فرمانبرش	« لطف علی » پیشرو لشکرش
آتش قهرش شود از مشتعل	خار و خنجر بحر نشیند بگل
هست زبس دافع اهل ستم	از اثر کله کند کرک رزم
در زمین آتشه کسری نظیر	شیر مگرد بره زبستان شیر
گشت ز فیض گرمش اردلان	رشك گلستان جنان در جهان
بود در آن مسکن خلد انتساب	خاق زعدل و گرمش فیض یاب
« جعفرزند » از ره چهل و عناد	روی بتسخیر قلمرو نهاد :
خان جهان چون بشنید این سخن :	گشت محیط غضبش موج زن
حکم قضاو قدر توامان . . .	شد پی جمعیت کردان روان

مشارالیه نیز بر بقیه لشکر ایشان تاخته و بکشتن و گرفتن و بستن ایشان پرداخته و گفته :

زخون یلان در صف کارزار شد آورد که غیرت نو بهار
ز تیغ یلان بس سران کشته شد ز کشته بهر سوی صد پشته شد
چو شیر یگران، هم چو شرزه بلنک یلان سمنند چ مظفر بجنگ !

گشت فراهم سپه بی نظیر	شد بفلک نعره کوس و صفیر
رایت منصور چون مفتوح شد	قلب عدو قالب بی روح شد
موسم دی خسرو بهمن وقار	خیمه برافراشت چو گل در بهار
میمنه و میسره ترتیب داد	پای بمیدان جلاوت نهاد
جمهر از آنسو زره اضطرار	داد یکی سنگر محکم قرار
در پس زنبورک و توپ و تفنگ	کرد فروزان اثر حرب و جنگ
ز آتش زنبورک اژدر نهاد	باز با تشکده آتش فتاد
احمد خان آن یل رستم سیر	کوهر دریای شکوه و هنر
اختر برج شرف و عزو شان	مهر ضیا گستر این خاندان
گشت چنان او سوی دشمن روان	شد بنظر صورت نصرت عیان
زین طرف آن میر غضنفر شکار	قدرت حق ، معجزه کرد کار
سرور دارا فرهوشنک شنک	تیغ کش مهر که نام و ننگ
زینت او رنگ مهین سروری	قوت بازوی بلند اختر
کان کرم مشعل دنیا و دین	مظفر الطفاف جهان آفرین
ماه بلند اختر مهر اشتهار	خان سکندر حشم جم وقار
خان سخی یعنی امیر ارسلان	شد چو سمندر سوی آتش روان
غنیچه تیرش بیدن چون رسید	در دم دی لاله زار برین دمید !

خسرو نامی بعد از این فتح گرامی خیمه و خرگاه و توپخانه و زنبور کخانه
زندیه را متصرف شده اکثر از-ران و سرکردگان فارس و زند در آن
رزم قتیل و اسیر آمده واسب و اسلحه آنها هم بتمامی غنیمت غازیان نصرت
تو امان گردید . پس از این فتح نمایان ، خسرو خان دو سه روزی در بهار
و همدمان نزول اجلال فرموده و غنایم را بغازیان ظفر شعار خویش تقسیم
نمود . محمد رشید بیک وکیل را هم با اینکه هفت سال تمام در مخالفت
خسرو کوشیده و جلای وطن اختیار نموده بود مورد عفو و بخشایش
قرار داده و بطریق سابق بالتفات خسروانه اش نواخته و رتبه و برتریش
ارزانی فرمود و ایشان بعد از ورود بمقر ایالت عمارت وکیل را بمعماری
مهندسان عواطف خسروانه بحال اول باز آوردند .

بارقه تیغ چنان بعد بلند :	صاعقه در خرمن گردون فکند ،
شد اجل و عمر بهم متصل	گشت هیولا زصور مفصل
بود در آن صحنه جنگ و ستیز	نوک سنان خامه شنجرف زیر
سایه شمشیر چه ابروی بار	گشت عیان بر رخ مهر آشکار
روح دلیران چه قدر دلستان	کرد در آن معرکه تاراج جان
مختصر از تیغ امیر ارسلان	گشت یقین صورت نصرت عیان
هاتف غیبی بسپه مژده داد ؛	مژده قد جانکم الفتح داد ؛
صاح مناء بندا عجیب .	« نصر من الله وفتح قریب »
وجد کنان در فلك هفتمین	کرد همی زمزمه روح الامین
از بی خاقان غضنفر ستیز	بنصرک الله بنصر عزیز

✱

جمعه از آن خسرو مهر اشتها شب پره سان کرد فرار اختیار

خلص مقال آن خسرو بیهمال بعد از دوانیدن جمفر خان لوای نصرت پیرا را بجانب بروجرود و کزاز و فراهان و کلپایگان و صفحات عراق در حرکت آورده و آن بلاد را بتصرف غازیان پیروزی اثر در آوردند و تسخیر اصفهان را منظور نظر ساختند و قبه و بارگاه را در منزل «کندهمان» باوج مهر و ماه رسانیده استراحتی گزیدند.

در اینجا میرزا احمد وزیر بر پیشگاه خسرو والا کهر عرضه میدارد : اکنون که تمامی عراق و قلمرو و کرمانشاهان و خوزستان و لرستان بتصرف غازیان نصرت نشان درآمده و سلطنتی هم در بلاد ایران باقی نمانده بهتر است که منشیان عطار در نشان را امر فرمائی تا انشای تعلیقه را مبدل بفرمان نمایند و ضراب و خطیب بلدان را فرماندهی که نام نامی خسرو را زیب سیم و زر و زینت و محراب و منبر ساخته و کوس سلطنت را بر بام دولت ایران نواخته باشند؛ خسرو نیک تدبیر بعد از سخن وزیر در بحر تفکر غوطه خورده و پس از زمانی سری بر آورده، فرمودند: بدیهی است که اکنون در امر سلطنت این کشور بکلی دست یافته، خاری در راه مانع نیست

لشکرش از صدمه شمشیر تیز	روی نهادند بسوی گریز !
شیر شکاران غنفر هنر	از پی آن فرقه روبه سیر !
نعره هم افتر قوا میزدند ،	کوس فقد احتر قوا میزدند .
خنجر و غداره در آن شور و شر	کرد چنان میل بتاراج سر
گشت روان روح بسوی فنا	شد بفلک ناله با و یلنا !
چرخ که نسل چندین هزار	دیده، ندیده است چنین کارزار
الغرض آن والی اقلیم جود	از پی تاریخ تفحص نمود ؛
هانفی از روی کرم این چنین	گفت : «فتحنالك فتحامین» !

و سرکشی در ایران باقی نه ، آنکه دمی از مخالفت کیست ؟ همه جا بنیروی
تفضل ایزد دادگر وقوه بازوی دلیران برهنه مظفر و منصوریم ولی روزها را
روزی در پی است ، خدا سلطنت کرد- تا آنرا ارزانی دارد که پا از کلیم
خود زیاده ولفه نان اجدادی را بیاد ندهیم و تحویل هفتصد ساله را
بیجاصل نگردانیم .

درفردای همایش فسخ عزیمت فرموده عطف عنان بصوب کردستان
نمود و بنا بحقوق دوستی و مودتیکه با مرحوم محمد حسن خان قاجار
داشتند نامه با آغا محمد خان نوشته و ولایات متصرفه را بکماشتگان آن
خدایو وا گذاشتند .

گویند مهدی بیگ شقاقی که از جمله شعرای بلاغت شمار و بلاغی
فصاحت آثار آنعهد بود در توصیف فتح و تهنیت نصرت و ظفر خسرو
والا کهر قطعه تاریخی برشته نظم کشیده ، بنظر رسانید و سه طغرا برات
که در یک طغرا ۴۰ تومان و دیگری ۵۰ تومان و سومی ۶۰ تومان بود
بحضور آوردند تا هر کدام را که مایلند بمهر مبارک معهود دارند ؛ آن
خسرو حاتم نهاد و داور قا آن بنیاد هر سه مهر و از صندوقخانه مبارکه
عنایت کردند .

سابقاً ایمانی رفت که اسمعیل خان از لشکر جعفر خان گریزان و در
گروس در لباس درویشی روزگاری میکندرانیدند ؛ خسرو خان بنا بملو
طبع و همت بلند او را احضار و مطای وافر و انعامات بیشمار از قبیل
خیمه و اسب و قاطر و آلهجه بهره مند فرموده و با جمعیت کثیر رخصت
رجعت بدیار خویش داد . ولی در عرض راه از اجا رواوایش و قزلباش
و عشایر کرمانشاهان و لرستان و بختیاری ده دوازده هزار نفری بدو پیوسته

بر قلمه کرمانشاهان و حاجی‌های خان حاکم آنجا که نهال سایه پرور
خسرو والا کبر بود تاختن آورده و قلم‌کیان را بمحاصره انداخت. مشارالیه
نیز چون تاب و طاقت مقابله و مقاتله را در خود ندید کما کیف مراتب
و ابخسرو خان قلمی دانستند، خسرو خان هم بعد از استحضار یکنفر چابار
بفرستاد اسمعیل خان گسیل داشته و او را ببراهین و دلایل قاطع منع نموده
و حقوق نمک و نیکو التفاتیهای خویش را بخاطرش آوردند؛ آن بدنامک
گوش بدان سخن ننموده و در تنخیر قلمه میکوشید. پس از مراجعت
قاصد ناچار نایزه غضب خسروی الهتاب یافته، در شهر رمضان سنه ۱۲۰۱
باجمعی قلیل به تنبیه او عنان عزیمت بجانب کرمانشاهان کشید و لوای
ظفر را باعثزاز در آورد.

بمجرد استماع اسمعیل خان ترك محاصره کرده، جبال بیستون را
که در آن حوالی است مأمن ساختند. حاجی‌های خان نیز بایشکش شایان
باستقبال شتافته و در رکاب فیروزی مآب وارد کرمانشاهان گردیدند
بعد از آسودگی از زحمت راه امیر کینه خواه از کرمانشاهان حرکت
نمود؛ اسمعیل خان هم يك منزل دیگر پس نشست و بدین طریق او را
منزل بمنزل تعاقب فرموده و تا سر بند سیلاخور عنان باز نکشیدند؛
بالاخره در آن موضع تلاقی عسکرین و ملاقی فریقین دست داد و بلان
پردل بعزم ابراز دلیری بازوی جلالت گشوده و هزاران اردلان بر
لشکر اعدا تاختن آوردند؛ نیران قتال از جانبین اشتغال یافت و در نتیجه
برخی بخاك فتاده و جمعی روی بدیار هلاک نهادند. از سپاه اسمعیل خان
اکثری در عین کروفر اسیر و بیشتری در هنگامه شور و شرکشته آمده و
نسیم نصرت و اقبال بر لوای ظفر پیرای خسرو خسرو همال وزید و خیمه

و خرگاه و اسباب و اموال ایشان نیز سپاه ظفر نشان سمنندج را روزی شد. گویند از اموال منسوبه آن لشکر زیاده از شمار نصیب جدیر کواری شده و او از آنجا که غنایم را زیاده از حوصله خود دید بنظر خسرویش رسانیده ولی آن دادگستر با همت حاتمى که داشت دخلی در اموال ننموده و واگذار فرمودند؛ تا حال نیز آمینه کرا قیمتی از آن اموال بصیغه تیمن در خانواده ما باقی است. پاداش جلالت و شجاعت نیز از اعظام کردستان چند تنی را بحکومت نقاط متصرفه مفتخر و مامور فرمود؛ من جمله توپسرکانرا بمیرزا فتح الله فرزند میرزا عبدالله وزیر که جوانی صاحب رای و تدبیر و صولت و شمشیر بود و در شیوه فصاحت هم باحسان همسر و همدم و بحزم داشتند تفویض رفت.

در همان سال آغا محمد خان قاجار که شهر یاری با اقتدار بود هوای تسخیر کردستان و ملاقات خسرو خانرا نمود، با سپاه جرار و لشکر افزون از شمار بلده همدان را بضرب خیام گردانیده و با حضار خسرو خان چاپار خوش گفتاری مامور و روانه فرمود؛ معزالیه نیز از شهر سمنندج کوچیده و باظهارات معذرت آمیز و نوشتجات مصلحت انگیز رفتن خود را موقوف داشت.

در سال ۱۲۰۴ از تقدیرات ازلی و سرنوشت های لم یزلی ناخوشی صرع بانضمام امراض دیگر بوجود مسعود خسرو خان عارض شده، با وجود معالجات طبییهای فلاطون سیر و حکمای ارسطو هنر مرضش رو بتزاید بوده و معالجه مفید نمیآمد؛ آری، بیت:

از قضا اسنگین صفرا فزود روغن بادام خشکی مینمود
و در این مدت خان احمد خان ولد ارشدش که فروزان اختری از

آسمان ابالت و درخشان کوهری از عمان بزرگی و ریاست بود بامر نیابت
وراء و رسم عدالت پرداخته و کوس نیکنای نواخت . ولایت و رعیت
در ظل مرحمتش خرم و باعشرت و شادمانی توأم آمده ، اتفاقاً طایفه
بلیاس در آن اوقات سری از گریبان بر آورده ، در محل باشماق و تیلکو
تاخت و تازی میکردند و این معنی بر طبع غیور خان احمد خان که
در مردانگی طاق و در دلیری یگانه آفاق بود شاق آمده باحضر لشکر
فرمانداد ، هنوز که قلبی از سپاه فراهم نیامده بود ، از ولایت بمزم تنبیه
آقوم بدعاقت حرکت فرموده ، در محل سارال و هو باتو (۱) بایشان
برخورده ، بنای مقاتله نهاده شد .

پس از سان دلیران و آراستن سروتن بزور خود و خفتن همروان
طرفین بر یکدیگر حمله بردند . سپاه ارلان در حمله اول آبکروه خدای
نشناس را پس نشانیده و بوادی ادبار و فرار دوانید ولی در اثنای کرد فر
دلیران کینه ور ، از کچرویهای فلک حیلله گستر ، کلوله تفنگی بر مقتل امیر
فریدون فر رسیده و در عنقوان شهاب جان بقابض حضرت وهاب سپردند ؛
گویند الله وردی خان ولد نظر علی خان که نواده سبجان وردی خان
والی بود مرتکب این عمل ناصواب گردیده ، الله اعلم .

قوم بد عاقبت بلیاس سپاه را بی سر و لشکر را بی سرور دیده
برگشتند و بر دلیران اردلان تاخته اکثری از ایشان را متفرق ساختند ؛
امیر اصلان خان (۲) ولد رضاقلیخان را بمشاهده اینحالت عرق حمیت
در حرکت آمده ، بانفاق محمد رشید بیک و کیل و ابواب جمع خود

(۱) - Salal (بالام مفخم) و . Hewe, 10

(۲) - امیر اصلان خان همان کسی است که مهدی بیک او را ا - میرا سالان خان نامیده

شمشیر کین از پیام کشیده و مصمم مقاتله گردیدند و در همان حمله نخست طایفه بلباسرا دوباره بوادی ادبار آواره و از دم شمشیر آیدار گذرانیدند. تا نزدیکی سقز و سیاه کوه هم به تعاقب ایشان تاخته و بغارت مال و اموال آنان پرداختند. و با اینکه سردار سپاه اردلان مقتول و رزم بردلان بی وجود سالار صاحب اقتداری بی جلوه خواهد ماند، مع هذا شیر دلان اردلان بتلافی قتل ناحق آن نوجوان بر رویه صداقت افزودم، کوی مردانگی و جلالت را ربودند؛ من جمله میرزا لطف الله پسر میرزا عبدالله وزیر که عم حقیقی والده ما جد حقیقه است در آن روز مفده نفر از یلان بلباسرا از پشت زین بر روی زمین افکنده، اثبات دلیری نمودند. پس از این ظفر جنگجویان مستندج نعش سردار خود را برداشته، بستندج مراجعت و چند روزی برسم سوگواری و آیین عزاداری پرداختند. و از آنجا که مرض خسروخان روز بروز در تزیاید بوده و از معالجه حکما علاج پذیر نمیشد؛ لطفعلی خان بهرمان آغا محمد خان بر مسند عهد متمکن آمد.

لطفعلی خان بن سیحان وردیخان

لطفعلی خان در سنه ۱۲۰۵ بدون تعب و رنج عروس ملک را در
برکشیده و اهالی ولایت را در سایه رافت خویش قرار داد؛ وی امیری
کامل فاضل، ودلیبری شیردل بود، بصدق گفتار موسوف و راستی کردار
معروف؛ در شیوه بلاغت بی بدیل و در آئین شجاعت بی عدیل. امور
ولایت را بعدالت راه بردی و قواعد حکومت را برسم و آئین خسروی
بیجای آوردی و در اوایل حکمرانی حسنعلیخان فرزند ارشد خود را
بصیغه گرو نزد آغا محمد خان فرستاده و در همین هنگام خسرو خان
بمرض مزبوره درگذشت «انالله وانا الیه راجعون»، لمولفه:

درینا از آن خسرو پرهیز که شبش نیاورده مادر دگر
درینا از آن میرقا آن روش که باداد و دین بود و بارای و هش
هرک خسروخان موجب استقلال لطفعلیخان در امر ریاست شد (۱).
چون در سنه ۱۲۰۶ حکام ولایت خوزستان علم مخالفت را بادر بار
قاجار بر افراشته و همت بر اختلال و اغتشاش آنصفاحت کماشتند،
بتقاضای آغا محمدخان لطفعلی خان مأمور کوشمال و تنبیه آنقوم گردید:
جناب خان بقصد انجام این کار قریب سه هزار نفر از غازیان کردستان
را (۲) با خود برداشته و از طریق کرمانشاهان و لرستان بدانصوب

(۱) - قاضی محمد شریف سال وفات خسروخان را ۱۲۰۸ و مدفنش را

در عتبات ذکر کرده است.

(۲) - قاضی تعداد جنگجویان لطفعلی خان را در این سفر ۱۰،۰۰۰ نفر

راهی گردید و در حین حرکت قشون آندو ولایت را هم ملتزم رکاب گردانیدند؛ حکام خوزستان را از استماع این واقعه لرزه در تن ورعشه بردن افتاده بدون نزاع و سرکشی همگی بر اطاعت و انقیاد دل نهاده و باعتذار و استغفار پیش آمدند و مالیات خویش را با تحف و هدایای بسیار بنظر والی والا تبار رسانیدند و مشایخ ایشان هم با پیشکش افزون از شمار بدربار قاجار شتافتند.

لطفعلی خان پسر از استیلا بر خوزستان، از اول چله زمستان تا ابتدای حمل در آندبار توقف فرموده، در نظم و نسق آنصفحات اهتمام تمام بممل آورد و رشته اطاعت بگردن سرکشان آنجای نهادند؛ و اهالی کردستان را نیز در آن مدت غنیمت بنیاز روزی نصیب شد، چنانکه از آن جمله جد بزرگوار را که مأمور ایصال تنخواه عباسقلی خان والی شوشتر بودند، یکمزار تومان عاید گردید.

در این اثنا احمد سلطان حاکم بانه و جمعی از بیکزاده ها و سلاطین اورامان و اهالی مریوان متفق الیه شده لوای مخالفت افراخته و با پاشای بابان طرح موافقت در انداختند و در سرحدات بنای فساد نهاده و دست تجاوز بغارت و چپاول گشودند و ابواب اطاعت و انقیاد مسدود نمودند؛ چون این معنی سامعه افروز جناب خان شد، نایره غضبش شعله کشیده، با کثرت برف و سرما بصوب بانه و تنبیه سرکشان آنجا لوای نصرت نمای خود را باهتزاز در آورد. ولی همینکه لطفعلی خان بمنزل قزلبچه وارد گردید ساکنین مریوان آنجای را که در هنگام موافقت و اطاعت پاشای بابان فی الجمله آبادان شده بود، تخلیه و در شهر رزور متواری گردیدند.

در نتیجه از مصدر امارت بسوختن مساکن و بیوتات ایشان حکم
 رفته و از شعله آن آتش جانسوز قلب افلاکیان محترق آمد؛ احمد
 سلطان بانه نیز در نهایت بیم و هراس از دولت آن امیر یگانه روی گردان
 شده و خود را بمیان طایفه بلیاس کشیده و خان ذیشان هم فتحعلی سلطان
 ابن عم ایشان را خلعت حکومت بانه عطا و بصوب مقصدش روانه فرمودند
 بعد از نظم و نسق بانه و اورامان در باب دهات سرحد هم که بتصرف
 عبدالرحمن پاشای بابان درآمده بود کسی نزد او کسبیل داشت؛ پاشا
 نیز بدون فسانه و بهانه دهات را بمباشرین کردستان سنه واکذار و در
 مقام اعتذار برآمد، ولی بخلاف روش همسایگی ابواب دوستیرا مسدود
 نموده و طرح مخالفتی ریختند، بدانجهت از طرف والی هم قدغن اکید
 شد که احشام شهرزور را که هر ساله در موسم بهار و تابستان در مایلقات
 کردستان علفخواری مینموده اند امساله قدم بولایت سنه نگذارند و
 بای ادب نکهدارند اگر اد و احشام آنجا نیز در هنگام تابستان از سطوت
 خان یا پیش نگذاشته و عمت بر توقف شهرزور کماشتند و اکثری از
 ایشان از شدت حرارت هوا و گرمی آب بادلای اکنده از غم رخت بدیار
 عدم کشیدند و بقیه هم که نیم جانی بدر بردند بهر سوی و جانبی دویدند،
 دویت خاوازی نیز که با عظامای کردستان موافقت و ارادتی داشتند
 پنهان از والی قدم با مایلقات هر ساله خود گذاشته و اغنام سایرین را با
 خود آوردند ولی ابن داستان گوشزد لطفعلی خان شده، محمد بیک
 ولد منوچهر بیک بنی اردن را مامور فرمود که غملاً برایشان تاخته و
 آنها را با اموال و اغنام و مواشی خود کوچانیده، در کنار شهر سنندج
 جای دهند.

در سنه ۱۲۰۹ در شهر ربیع الثانی جناب لطفعلی خان را مرض فجئه در
رسیده و بدیار بقا خرابید ؛ گویند چون پیوسته بشرب راح ربحانی
و تیجرع باده ارغوانی شاغل میآمد فوت ایشان بعلم افراط در آن بیت
العیب بوده . العلم عبدالله .

حسنعلی خان

چون داستان فوت لطفعلی خان باستماع آغا محمد خان رسید
حسنعلی خان ولد ارشدش را که در تهران ود احضار و پس از ادای رسوم
سوگواری نامزد ایالت کردستان نموده و صوب مقصد راهی گردانیدند .
حسنعلی خان بعد از ورود بولایت بر مسند ایالت پدري نشسته و
ابواب تظلم بر روی رعایا و برابا بستند ، ایشان فی الحقیقه امیری شجاع
و ذو صولات و صاحب شمشیری دلیر و با هیبت بودند و در عبادت
پروردگار اکثر اوقات را مصروف داشته ، و بین العوام بزهد و تقوی
معروف بودند و نیز غالب اوقات را صرف صید و شکار کرده و رتی و فتق
امور و نیک و بد مهمان جمهور را در کف کفایت و قبضه درایت محمد رشید
بیک و کیل نهادی .

چون در جنگ شوشی که در سنه ۱۲۱۱ اتفاق افتاد حسنعلی خان هم
با سواره کردستان شرکت نموده و پس از واقعه قتل آغا محمد خان در
حین مراجعت برانر گاوله قلمگیان مجروح شده بود ؛ امان الله خان ولد
مرحوم خسرو خان و سبجان وردی خان فرزند محمد مومن خان هم
فرستی یافته ، باتفاق جمعی از خان زاده های پنی اردلان سبقت نموده و بهوای
حکمرانی بستندج رسیدند ، ولی محمد رشید بیک و کیلی با وجود

شدت مرض و ناخوشی مانع استقلال آنها شده و معذرت خواستند ، آنان نیز از آنجا بی نیل مقصود عطف عنان بصوب مریوان نموده و از آنجا هم پس از دو روز توقف بجانب سقز راهی شدند ، در این اوقات حسنعلیخان بولایت رسیده و مشغول معالجه گردیدند .

امان الله خان و سبغان وردی خان هم فرستاده چرب زبانی بطلب اعانت و استعانت بنزد عبدالرحمن پاشای بابان روانه نموده و از او مدد خواستند ؛ پاشای مزبور نیز جمعیت معقولی بسر داری سلیم بیگ برادر خود بامداد ایشان فرستاده ، بهزم تسخیر کردستان اردلان روی برام نهادند .

چون جمعیت ایشان بمریوان رسید حسنعلی خان و محمد رشید بیگ مردم سنج را کوچانیده و بطرف ماهیدشت و میان دربند کرمانشاهان راهی شدند و در آن مقام چاباری که در تنگ و دو تندراز برق و باد بود بخدمت والی دارالسلام بغداد فرستاده و مراتب لشکر کشی بابانرا بوزیر نگاشتند و ملا محمد شریف قاضی را هم بنزد سلیم بیگ روانه نمودند که تأملی نموده تا از طرف وزیر بغداد جوابی برسد ؛ از آنجا که این حرکت منافعی طبع وزیر بود مستعجلا بعبدالرحمن پاشا اعلان شد که از درکومک در نیایند و بازوی کین باعانت خانزاده ها نکشایند . پاشاهم سلیم بیگ را طلبد و حضرات خوانین نیز بسقز مراجعت کردند . پس از این واقعه امان الله خان بنفس نفیس بسایعمایه تشریف برده و از پاشای بابان طلب اعانتی کردند ؛ پاشا دستان وزیر بغداد و معانت او را بر شمرده و عذر خود را در آن فقره آوردند ؛ امان الله خان بناچار مراجعت و مراتب را بر رفقای بیان کرده و خود عازم طهران شدند و سبغانوردیخان

و حضرات دیگر هم چندی بعد باستمال حسنعلی خان بشهر سنندج آمده
بیا هم سازی کردند .

در رسیدن بطهران از طرف فتحعلیشاه قاجار که بجای عم تاجدارش
بر اورنگ ساطنت نشسته بود بلوک اسفند آباد از کردستان موضوع و
بامان الله خان عنایت رفت و مشارالیه با منسوب و متعاقب خود در آنجا
توقف فرموده تا نیر اقبالش از افق سعادت طالع گردید .

پس از چندی بتحریرك فتحعلی بیك و احمد بیك و نصر الله بیك فرزندان
محمد رشید بیك و کیل کثیری از اعیان و اعزه کردستان بطهران رفته و
از رفتار حسنعلی خان اظهار تنفری کردند و از اعلیحضرت فتحعلی شاه
استمداد نمودند و در نتیجه حسنعلی خان هم احضار گردید و بالاخره
وزیرا بمرافقت محمد زمان بیك و کیل پسر محمد رشید بیك و محمد
رحیم بیك پسر مهر علی سلطان و نظر علی بیك در خانه بیگلر بیگی
ظهران امر بتحصیس فرمودند و ایالت کردستان سنندج بامان الله خان تفویض
رفت .



امان الله خان

(چون در غره شهر رجب المرجب سنه ۱۲۱۴ بهین فرزند خسرو (۱)
دوران و نمین پور دایند دوده بنی اردلان اعنی امان الله خان مسند ایالت
را بوجود ذیجود زینت و زبور واریکه حکومت را بذات مسعود زیب

(۱) - صادق یکی از شعری کردستان تاریخ تولد امان الله خان چنین گفته :

• نهاد نام امان الهش که تا دایم ز حادثات جهان باد در امان الله •
• رقم زد از بی تاریخ ناطقش (صادق) : بود گل چمن خسروی امان الله •

• ۱۱۸۰ •

و فر بخشید ، از فر قدومش بهار خرمی ربان و آزیمن قدم میمنت لزومش
غنچه عیش و عشرت خرم و خندان آمد ؛ عدالت کسروی از رای صابیش
پیدا و شوکت خسروی از رای ناقبش هویدا ، بیت :

جهان خرمی دیگر از سر گرفت ، ز لطفش زمین رنگ دیگر گرفت
بهار ایالت ز نو تازه شد ، فزون عشرت از و هم و اندازه شد
با رای بیضا خیالش فکر فلاطون و ارسطو علیل و با فکر جهان
پیرایش فضل بقراط و بوذرجمهر ثقیل ؛ امیری که با شهریاران تاجدار
دم از همسری ، و صاحب تدبیری که با خسروان کامکار لاف از برابری
زدی فرد :

جهان آفرین تا جهان آفرید چو او شه-واری نیامد بدید ؛
در خود و سخاوت با حاتم طی همدستان ، و در هنر و شجاعت با رستم
و کی همدستان ، اهل فضل و هنر را دوست داشتی و اکثر اوقات همت عالی
بهت را بر تجدید عمارات رفیع و بناهای بدیع گماشتی (۱) مجرم را بسزا
رساندی و مقصر را در کنار عمل خود نشانیدی ؛ در شوکت و دولات ثانی
خبر و پرویز و در صولت و سطوت تالی افراسیاب خونریز و ظایف سادات
و علما و فضلا و امامزاده های کرام علیهم السلام را در مستمری سالیانه
بمبلغ چهل هزار تومان رسانیدی ، فرد :

تعالی الله آن میر با داد و فر ؛ همیدون بخت گزیده مقر ؛

(۱) - والی امان الله خان بزرگ علاقه مفرطی بآبادی اردلان و
ابداع ابنیه و قصور و قنوة و کرمابه های عالی و احداث راهها و پلها و
باغهای بزرگ وی نظیر داشته که برخی از آنها هنوز هم در اقطار
کردستان سده باقی و به « آمالا خانی » شهرت دارند .

خاص مقل: چون آن امیر بلند اقبال مسند خسروخانی را صاحب شد، با رای سلیم و سلیقه مستقیم بامر حکمرانی پرداخته و آئین خسرو را نو ساخت و اکثر شبان و روز بنفس نفیس مشغول امر سپاهی و رعیت گردیده، لحظه از فیصل امور ولایت نیازمندی و دل بزرگ و کوچک را بدست آورده و جمیع مردم کردستان (سنه) را درمهد امن و امان قرار دادی.

تا اینکه در سنه ۱۲۱۶ حسنعلی خان والی که در خانه بیکار بیکگی طهران حبس بود، فرصتی یافته از طهران فرار و پناه باشرار بلباس برده و جمعیتی فراهم آورده رو بستند و نهادند و تا شش فرسخی شهر پیش راندند و والی امان الله خان هم بعزم مقابله حرکت فرمود لیکن چون حسنعلی خان قوت مقابله را در خود ندید بی اختیار بمیان بلباس رویگردان شده، والی و الا شان نیز بکردستان عطف فرمان فرمودند پس در مدت قلیلی پاره از اجامر و او باش کردستان بر حسنعلی خان مجتمع آمده وادرا معرك جدل شدند و چون طایفه بلباس از سطوت والی اندیشیده و دیگر مبالغاتی باو نمی نمودند بناچار باهمان قلیل دسته بکردستان روی نهادند؛ امان الله خان هم دوباره بمقابله ایشان شتافته در کنار جلگای مربوان که همه اوان محل ستیز و آویز پردلان است تلافی فریقین دست داد.

حسنعلی خان با آن قلیل جمعیت قدم بمیدان دلیری گذاشته و همت بر کرو و فرور و شر و کماشتند. چون ضربتی چند در بین دلیران رد و بدل گردید و چند تنی راساقی اجل شربت مرگ چشانید، حسنعلی خان خود پای جلادت پیشنهاد و روی بقلب لشکر و سایه علم اثر پذیر که

محل توقف والی والا کهر بود آورده، یحیی بیک و محمد قلی بیک سقزی که هریک در بیشه دغا شیری تر و در میدان هیجا دلیری کینه ور بودند دم راه بر او بستند ولی آن پرهیز هر دو را بچالاکی روانه دیار عدم ساخت. پس از ایشان فتحعلی بیک وکیل که او نیز هژر خونریز از ستیز و آویزش در گریز بود رخس بمیدان رزم دوانیده و پیشرفت اما خان پردل (حسنعلی خان) بضرع نیزه جانستان او را نیز مجروح و از زین بزمین افکنده رو بمقصد آورد؛

چون طالع فیروزی مطالع والی بار و بخت بیدارش مددکار بود پای اسب حسنعلی خان بسوراخ موش رفته و بسر در غلطید، و جمعی از سپاهیان امان الله خان خود را با و رسانیده مجروحش ساختند. والی ستوده کهر بسبب ملاحظه صلا، رحم و جود شریف ببالین او شتافته، از خاک مذلتش برداشت و قرین فتح و فیروزی بولایت برگشته و جزایهای حاخق بمداوای حسنعلی خان مأمور فرمودند. ولی بعد از چندی بتقاضای کارکنان دولت علیه (ایران) خان مزبور را روانه طهران نموده، در فراشخانه بیکار بیکای مقید آمد و پس از ورود موکب شاهن به مقر سلطنت (۱) حسنعلی خان را در خفا شربت شهادت چشانیده بعدم آبادش فرستادند.

سابقاً مرقوم رقم بیان گردید که امان الله خان والی منصب وکالت اردلانرا بفتحعلی بیک ولد محمد رشید بیک واگذار و تفویض فرموده، بجای پدرش جابداد؛ ایشان نیز بشیوه ایلان که سالها بود بکلی بر اهالی کردستان ستم و مسلط و حکمران آمده بودند در عهد انصاحب

(۱) - اشاره بمراجعت فتحعلیشاه قاجار از سفر خراسان است.

دولت خواستند تا شیوه پیش را پیش گیرند؛ از آنجا که آن خدیو با عز و جاه را با وجود جوهر ذانی و استعداد صفاتی احتیاجی برای و تدبیر کسان دیگر و شور و مصاحبت کمتر و مهتر نبود، بر مبالغاتی بقول ایشان نمیفرمودند، بدین جهت فتحعلی بیك باتفاق برادرهای خود در صدد اختلال در امر امارت افتاده، بنای حرکتهای نامالایم نهادند و الی ایشانرا پس از وقوف بر این معنی بهحضور طلاییده هر يك را مطمئن و رتی و فقی امور را حواله به رای وکیل فرمودند ولی چون سه چهار ماهی از این فسانه گذشت باز بمفسدت ارباب فساد واصحاب غرض همان طریق نفاق را پیموده و ابواب مخالفت گشودند و جمیع اهالی را باخود متفق نمودند و بعزم استمداد عازم دارالخلافه طهران شدند. گویند مخالفین طریق نفاقرا بهحدی مسأوك داشتند که سه شب و روزشام والی درته دیك بی روغن مانده، کسیرا جرات بیع و شری با متعلقین آنحضرت نبود.

والی نیز بمنظور جلوگیری و دفع فتنه مخالفین بقصد طهران حرکت نمود و درحین حرکت از قلت موافق و کثرت منافق پریشان و آشفتنه روزگار گشته، با فکر فلاطونی در پی تدبیر کار بودند؛ در این هنگام بداعیه این رباعی از خاطر مبارکش تراویده بر پاره کاغذی مرقوم و بر زمین گذاشتند و در همان ساعت میل قلیان کرده، قطره آبی از قلیان بر روی کلمه «سپاهی» چکیده و خط بطلان بر صفحه وجود ایشان کشید. رباعی مرقوم که والی آنرا بمقال نیک شمرده اینست:

«از جوشش کثرت سپاهی تن نالان است و چهره کاهی»

«از خلق امید قطع، و باقی: اللطاف خفیة الهی ۱»

خلاصه مخالفین هر قدر از شکایت حکایتها خوانده و روایتها را اندند و متعهد پیشکشهای افزون گردیده و امرا و امنای دولت علیه را واسطه مهم خویش قرار دادند نتیجه نگرفته و کاری از پیش نبردند ؛ سرانجام میرزا احمد وزیر مصالح ذات‌الین شده ، مخالفانرا با هزار ندامت و خوارى بشرف دستبوسى والى رسانیده و آن امیر صاحب تدبیر بنا بمصاحبت وقت از سر جرم ایشان گذشته همه را بانعام و عطایای بزرگانه سرافراز فرمودند و فتحعلی بیگ را هم مجدداً بمقام وکالت منصوب نموده ، بصوب اردلان راهی شدند . والى جدا مجد حقیر را که در آن هنگامه با حضرات مخالفین رفیق شده بود ، بسبب اینکه نهال سایه پرور تربیت خسرو والا کهر بود و چشم از حقوق نمک پوشیده و خود را بمیان اهل خلاف کشیده بود چند روزی بصیغه تادیب نظر مرحمت از وی برداشته و ۵۰۰۰ تومان تنبیهانه هم از او اخذ نمود ولى پس از هجده روز مجدداً بمنصب نظارتش منصوب و بمخلعت فاخرش مفتخر گردانیده و بر رتبه اش بیشتر از بیشتر افزود و ار شد بناتشرا در سلك خوانین حرمشرا منسلك فرمودند .

وکیل نیز بکمال اطمینان مشغول امور شد ولى پس از چندى چون بقایده فرد :

« خوى بد بر طبیعتى که نشست نرود تا بوقت مرگ از دست »
 با برادران خویش بنای سوء صداقت را نهاده و ابواب فتنه و فساد را گشادند ، عاقبت رشته شکیبائی والى پاره گردید و در سلخ شهر شعبان المعظم السنه ۱۲۱۷ فتحعلی بیگ را با دوسه نفر از برادرانش بمیهانه بازی بمخلوت طلبیده و خواص را امر نمود تا در پشت پرده و صندوقخانه ها مگمل

و مسلح خود را پنهان نموده و بعد از اشاره آن حضرت بیهیأت اجتماع بر سر ایشان ریخته باشند؛ و بدین طریق خاك مذلت و ندامت بر تارك اعتقادشان بیخستند. پس از قید و خواری در اتاغی (طاق) که در دروازه اندرون واقع بود آنها را مجبوس ساخته و محصل بگرفتن و بستن اقوام و اتباع ایشان در داخل و خارج شهر مامور شد و جمیع آنها در سلسله پریشانی مقید آمدند؛ و در همان شب اول فتحعلی بیگ و احمد بیگ و نصرالله بیگ را که هر سه کهر يك صدف و از بطن يك مادر بودند بقتل آورده، محمد زمان بيگ برادر کهنتر ایشانرا که بحسب جاه برتر بودند منظور نظر داشته و دو سال مجبوس نمودند تا در حین سفر والی سلیمان خان برادر کوچک آن امیر پرهیز او را نیز بقتل رسانید و مدفنش از نظرها ناپدید است.

پس از واقعه ایشان حسب الارث منصب وکالت به محمد رحیم بيگ ولد مهر علی سلطان که داماد و ابن عم محمد رشید بيگ بود تفویض رفت اما مهام ولایت را والی ذوشوکت خود بنفس نفیس متوجه و نظام داده اوقات را صرف جمع سپاه و لشکر و اندوختن سیم و زر فرمود، در اندک مدتی با کثرت دولت و شوکت و استعداد و حشمت غیرت شهریاران تاجدار و حیرت کشور مداران جم و قار آمد.

در سنه ۱۲۱۹ عبدالرحمن پاشا بابان از حکومت شهرزور معزول و از دولت عثمانیه رویگردان آمده پناه بدربار خدیو کامکار فتحعلی شاه قاجار آورده و والی را واسطه امر خود نمودند و پس از اندک توقفی با چند تنی از فدویان صادق و پیشکشهای لایق باتفاق والی اعظم طهران شدند؛ والی والا جام در دربار قاجار مورد نوازشات بیحد و

همار شده و بعلای شمشیر مرصع بجواهر آبدار و لآلی شاهوار و يك حاقه انكشتری الماس كه خاص انكشت شاهی بود میامی آمد و با پاشای بابیان هم اتفاقات نمایان مبذول و درباب نظم و نسق امرا و با جناب والی مجلس شوری برانگیخته ؛ پس از گفت و شنود رای والی و امنای دولت بدینگونه قرار گرفت كه چون پاشای بابیان از دولت آل عثمان گریزان و بایران پناه آورده نومید شدن وی از دربار شهریاری شیوه جهانداری و آئین تاجداری نخواهد بود ، اصلح و اولی همان است كه لشكر جرار بامداد او مامور آمده تا در جای خود مستقل شود .

وزیر بغداد نیز از استماع این خبر باحضر عساكر و عشاير امر نموده با زیاده از بیست هزار نفر و توپخانه و آتشخانه بیشمار از بغداد حرکت نموده وارد قصر شیرین گردید و رحل اقامت انداخت .

از طرف فتحعلی شاه قاجار شاهزاده آزاد محمد علی میرزا كه صاحب اختیار ممالك ثلاثه كرمانشاهان و خوزستان و لرستان بود به تنبیه وزیر مامور شد و از سوی دیگر فرج الله خان سردار هم با سهازار نفر مامور گردیدند كه بموافقت امان الله خان از طریق مرهوان بخاك بابیان حمله نمایند .

امان الله خان سپاه ارلادن را امر باحضر نموده با قریب ۱۰،۰۰۰ نفر از سواران رستم سلطوت و تفنگچیان بهرام صولت و باتفاق فرج الله خان سردار در اواخر شهر جمادی الثانی ۱۲۲۱ از قرامارت حرکت نموده و كوچ بر كوچ وارد شینخ عطار شدند .

بعد از استماع این خبر وزیر بغداد را بخاطر رسید كه این اوقات عبدالرحمن پاشا در مرهوان متوقف و هنوز سپاه امان الله خان بمدد

او ارسیده بهتر آن مینماید که دستبردی نمود ، شاید بحسن تدبیر از میان برداشته شود و قطع مایه فساد گردد و بدین ترتیب دولتی را اصلاح بینی دست دهد ؛ بهمین آرزو خالد پاشای حاکم بابان را با سلیمان پاشای کپیا و ده هزار نفر از ملتزمین رکاب مامور این امر نموده ، راهی شدند . عبدالرحمن پاشا پس از اطلاع بر این واقعه ابراهیم بیك آدم خود را در غنائ استقبالی بخدمت والی فرستاده ، حقیقت حال را اظهار نمودند ، نواب والی هم بمحض اطلاع واستحضار سوار شده ، بهمراهی توفیق و نصرت پروردگار و توکل بیابان سید مختار (س) در اندك اوقاتی بعبدالرحمن پاشا ملحق گردیده ، باتفاق یکدیگر سان سپاه و لشکر دیده و هنگامه رزم را با هزاران سرور و بزم مستعد و آماده شدند . کیمای بغداد نیز با خالد پاشای بابان و سلیمان پاشای کوی و حریر و دلاوران صاحب شمشیر و حشم آغاسی که شماره لشکرانشان به ۳۰۰۰۰ نفر میرسید بمقابله والی آمده و در کنار دریاچه مریوان (۱) تلاقی فریقین دست داده و تقارب فتنین اتفاق افتاد ؛ و بعد از آراستن صفوف دست بسنان و سیوف برده و شیوه رزم را پیش آوردند و دو دریای لشکر در جوش و خروش آمدند ؛ از شراره توپ و تفنگ و بوارق سیف و سنان دلیران عرصه جنگ نقش « یوم توتی السماء بدخان مبین » هویدا و از ضرب بازو و قوت پنجه شیران هنرور صورت « ان هذالشییء عجاب » پیدا ؛ چون سراكثری در میدان غلطان و تن اغابی در زیر سم ستوران بیجان شد نسیم فتح و ظفر برایت ایران و امان الله خان وزید ، و لشکریان

(۱) - کول « زربوار » gol zrêwar در لغت بمعنای : دریاچه دریاچه ،

عثمانی فراری وادی حیرانی شدند و باز هم جمعی از ایشان قتل و گروهی دیگر با اتفاق سلیمان پاشای کربلا دستگیر آمدند سلیم بیك برادر عبدالرحمن پاشای بابان نیز در معرکه مجروح و پس از دوسه روز قوت شد.

بعد از وقوع این فتح نمایان عبدالرحمن پاشا بر جای خود متمکن و مستقر گردیده و نواب امان الله خان هم با سردار قرین نصرت و اقتدار مراجعت فرمودند و کربلای بغداد را با دوست نقری از ارای روحی شیطنت بنیاد که در معرکه رزم گرفتار شده بودند بمرافقت محمد آقای جد امجد موافق روانه دربار فتحعلی شاه نمودند ولی شاه او را رخصت انصراف بصوب بغداد فرمود و بالاخره با حکومت عبدالرحمن پاشا موافقت شده و از در مصالحت در آمدند.

در محرم ۱۲۲۲ خان احمد خان ولد رضاقلی خان و محمد قلیخان ولد خان احمد خان برادر امان الله خان و محمد رحیم بیك و کیل و نظر علی بیك و امام وردی بیك با اقوام و اتباع خویش متفق گردیده و غدیری اندیشیدند که در بار عام نزخم کلوله والی والا مقام را مقتول و خود حاکم را شوند ؛ بعد از شوره‌های چند و تدبیرهای ناپسند میرزا لطف الله ولد میرزا عبدالله وزیر که یکی از هم عهدهای ایشان بود مراتب را بتوسط میرزا عبدالکریم که از جمله بار یافتگان خدمت عالی نعمت بود و در سلك مقربان و معتمدین بشمار میرفت بسمع مبارک والی رسانیده ، آن امیر کسری منش فلاطون روش هم بحسن تدبیر مجرمین را بحضور طالبیده ، امر بقید و حبسشان فرمود . سپس نظر بملاحظه صله ارحام مجرّمی تنبیهی از جرم خان احمد خان و محمد قلی

خان گذشته ولی محمد رحیم بیك و محمد علی بیك و نظر علی بیك و امام وردی بیك را از تیغ سیاست گذرانیده و در پهلوی کردارشان نشانید. چون از حکومت عبدالرحمن پاشای بابان دوسه سالگی گذشت و در امر فرمانروائی استقلالی تام بهم رسانید کوس مخالفت را بنواختن آورده ، از دولتین علیتین روم و ایران رویگردان و در شهر شعبان سنه ۱۲۲۵ باتفاق رئیس افندی بعزم دفع وزیر بغداد از منازل خود حرکت کرده و در قراچه بمخالفت نشستند ؛ و در اوایل شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۲۵ در خارج دارالسلام (بغداد) تلافی فریتین که عبارت از لشکر بغداد و بابان باشد دست داده ، بعد از کوشش و کشتش و زد و خورد و دستبرد طرفین ، عبدالرحمن پاشا و رئیس افندی غالب آمده و سپاه روم شکست فاحش یافت و سلیمان پاشای وزیر بغداد از معرکه گریخته بمیان اعراب رفت و از طرف دربار عثمانی بقتلش اشاره شده مقتول گردید. پس از استماع این خبر از شهریار دادگر (فتحعلی شاه) نیز بمراجعت والی که سپاه خود را در مروان جمع و بانتظار نشسته بود اشاره رفته بولایت سنه مراجعت کردند .

عبدالرحمن پاشا بعد از اینکه بسلیمانیه معاودت کرد ، بخارپندار بدماغ متساعد کرده ، چون سپاه اردلان نیز حین توقف مروان شهرزور را چاییده بود ، این قمره را دست آویز مخالفت خویش نمودند . عاقبت امان الله خان اردلان و محمد علی میرزا بدفع فتنه او مامور گردیده ، از طریق کرمانشاه و زهاب عازم مقابله و مقاتله شدند ، و چون بمحوالی زهاب رسیدند عبدالرحمن پاشا از سلیمانیه خارج و قلعه کوبی را محل اقامت قرار داده و متحصن آمد و طرفین دوسه روزی هنگامه جنگ را

بآهنگ شلنگ خمیازه و توب و تفنگ گرم کردند تا اینکه عبدالرحمن پاشا را رشته امیدگسته و درهای کشایش را بر روی خود بسته دید ، ناچار سر بر بقیه اطاعت و تسلیم نهاد و متعهدادای ۵۰۰۰۰ تومان پیشکش کردید .

ولی بعد از مراجعت والی و شاهزاده محمد علی میرزا عبدالله پاشای وزیر بغداد در غضب آمده با سپاهی بیشتر از شماره اختر و توپخانه و آتشخانه بیحد و مر از بغداد بروای شورو شروتنبیه پاشای هزار سیر حرکت پاشا نیز با دلاوران بابان بمزم ستیزه آویز پای بمیدان مقابله نهادند ، لیکن پس از زد و خورد لشکر بابان منزم و از معرکه جنگ رو بگردان آمد و خود پاشا بنام شاهزاده والا تبار آورده و وارد بلده کرمانشاهان کردید .

شاهزاده (محمد علی میرزا) کم و کیف ماجری را با علیحضرت فتحعلی شاه عرض نموده ، چون بقاعده استمرار چمن سلطانیه مضرب خیام شاهی بود پس از اطلاع بر داستان چند تن از خوانین قاچار را مأمور نمود تا در رکاب شاهزاده و مساعدت والی امان الله خان بتسخیر بغداد و تخریب آن خطه ارم بنیاد و تنبیه وزیر بد نهاد بکوشند ؛ قوای امدادی عبدالرحمن پاشا تا حوالی و حواشی دارالسلام پیش راند و چون وزیر بغداد قوه مقابله و برابری در خود ندید بناچار از در اصلاح و مصالحه در آمده ، شیخ جعفر متولی نجف و مشایخ و سادات آن ارض اشرف را واسطه معذرت قرار داده و حکومت بابان را نیز بعبدالرحمن پاشا نویسد و واگذار کردند (۱)

(۱) - عبدالرحمن پاشا فرزند محمود پاشای بابان ، در سنه ۱۲۰۱ هـ *

در اوایل شهر شوال ۱۲۲۷ شاهزاده گردون وقار و والی و الا تبار
 ولایت متصرفه خویش معاودت فرمودند و پس از این سفر والی حمیدیه
 صفات دوسه سالی در مهد امن و امان غوده و ابواب شفقت بر روی
 اعلای ولایت علی قدر مراتبهم گشوده ؛ هر کسیرا بفراخور رتبه و جاه
 خود بمنصب نمایان شرافراز و هرفردی را از افراد در ظال عاطفت خویش
 بی نیاز گردانید ، چنانکه کرک با غنم هم بستر و ضعوه با شاهین هم
 خور آمدند .

تا اینکه در سنه ۱۲۳۰ باز بهوای شرارت نفس سرکش محمد زمان
 بیگ ولد یوسف بیگ و اقوام و اقارب ایشان و سید محمود شیخ الاسلام
 و سید زکی پسر شی و اسمعیل بیگ و میرزا رحیم پسران میرزا یوسف
 بنای فتنه و فساد را در ولایت اردلان نهاده ، جمعیتی را بنا خود متفق نمودند
 و بقصد استمضاد روی بدر بار طهران نهادند تا خللی در ارکان دولت
 والی وارد سازند ؛ در صبح آنشب که این خبر مسموع سرکار عالی شد
 محمد آقای ناظر را که جد امجد مؤلفه است بجهت بیان حقیقت و منع
 مقاصد مخالفین بدر بار فتحعلیشاهی کسبل داشت و سر انجام تیر مخالفت

✱ (۱۲۸۸ م) بامارت بابان رسید .

این پاشا چون دارای مطامع و نقشه های وسیع سیاسی و غرور و شعور
 فوق العاده ملی می بود ، بر ضد استبداد و خود کامگی خاقان آل عثمان
 قیام نمود و در تمام مدت امارت خویش با امپراطوری عثمانی در کشمکش
 و نزاع بسر برده و بکرات با لشکریان عظیم آن امپراطوری دست
 و پنجه نرم کرده و در غالب معارك مانند نبرد تنگه بازیان و رزم کفری
 فاتح و بر دشمن غالب بوده است . (تاریخ سلیمانیه)

مخالفتین به هدف اجابت نرسیده و باردلان مراجعت کردند ولی محمدزمان
بیک و پسرانش و دو نفر از بنی اعمام ایشان از بیم سلطوت امان الله خانی
منکر مراجعت بستند چ شده بدارالدوله کرمانشاهان رفته و بخند متگذاری
شاهزاده محمد علی میرزا مشغول آمدند و شش - هفت ماه در آن دیار
روزگار میگذرانیدند .

بالاخره چون حرکت ایشان مخالف رای بیضا ضیای والی بود باشاره
وایمای او شاهزاده آزاده چهار نفر را از آنها از حایه بصر عاری و بسوی
آن امیر باتدبیر راهی فرمودند . خود والی هم دیگران را گرفته پس از
اخذ جریعه و ضبط اموال در کنج فلاکتشان مخفی داشت ؛ خلاصه
بعد از فراغ از مهم آنها سالی چند باز متکی و ساده امارت بوده و امر
حکمرانرا میگذرانیدند تا در سنه ۱۲۳۴ محمد حسن خان ولد ارشدش
باغرای مفسدین خیانت پیشه و فترای مجرمین خیانت اندیشه فسانه های
خام و ترانه های بی سر انجام پیشنهاد نماده و خصومت بنیاد کردند ،
و با جمعی از اجامر و اوباش ولایت در شب تار فرار و پناه بشاهزاده
کامکار که در قرب اردلان استقرار داشتند بردند اما محمد علی میرزا
چندان میلانی بدو ننموده از آنجا هم رویگردان شد و در کوه و بیابان
لرستان و عربستان بنای خود سری گذاشته و دست تطاول بهمال سکنه
آن سرحد و سامان دراز کردند و نیز با یکی از مشایخ عرب طرح
مجادله انداخته و بروی غالب آمد و میر عرب را مقتول و اکثر از معاریف
آنحدود را اسیر و مغلول نمودند .

محمد حسن خان مدتی را بدین و تیره گذرانیده ، عاقبت بولایت
اردلان روی نموده و بنای دست درازی گذاشتند و همت بر قاع و قمع

عشایر و ایلات کردستان گماشتند؛ این معنی عاقبت برای جهان آرای امان الله خان شاق آمده، تادیب سرکشانرا در ضمیر منیر گذرانیدند، پس جمعیتی از سواره و سرباز فراهم آورده بجهت اصلاح رو بسرحد آوردند.

و نیز خان احمد خان داماد و ان عم خود را که بانفاق میرزا عبدالله وزیر خلف حاج میرزا احمد مامور سرکوهی فتحعلی سلطان بانه ای بودند (۱) طلبیده و محمد آقای جد مؤلفه را بسررداری جمعیتی از شیر دلان اردلان مامور و روانه باوگ بانه نمودند.

همینکه این خبر وحشت اثر گوشزد محمد حسن خان و کان او میشود چاره کار را در آن می بیند که از بیراهه متوجه سنج شده و آنچه از باز ماندگان سپاه نصرت پناه در شهر است بقتل آورده و ولایت را هم چاپیده راه کریمش گیرند. هنگام عصر این خبر بولایت رسیده، مرحوم ابوالحسن بیگ والد مؤلفه که بسمت ریشفیدی حبیبقلی خان والی زاده بامر نیابت میرداختند، در رسم قلمه داری اهتمام تمام بعمل آورده بحفظ برج و باروی شهر متکوشودند. جناب محمد حسن خان نیز بعد از مصلحتهای چند صلاح در حمله بسنندج ندیده فسخ عزیمت نمودند؛ پس رای ایشان بدین گونه قرار گرفت که یکباره دست از جان شسته علاج کار را حواله بجدال و دم تیغ آبدار نمایند. بهمین عزم بمقامه پدر قدم نهاده، در محل روانه در موضعی که موسوم

(۱) فتحعلی سلطان که حکومت بانه را حق خود میدانست از چندی قبل بیانه تاخته و احمد سلطان را که بامر امان الله خان حکمران آنجا بود مقتول نموده و باز را تصرف شده بود.

به «گوم و شتر» است در سرحد ماهیدشت و کردستان اردلان تلاقی
 یلان جان ستان دست داده و طرفین امر رزمرا مستعد و آماده گشتند؛
 نواب والی بنا بمیل پدر و فرزندی که مبادا و هنی که منافی رای او باشد
 روی دهد هنگام مقابله دوسه مرتبه جناب قطب الاقطاب ملا عباس شیخ
 الا-لام را با کلام ملك اعلام بشفاعت فرستاده و راه صدق و صواب را
 بدو نمودند؛ چون بمقاد: «اذا جاء اجلهم لا يستخرون ساعه ولا
 يستقدمون» و بمصداق: «اذا جاء القضاء عمی البصر» کو کب عمرو اقبال
 او را هنگام افول و زوال رسیده بود شفاعت کلام مجید و نصایح شیخ
 الا-لامی با اینکه حقوق استادی نیز بر کردن او داشتند و مدت‌ها به
 تریب خط او اوقات شریف را صرف نموده بودند، مفید نیامده و
 کار بجدا و قتال انجامید.

دوساعت در بین پدر و فرزند نایره جنگ مشتمل و رشته حیات اکثر
 از اعزه و اعیان کردستان بمقراض اجل گسیخته و شیرازه کار مخالفین
 والی بکلی از هم ریخت و جمعی از جوانان نامی مانند میرزا عبدالله
 و ذیر (۱) و محمد علی سلطان بنی اردلان، و آقا حسین برادر محمد

(۱) - خانواده وزیری که اینک مقتدرترین و ثروتمندترین خانوادهای
 مستدجند، از زمان خان احمد خان ثالث بن سبجان وردی خان یمنی
 از حدود ۲۰۰ سال قبل در اردلان شهرتی بهم رسانیده و مقام وزارت را
 داشته‌اند، اعلی جد این خانواده خواجه محمد یوسف سوره دزمی
 میباشد (در کردستان سینه محترمین و بازرگانان را سابقاً خواجه
 می‌گفتند و اکنون نیز در برخی از مناطق اورا بان این عنوان معول است)
 نخستین کسیکه از این دودمان بمقام وزارت رسید میرزا عبدالله اول *

مراد بیگ داروغه و میرزا باقر فرزند میرزا لطف الله و غیرهم در میدان بضر کاوله جان ستان و ناوک دلدوز سنان مقتول و گروهی از مقتولین هم مثل میرزا عبدالکریم معتمد و اسماعیل بیگ برادرش و میرزا عبدالرحمن و میرزا فرج الله ولد میرزا احمد و میرزا لطف الله فرزند میرزا عبدالله و میرزا فضل الله ولد میرزا علی وزیر مجروح و در خاک افتادند .

در عین کرب و نوب خانی که نو باوه گلشن جوانی بود بزخم کاوله از پای درآمده و بخاک ندامت افتادند . محمد صادق خان ولد دیگر امان الله خان هم جراحت سنان برداشته و مجروح آمدند . اکثر از سپاه محمد حسن خان هم مقتول و اسیر گشته و بقیه بکوه و بیابان سر نهاده و کربختند . والی بجرم خیانت سران سپاه محمد حسن خان را نیز بچالادان بهرام صولت سپرده ، از پای درآوردند ؛ از آن جمله عباس میرزا بیگ ولد منوچهر بیگ سقزی و سیحان وردی بیگ ولد محمد حسین بیگ و غیرهم بودند .
مقارن این فتح عظیم اگرچه بر ضمیر منیر والی بعلمت جراحت امیرزادگان اعظم محمد صادق خان و محمد حسن خان خوش نمی آمد ، خبر فتح بانه و شکست و فراز فتحعلی سلطان و غارت و تاراج آن

خداست ؛ از وزرای مشهور این خانواده : میرزا عبدالله اول ، میرزا احمد وزیر ، میرزا عبدالله دوم ، میرزا فرج الله وزیر ، میرزا جمعه وزیر و میرزا محمد رضای وزیر را باید نام برد .

از پسران میرزا محمد رضای وزیر نیز مشیر دیوان و سپس آصف اعظم صاحب قدرت و نفوذ بوده اند .

سرحد و سامان بر پیشگاه عالی معروض آمده ، محمدآقا را در ازای این خدمت نمایان بعطای یکثوب جبه ترمه ملبوس مخصوص و یک قبضه شمشیر دیان بین الاقران سرافراز و ممتاز فرمودند و مدتی او را بانتظام امور آن سرحد و سامان که داشتند و خود با مجروحین وارد بستندج کردیدند .

پس از ورود حکماء و جراحان را بمداوا و معالجه محمد حسن خان طلبیده حتی فیلدوس نام جراح انگلیزی را که در تبریز بخدمت گذاری نائب السلطنه عباس میرزا کمر بسته بود بستندج آورد . ولی از آنجا که آن کلین کار از فوت و جوانی را اجل موعود فرا رسیده بود مداوا مفید نیامده و بعد از مدتی بیست و دو روز در سن ۲۲ سالگی مرغ زو حش بیوی قصر چنان بال فشان آمد بمؤلفه .

دریغا از آن میر رستم سیر ، از آن زور بازوی و فرو هنر !

دریغا از آن غیرت مهر و ملامت دگر پوشی بود در مضر جام

از آئین چرخ فیونگر فوس که از کین ربودش بکاه جاوس

دلی نیست از این غم نبالدجوید بلی رسم ماتم چنانش سزید

نواب والی را بسبب این مصیبت عظمی خطبی در دماغ بهمرسیده

و نایره سودا در سویدای سینه مشتعل گردید چنانکه تا هنگام رحلت

از دار دنیا بهمان ناخوشی دچار و مبتلا بودند .

چون این خبر بمسعود شاه قاجار افتاد از آنجا که مرحوم محمد

حسن خان باواع قابلیت و استعداد آراسته و باقسام مردی و مردی

پیراسته بودند مایه تأسف و تالم خاطر فراهم آمده و زیاده از حد بیان

بر فوت آن نوجوان متحسر شدند بطوریکه بوسیله محمدآقای جد مؤلفه

(که بعد از دوسه ماهی از این واقعه گذشته حسب الامر والی والا شان
بسفارت دارالخلافه تهران مامور بودند) نسبت به حرکت ناملایم والی
امان الله خان اظهار نفرت کرده و بر جوانی آنسرو جویبار کاروانی
افسوس خورزند .

بعد از ایامی چند فتحعلی سلطان مزور که سابقاً گزارش فرار او را
ایمانی رفت بعد از آذربایجان رفته و در آنجا بوسیله سپاهیان نایب السلطنه
شاهزاده عباس میرزا گرفتار و بسلسله عمل خویش پای بست آمده
محبوب گماشتگان مریخ صولت روانه کردستان شد ؛ و پس از اینکه
دوسه ماهی در خانه اسمعیل آقای عم والد مؤلفه محبوس بود بمقادیر السن
با السن والجر و ج قضاوت او را بیکی از اولاد ذکور احمد سلطان مغفور
سپرده ، در میدان جلو دروازه دارالایاله بجزای خون پدر بضر بختنجرش
سینه و خنجر از هم دریدند .

در سال بعد از این واقعات که جناب امان الله خان در تهران تشریف
داشتند از طرف اعلیحضرت قاجار یکی از بنات حمیده صفات پادشاهی
که در برج کامگاری اختری تابنده و در درج شهرریاری گوهری رخشنده
و مسماء بعثن جهان بودند با میرزاده نامدار خسرو خان ، که ولیعهد
پدر و گرامی تراز جان در بود عایت رفته و بصهریت پادشاه سرافراز
فرمودند .

و بعد از مراجعت مدت یکسال بتدارك امر خیر گذرانیده و پس از فیصل
مهمات با اشراف و اعظم ولایت و جمعی از خوانین حرم و خاتونان
خانم همشیره والی و دوسه تن از ازواج امرا عازم طهران شده و در
آنجاى مدت یکماه بامر سور و سرور مشغول گشتند . در این عروسی

مبلغ یکصد هزار تومان صرف اسباب و آلات و مایحتاج امر خیر شده ،
از آن جمله چهل هزار تومان بابت زینت و زیور و جواهر آن خدیوه
قلمداد گردید ؛ مرحوم والد که خود در آن اوقات حاضر و ناظر بود و
فرد شیرینی و مصارف را مطالعه نموده اظهار میداشتند که ده خروار نقل
علاوه قند و نبات سفید و سایر تنقلات صرف شده بود ، باقی را بدین
قیاس باید گرفت . توصیفات آن عیش الی حال تحریر که زیاده از بیست
و هفت سال میشود در جمیع نقاط ایران باقی است ، آری ، فرد ؛
داستانی است که بر هر سر بازاری هست .

پس از ورود بستندج هم چند شب و روز را باز بعیش و عشرت
گذرانیده و بزمی برپای کردند که در آن زهره قوال بود و مه رقاص .
از این وصلت اکنون سه نفر اولاد ذکور که عبارت از : رضاقلی خان
والی و غلامشاه خان و خان احمد خان اند بهم رسیده . اولاد اناث نیز
سه نفر بودند ، رشیده آنها خانم خاها (۱) است که همخواه اردشیر
میرزا برادر سلیمی محمد شاه قاجار میباشد ، دیگری مسماة بهادله
سلطان و ملقب به « خانم » است که زوجه حسین خان فرما فرمای
شیرازند ؛ کوچکتر دختران هم که « آغه خانم » نام دارد هنوز باکره
و در سایه رأفت برادر میباشد ، خدای بقایشان دهد . دو سال بعد از
عیش کبری . چون اکبراد سلیمانیه و شهرزور و طوائف جاف که در سرحد
کردستان سنه علف چرانی میکردند با از گلیم خود فراتر نهاده بودند
مراتب بر طبع عالی والی منافی آمده بر کوهی آنان عزیمت نمود و
ایل و عشایر جاف را بکلی چاپیده ، اکثر محترمین ایشانرا طعمه شمشیر

آبدار گردانید و در این محاربه زیاده از پنجاه هزار تومان غنیمت سپاه نصرت نشان امان الله خان شده که روانه اوطان خویش ساختند . از اینجا والی بنفس نفیس با دبدبه نامداری از مریوان و شهرزور گذشته وارد سلیمانیه که مکان فرمانروائی پاشایان بابان است شد .

محمود پاشای حاکم آندیار چند روز قبل از ورود والی با عمله و اتباع و اعزه و اعیان شهری و بازاری شهر را تخلیه و کوچیده بودند ، بنا بر این بقایای مال و اموال ایشان که در شبستان و مکانهای مستحکم پنهان شده بود غنیمت سپاه ظاهر پناه شده و پس از دو روز بعله حرارت هوا و ناگواری آب و بروز وبا در لشکریان که موجب اتلاف زیاده از دوسه هزار نفر گشته بود از خاک بابان مراجعت نمودند . ولد بیگ جاف را هم که یکی از اعظام اکراد و آنسفرتنیه وی منظور نظر آمده بود بعد از دستگیری بشهر (سندج) آورده ، و رستم بیگ و حبیب بیگ نامان ولدانش را نیز در قلعه قصلان محبوس نمودند .

اولاد ولد بیگ عاقبت فرصتی یافته از محبس رها و وادی فرار در پیش گرفتند ؛ خود ولد بیگ هم پس از مدت یکسال مشمول عنایات آمده ، یکی از بنات مخدراتش را که الحق در آسمان و جاهت و عفاف ماهی تابان است به همسری امیر زاده کامکار «حسینقلی خان» سر بلند داشته و خود او را با نیل مرام به میان ایل و طایفه روانه فرمودند

در حدود سال ۱۲۳۷ والی امان الله خان بزرگ، مبتلا بسوء مزاج گردیده و بعد از سه چهار سال در اول زمستان سنه ۱۲۴۰ بناخوشی کید در گذشت «انا لله وانا الیه راجعون» ؛ و بعد از مراسم عزرا چون هنگام زمستان بود نمش او را در تالار خلوت گذاشته و قاریان را بتلاوت

قرآن مأمور نمودند تا اینکه پس از ایام نوروز بآمین و تجملی که خسروانرا زبید جسدشرا برداشته و در جوار مرقد ولات عظیم الشان اردلان دفن نمودند .

مرحوم امان الله خان بزرگ در عهد دولت و ایام حیات خود حکومت جوانرود و ایل جافرا بمحمد صادق خان که بحسب سن ولد ارشد آنحضرت بود داده و زمام مهمام افند آباد و چار دولی (۱) را نیز بکف کفایت و قبضه درایت حسینیقلی خان نهادند .

از جمله بناهای رفیع و عمارات بدیمه ای که از آن خدیو کسری شمار باقی و یادگار است : عمارت اندرونی است که یکی از فضا های دلگشای آن موسوم بگلستان و خاوت بیرونی که مشتمل است بر تالار و بیوتات و کلاه فرنگی و قصور عالی که با خورنق بهرام لاف از همسری میزنند .

(۱) - چرداوری (Cerdawri) از بلوکات شرقی کردستان است که از جانب مشرق باراضی همدان اتصال دارد ؛ مردم این ناحیه همه گوران و کرد زبانند . از سرداران مشهور و شجاع این بلوک باقی خان شهرت فوق العاده دارد ؛ وی در بهبوجه جنگ بین الملل اول در برابر پیشرفت نیروهای روسیه تزاری مقاومت سختی بخرج داده و بر آنها تلفات سنگین وارد نمود . این شخص عاقبت در جنگی که با قوای پرم خاب نبود ، پس از اینکه حریف ارمنی خود را بقتل رسانید بر اثر بهاران شدید توپخانه شکست خورده ، قلعه و عمارت خود را در سولچه آتش زد و خود نیز مقتول گردید .

تالار دلکشا نیز از بناهای آن امیر کشور گشای است (۱) که در جمیع عالم بخوبی سمر آمده، دیگر عمارت خسرویه و مسجد دارالاحسان (۲) است که با مسجد الاقصی برابر و با بیت المعمور همسر است؛ همچنین از محدثات آنحضرت عمارت جنب دارالاحسان و عمارت سرهنگ خانی و میدان دم دروازه دارالایاله میباشد و بازار بکه در خارج قلعه شهر واقع است و نیز عمارت و باغ خسروآباد (۳) از آثار امان الله خان بزرگ است که سلسیل حالات از آب روان و روضه ارم طراوت از چمن و خیابانش

(۱) - تالار دلکش را شریف الدوله حکومت جابر دوره قاجاریه (۱۳۳۷-۱۳۴۰) که در سنه به شریف قصاب اشتها داشت خراب نمود. برخی از اطاقها و بقایای عمارت گلستان و دیوانخانه ارك هم که بوسیله نقاشان زیر دست باتصویر رنگی ولایه و مشاعر اردلان تزیین و منقش شده بود در اواخر سلطنت رضا شاه بدستور سرلشکر مقدم خراب گردید و بقیه حجاریها و نقوش آنرا نیز سرتیب هوشمند نابود و محو نمود.

(۲) - مسجد دارالاحسان که از شاهکارهای فن معماری و کاشی سازی محسوب و از برجسته ترین آثار امان الله خان بزرگ است جامع شهر سنندج بوده و دارای موقوفات معتنا بی است.

(۳) - این عمارت زیبا که روزی کاخ تابستانی امان الله خان ناکام بوده، در غرب سنندج و در وسط باغی به همین نام باقی مانده و با وجودیکه از آثار اواخر قرن هیجدهم بشمار میرود هنوز هم از نظر زیبایی و رموز کج بری و اسلوب ساختمانی با نیکوترین آثار قرن بیستم لاف همسری میزند؛ اما متأسفانه بر اثر لایقندی و تعدد صاحبان فعلی و عدم توجه و تعمیر اینک رو بر زوال و دستخوش اضمحلال است.

وام کرده ، گویا بهشتی است در زمین که یانی خسرو آبادش نام کرده .
چمن کانی شفا که در جبال آویدر واقع گردیده ؛ و باغ وقصر حسن
آباد که در تپه جنب آبادی اتفاق افتاده ؛ و قلعه و عمارات و بازار قسلان
نیز همه از بنا های او میباشند . خلاصه این صفحه کنجایش تحریر و بیان
بناهای مینو نشان آن والی ستوده ارکانرا ندارد ؛ ناچار بدین چند فقره
اکتفا رفت .

عاقبت چون اجل موعودش رسید و ندای ارجعی الی ربك از هانف
غیث کوشزد گردید نه بفزونی و نه بکثرت دولت و شوکت و استعداد
چاره کار را نتوانست نمود ، پس بسوی عدم یال و پر کشود . آری :
« یوم لا ینفع مال ولا ینون الا من اتى الله بقلب سلیم »

خسروخان ثالث

چون امان الله خان بزرگ بسوی جنان رخت بر بست ، خسروخان پسرش که در حالت حیات پدر هم بصیغه نیابت برمسند عهد تکیه ور بود بجای وی نشست و قرین جاه و جلال بمسند امارت پدر نزول اجلال فرمودند .

در اوایل تابستان این سال درحینیکه خسروخان بهمراهی پردگی تنق جاه و جلال اعنی شاهزاده بیهمال «حسن جهان خانم» که حامله بود بقصد ملاقات و زیارت اعلیحضرت قاجار که بمادت معهود درچمن سلطانیه نزول فرموده بودند شتافته شاهزاده آزاده وضع حمل نموده ، از وی پسری بوجود آمد که بنام نامی واسم سالی مرحوم امان الله خان به «امان الله» اش موسوم فرموده ، ملقب بغلامشاه آمد . میرزا مرتضی قلی مخلص ولد مرحوم میرزا عبدالکریم که صاحب طبع سلیم و سلیقه مستقیم بود وحضرت خسرو بنا بهرحمت ایشانرا میرزای رفیق مینامیدند در تاریخ جلوس خسروی دو سه بیتی بنظم آورده که چون خالی از امتیازی نبود بمناسبت ثبت افتاد ، قطعه :

«شبی در وادی فکرت فتاده زبهر مصرعی اندر تک و دو»

«بی تاریخ سال فوت والی هم از بهر جلوس والی نو»

«خردگفتا که درملک ابالت امان الله شد و بنشست خسرو»

(پس از مراجعت از سفر خیریت اثر، خسروخان ثالث ابواب خزاین و صندوقخانه والی مرحوم را که افزون از بیست کرور نقدینه داشت گشاده و خاص و عام ولایت را هرکس بقراخور رتبه و جاه نصیبی داد و بطوری اهالی ولایت از حسن نیت وصفای طینت آنحضرت شاگرد آمده و راضی شدند

که در عهد و اوان هیچک از ولای ماضی دیده نشده و کوش نشنیده. ادنی و اعلی بوجدش سرور و بهضرتش پیور شده، از دل و جان کردن بقلاوه اطاعتش نهادند و خدمتشرا آماده شدند، مگر دونفر از سلاطین اورامان، «حیدر سلطان» و «محمد سلطان» که بعلت کثرت آتشخانه و شوکت و بسبب سستی رای و سفاقت سر از ربه اطاعت کشیده، باستظهار سنگلاخ و کوهستانات اورامان علم بغی و فساد افراخته و بامر مخالفت پرداختند.

هرچند از مصدر امارت تعلیقه های مرحمت آمیز باستمالات ایشان صادر میشد مفید نیامده، و بغار پندارشان بکاخ دماغ راه یافته، روی از ولینعمت برتافتند. تا اینکه خسرو والا کهر حرکت خود را بجهت تنبیه سرکشان دون مرتبه ضروری دانسته، محمدخان سرهنک را که برادر صلی و بطنی آنحضرت بود با-واره و نظام اردلان بتنبیه و تأدیب ایشان مأمور فرمودند.

مخالفین بعد از استماع این معنی کوههای محکم را مأمین خویش ساخته باستحکام سنگر و آرامتن اسباب شور و شرو جمع نمودن تفکچیان کینه ور پرداختند.

بعد از رسیدن سرهنک قشون ظفر نمون در نیم فرسخی سنگرایشان قرار گرفته و دوسه روزی باستراحت نشستند، پس در صباحی که صبح دولت معاندین را هنگام شام و کوکب اقبال مخالفین را اوقات ظلام رسیده بود غلباً از رخنه های سنگر بسهام کلواه بنای شور و شر را گذاشته؛ نمکانه جنگ را بانداختن توپ و تفنگ گرم کردند. جناب خان سرهنک که در پیشه بلی پانک و در دریای پر دلی نهنگی بود

با وجود صغر سن وعدم تجربت رزم را بزم پنداشته ، مردانه سوار و سپاه خویشرا مأمور کارزار فرمودند .

چون جنگ میدان امکان نداشت ، طرفین بانداختن گلوله مشغول شده ، قلیلی از جانین که از آنجمله آقا جعفر بنی اردلان بود مقتول آمدند . از غرش تفنگ و نعره تفنگ چی لرزه درازگان هفت سما افتاده ولی چون مقر مخالفین تیغه کوه ، و دامن جبال موضع توقف لشکر نصرت شکوه بود چندان کاری پیش نمیرفت .

بالاخره شیر دلان اردلان دامن پای بکمر زده رو بسنکر آتوم بی بصر شتافتند ، و در این اثنا حقوق نمک انگشت بر بصیرت مخالفین نهاده : حیدر سلطان که رأس و رئیس آن فرقه بیسامان و مایه شورشهای نمایان بود بدون جهت از فراز کوه میل نشیب کرده ، با کوس و تقاره و تفنگچیان خویش بکنار آبی که در دامن کوه قرار داشت فرود آمدند ؛ مردان عرصه جنگ از نواك تیر و تفنگ نیاندیشیده بر آن بد نمک حمله ور گردیده و همچون حلقه انگشتی در میانش گرفتند و اکثری از اتباع او را اسیر و دستگیر کرده ، و اغلبی از آنان را طعمه شمشیر نمودند . سلطان بعلاج درد بیدرمان خود را بمیان آب انداخته پنهان ساخت ، لکن جمعی از یلان سنج داخل آب شده بزخم گلوله اش از پای در آوردند و از میان آب بآتش دوزخش فرستادند .

از این سوی نیز جعفر سلطان آجودان باغی با عده بسنکر محمد سلطان تاخته ، با اینکه گلوله مانند تگرگ بر تارك آدمی می بارید ، از مرگ نیاندیشیده با حملات مردانه امکان را از لوٹ وجود او پاک و سراکشی از مخالفین را به خاک مذلت افکندند ؛ سلطان را از مشاهده

حال چاره جز فرار بنظر نرسیده راه گریز نبود و خود را بشهر زور
 رسانید. جمعی از مردم بابان هم که بکرمک و امداد ایشان آمده بودند
 از مشاهده این فتوحات عظیم ملول گشته، روی بگریز نهادند و جمعی
 سلطان مزبور هم دم در بند را بایشان گرفته و عرصه زندگي را بر آنها
 تنگ نمود ولی جمعی از اغاظم سنج مانند میرزا عبدالکریم معتمد
 میرزا هدایت الله امین، امان الله بیک وکیل که آن اوقات یوزباشی
 بود و محمد آقای ناظر و محمد سلطان حاکم سقز صلاح را در استخلاص
 بابانیان دیده، و امر بکشایش در بند رفت. ^{در این وقت}
 خان سركه بعد از این فتح نمایان با غنایم و اسرای فراوان بسنندج
 برگشته و وارد هزار گونه تحسین و آفرین آمده پیش هریک از غازیان
 سیاه بنوعی از اشفاقات خسروانه ممتاز و جعفر سلطان نیز بقطای نشان
 مرصع بین الاقران ممتاز آمده. ^{در این وقت}
 سرکارش چندان عیشرا طالب لذت و نجوی را زاعب بودند که
 با آواز بزمش داستان بهرام متروک و فراموش آمده و خضرش بجمعه
 کمالات انسانی بوده، در طراوت و صفای یوسف ثانی بشمار آمده و
 خسرو ثالث در اقسام خطوط خط نسخ بر دفتر اعتادان سابق کشیده
 و در انواع انشا منشیان لایق تلفیق گردیده، از حدیث ختامه اش
 اولوی آبدار چکیدی و از عمان خطرش گوهر شاهانوار ترا ویدی، با
 جود و سخاوت قصه حاتمی فسانه، با کمال عدالتش آواز مکتروی ترانه،
 در عهد دولتش آهوا از بهشتان شیرین میکیدم و در زمان مکتبش باز
 کیک را در سایه امان خود کشیده، خلاصه در روزگار امارت خسروی
 نانی از جوهر مستم نمانده و چوب محصل ضرورت شمع مرغ و عنقاو قصه

اکسیر و کیمیا بهم رسانید ، مگر در اوایل فرمانروایش که بسبب عدم تجربه ، از آنجمله جد و والد و امام مولفه را بی صدور جرمی امر بجس و قید فرموده ، با انواع بد سلوکی و بی التفاتی از ایشان ۳۰۰۰۰ تومان بصفه جریمه اخذ فرمود تا اینکه عاقبت بر حضرتش فسانه ارباب غرض معلوم شده ، هر یکرا بحضور طلبیده و مخلع بخلعت فاخره و سرافراز بمنصب عالیه فرمودند)

با برادران نیز بنای بی مرحمتی نهاده ، هر یکرا بنوعی آزار فرمود بطوریکه جمله درکنج مذلت استقرار یافتند من جمله عباسقلی خان را که پس از فوت پدر بمنصب نیابت مفتخر فرموده بودند بعد از مدت قلیل معزول و مقید و محبوس نموده ، والدہ ایشانرا با انواع سیاستهاییکه لایق شان و شیوه خسروی نبود مبتلا ساختند و باخذ اموالشان پرداختند ؛ و حسینقلی خانرا که سابقاً در زمان حیات پدر بامارت اسفند آباد مأمور بود با اینکه بخدمت شتافته و مراسم اطاعت و اقیاد را بعمل آورده بود ، پس از یکسال معزول داشته و حکومت آندیار را به بابا خان مراغه ای تفویض نمودند . آن بیچاره هم چون مدعی را بزرگ دید در نیم شبی آنچه تقدینه داشت جمع آورده باضمام کلام الله مجید بخدمت خسرو خان برده ، اظهار داشت که : آنچه دقتنه و مایه سرورستیه من است همین است ، بردار و بجلادم بسیار و زنجیر عتابم بگردن مگذار . و بدینوسیله جانی در برد تا عاقبت بواسطه اختلالی که در امر جد و والد فرمودند (و پس از این بشکارش آن ایما میرود) اورا مجدداً بحکومت اسفند آباد و وکالت کردستان سرافراز فرمودند .

محمد صادق خان نیز پس از فوت امان الله خان والی شهر آمده که در

اطاعت برادر را بر میان بست ولی پس از یکسال بنای سرکشی نهادند و
 خسروخان بطایف الحیل بولایتش آورده بعد از اخذ ضبط مال و اسباب
 در بالاخانه جنب تالار خسروانی دو سه سال بی محبوسش داشتند تا
 اینکه بعد ها بواسطت خانمها مرخص و مجدداً بحکومت جوارورد
 سرافراز آمد
 مدت نه سال بدین و تیرم در نهایت استقلال بسر برده و خاری از
 کلشن عهدش بدامن کلجینی نخلید و ازباده دورانش به ذاق گوشه نشینی
 تلخ نگردید ؛ مگر از تقدیرات ارلی در ایام دولتش در سنه ۱۲۴۶ در
 اول بهار ناخوشی طاعون اعاذن الله منه باردلان سرایت کرده ، زیاده
 از هشت نه هزار نفر تلف شدند ؛ از اعظام و اعیان الله وردی خان ولد
 نظیرعلی خان و غلیمراد سلطان ولد او با چند نقره اقوام و همچنین جمعی
 سلطان آجودان باشی ابن عم والد حقیر که در پیشه یلی غرنده شیری
 بود شربت شهادت چشیدند . عموم افراد ولایت هم از بیم ناخوشی رو
 بکوه و بیابان نهادند ، در پناه رحمت ایزد منان قرار گرفتند و پس از مده
 سه ماه یعنی در اوایل شهر محرم سنه ۱۲۴۷ زلزلان رحمت ایزد منان متظلمی
 شراره طاعون شده ، و باز ماندگان بازار رو بولایت نهادند و عیال
 در حینیکه از طرف دولت روسیه بقسوج بشر دازی مأمور و گنجیر
 ایرانرا منظور داشتند و پس از تلاش چند ولایتی او شرحد آذربایجان را
 تسخیر نمودند ؛ اکبر بیگ ولد محمد زمان بیگ (وکیل) با چند تنی
 از اقوام واقارب مصلحت خود را در آن دیدند که بلسکر روسیه ملحق
 شوند و حقیقتی خان و الزاده را که از حکومت افتند آباد معزول
 بود ، خواستند با خود متفق نمایند معالدین او نیز فوراً کیفیت واقعه را

بوالی عرض کردند . و از آنجا که نسبت نقود و دینیه بخانواده حقیره داده و جناب حسینقلی خان نیز والد را خواهرزاده بود از نواب والی ایمانی رفت که والد را هم داخل داستان کنند تا بدان بهانه آنچه دینیه دارند گرفته و ضمیمه خزاین گردانند ، و بدین قصد حسینقلی خان را بوعده حکومت اسفند آباد مأمور نمودند . وی نیز که هنوز سرد و گرم روزگار ندیده و تلخ و شوری دهر نا پایدار را نبچشیده ، بپوای حکمرانی چشم از حقوق خالویی پوشیده و بالاخره پس از کنکاش مرحوم والد را هم ببهانه مرض یکی از بنی اعمام دعوت کرده و کسان والی را پشت در قرارداد ، ابواب فسانه و فسون را بروی ایشان گشاده ، قریب دو ساعت مجلس شوری آراستند ، و بالاخره آنچه مقتضی هوای نفس بود بروز داده برخواستند .

دزفردای آن شب که کیفیت ماجری مسموع رای والی والا شد امر بحبس و قید محمد بیك و مصطفی بیك اولاد فتحعلی بیك و کیل و اکبر بیك که مصدر این امر بود و سلطان ولد نظرعلی بیك و ابوالحسن بیك والد مؤلفه و دیگر اعمام و بنی اعمام شده کلا بسلسله جفا مسلسل آمدند و محبوس گشتند . و پس از قلیل مدتی پسران فتحعلی بیك و سلطان را در قلعه قیلان مقتول ساختند ؛ اکبر نیز بهزار فسانه جانی بدر بردند .

والد و اعمام مؤلفه را هم بسبب بیجرمی از قید آزاد و بانواع مراحمشان دلشاد فرمودند و طرح مواسلت را بمصاحبت کمینه انداختند و عاقبت بطریق مجلل داخل حرم جلال آمدند .

ولی داستان کشتن مقتولین مایه توهم و توحش سایر بازماندگان سلسله ایشان شده ، امان الله بیك فرزند کوچکتر فتحعلی بیك و علیمحمد بیك ولد احمد بیك و سایر برگزیدگان اقارب ایشان که اقلاده نفری

میشدند یکباره روی بر تافته و بدربار طهران پناه بردند؛ خسرو خان نیز میرزا فرج الله وزیر را که خالوش بود بدفع مفسده آنها روانه دربار فتحعلیشاه قاجار نموده، شاید گریختگانرا آورده و بارکات دولش فتوری نرسد. اما از آنجا که ایشان یکی از بانوان حرمسرای پادشاهی را که ملقب به تاج الدوله بود واسطه امر خود کرده و کمر ملازمت شاهزاده سیف الدوله را بسته بودند، اصرار وزیر در ضمیر منیر خدیو نقش پذیر نیامده حضرات را بشاهزاده سیف الدوله واگذار و روانه اصفهان نمودند تا اینکه در سال قبل از ناخوشی طاعون سنه ۱۲۴۵ که موکب پادشاه در همدان بودند آنانرا مقیود و مغلول داشته و بخسروخان تسلیم نمودند ولی اکرم بیک در لباس فقرو درویشی جانی دربرده و سایرین در گوشه تنگدلی منزوی آمدند تا در انبای ناخوشی و خالی شدن ولایت حسب الاستدعای میرزا فرج الله وزیر و میرزا هدایت الله امین علی محمد بیک هم مرخص و بقریه بلبان آباد (۱) که از دهات ایلاق است رفتند و در آنجا با قوام خود اشاره نموده و سیله فرار را خواستار شدند ولی بر اثر تدبیر و شجاعت میرزا جعفر ولد میرزا هدایت الله که در آن قرب وجوار استقرار داشتند قصد ایشان نقش بر آب گردید.

در اواخر شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۲۴۹ آن نور حذقه حشمت و شوکت را
بمخاد : هذا كوجدنا آباننا چون بدرد مرض جگر دچار آمده ، و بعلت
غلبه سودا بمعالجه و مدارا نپرداخت آنآ فانا مرضش در تزايد میبود و
کمینه که با آنحضرت شرف همبستری داشتیم و بمصاحبت روز و شب و
وزارت اندرون سر بلند بودم مدت دو ماه بعلة بیمار داری و پرستاری
خواب راحتیم چشم آشنا نشدی ، عاقبت ، ع : آمد ب سرم آنچه از آن میترسیدم
در فاصله مرض آن خدیو باز ناخوشی طاعون (نعوذ بالله من غضب الله)
عود کرده ، بلا تامل اهلالی شهر بخارج کوچیدند ، ولی الحمد لله
رب العالمین شدت ننوده و زیاده از سه چهار تنی فوت نشدند .
فاما سوء مزاج والی جوان شدت بهم رسانیده . معالجه پذیر نیامد
تا در یوم پنجشنبه دویم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۵۰ مرغ روح بر فتوحش
با هزار حسرت و ناکامی سوی روضه رضوان شتافت . لمؤلفه :

تنی نبود نیچند زین ستم چون موی در آتش
دلی نبود تنالد زین الم چون رعد در پیدا
از این غم زبید ایدر تادم یوم النشور آید

بوء همدوش ماتم در چرخ چارمین عیسی
از این واقعه ایداب الم بر روی خلق عالم کشاد و همهمه شور و شیون
بفالت هفتم فتاده ، ولوله پردکیان کوش افلاکی را کر و غلغله حیلکیان
رخه در ارکان چرخ اخضر افکده ؛ روزی چند برسوم تعزیه داریش
پرداختند و علم مصیبتش را ایلمی دور و دراز افراختند :

ندانم دو چشم زغم چون بگرید ؟ سزد بر جوانیش گر خون بگرید ! (۱)

(۱) - این دو رباعی نیز نمونه ای از تاثرات قلبی مستوره اند : #

بعد از فوت خسروخان (۱) اعلای ولایت اردلان بسبب قدمت خدمت
و حسن نیت متفق الکلمه شده امیر زاده کامکار رضا قلیخان را که
خلف ارشاد آنحضرت بود در سن یازده سالگی بمقام حکمرانی و ایالت
برداشتند. ولی بمجرد استماع خبر مرگ مرحوم خسروخان، اردشیر
میرزا برادر محمد میرزا و پسر عباس میرزای مرحوم هوای استیلا
کردستان را نموده و آشکرو سپاه خویش را جمع آورده از گروس که مقر

* کارم همه ناله است و شیون بی تو آما چکه بالا شده تن بی تو!
جانا بصفای دوستی در چشمم عالم ماند بچشم سوزن بی تو!

خویم همه شورش است و مانم بی تو بنیاد مرا کند زبن غم بی تو!
بی روی توام نظرسوی گلشن نه چون ساحت گلخن است عالم بی تو!
خین چاپ کتاب هم سه مثنوی کردی از مستوره در دسترس نگارنده قرار
گرفت که از سوز دل و هاسبکی بسیار شیوا در رثاء خسروخان ثالث
(ناکام) سروده شده این افعار مؤبد نظر اینجانب در مورد سبک معمولی
شعر کردی مستوره میباشد و اینک برای نشان دادن وزن و قافیة مرانی
مذکور مطلع یکی از آنها را نقل میکنم :

خه سره وم تیشم ، خه سره وم تیشم

چه چه وری فه له کک ناسو ورنه تیشم !

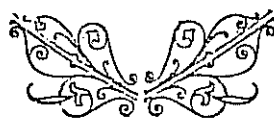
(۱) - گویند خسروخان که خود طبع روانی داشته و بکردی و فارسی

شعر انغز میسروده ، در حین ارتحال این رباعی را گفته است :

«خسرو دلت از غم دونیم است مترس ورجان بره امیدو نیم است مترس»

«کر از سرو کار آخرت میترسی ؟ آنجا سرو کار با کریم است مترس!»

حکومتش بود بهرم تصرف ستمندج حرکت کرد .
 شاهزاده آزاده « حسن جهان خانم » هم که هنوز چهره از کرد ماتم
 شوهر نشده بود مردانه سپاهیان ارلانرا فراهم آورده با توپخانه و
 زنبورکخانه که زیاده از هفت هشت هزار نفر در دفتر کتاب لشکر ثبت
 بود بمقابلہ اردشیر میرزا شتافتند و در محل زاعه و اقبال اردوی آن
 خدیوہ دامن خرگاه گسترده و مصمم رزم و مقاتله شدند . ولی چون
 اردشیر غیر زارا معلوم شد که دلیران اردلان دست از جان شسته و
 بهرم جانفشانی کمر اطاعت بسته اند و قوای او زاتاب مجادله بادلیران
 خصم افکن و توانای مقاتله با اثر بر آن شیر شکن نیست ، لاعلاج شفیع
 برانگیخته و از در مصالحت درآمده ، عاقبت کار بصلح انجامید و « خانم
 خانمها » را که سابقاً ایمانی رفت که ارشد اولاد اناث خسرو خان است
 خواستگاری کرده واسطه مواسلات و مصالحت شدند و بعد از اصلاح
 بولایت معاودت نمودند .



رضاقلیخان

در وقوع واقعه هایلله کاظم بیك افشار را بجهت ابلاغ این نایره
جان‌ور روانه دربار فتحعلی شاه نمودند چون مشارالیه آن خبر را اعلام
داشتند، شاه و خوانین دربار بمرتبه ای متأسف و مایل شدند که از حیز
تحریر بیرون و از حد شمار افزون آمد و شاهزاده های نامدار فتح الله میرزا
شعاع السلطنه و تاجلی بیگم خانم را که برادر و خواهر صلبی و بطنی نواب
والیه «حسن جهان خانم» بودند مأمور شرکت در عزا داری والی فرمودند
شاهزادگان عظام دوسه ماهی در سنجاق توقف و والی جوانبخت را
در امر حکمرانی تقویت نمودند. میرزا فرج الله وزیر نیز که الحق در شیوه
وزارت نظام الملک دیگر و در روش صدارت از آصف برتر بود بمقام
وزارت منصوب و زمام اختیار امور را بکف باکفایت او نهادند.

چون نصب شاهزاده بهرام میرزا برادر محمد شاه و دوانیدن محمد
حسین میرزای ولد مرحوم محمد علی میرزا که صاحب اختیار
کرمانشاهان و لرستان و خوزستان و بختیاری بودند بمهمه میرزاهدایت
الله امین که سابقاً بسفارت آذربایجان مأمور شده بودند و حین حرکت
ولیعهد بطهران مصدر خدمات نمایان شده بود حواله و تقاضای اغانت
از والی والا نموده بودند آن والا نژاد درعین الفعل زمستان و کثرت
برف و باران باتفاق ۸۰۰ نفر سواره و یک فوج پیاده، بصوب کرمانشاهان
راهی و در کار و انسرای ماهیدشت به بهرام میرزا ملحق گردیدند؛ پس
از اینکه محمد حسین میرزا آمدن بهرام میرزا و اعانت رضاقلی خان را
استماع نمود و برخود مقررار و پناهی ندید، با قایلگی از عماله و اتباع
بطهران گریخته و در آنجا گرفتار و روانه محبس اردبیل شد و تا حال

تحریر که سنه ۱۲۶۲ هجری است در آندیار بسر میبرند .
از این سوی هم نواب بهرام میرزا بدون مقابله و مقاتله بدستیاری
سپاه نصرت پناه اردلان وارد کرمانشاه شده و بر مقر فرمانروائی قرار
گرفتند و موکب ظفر کوکب والی نیز بعد از نصب شاهزاده بسندج
مراجعت کردند .

چون هیجده ماه از فوت خسروخان و نصب رضاقلیخان گذشت ووزرا
وند های او با اهالی کردستان اردلان بنای سوء سلوک نهاده ، او اب
تظالم میکشادند ، محمد صادق خان ولد مرحوم امان الله خان که داعیه
حکومتش بسر افتاده بود با عباسقلی خان برادر دیگرش که روزی چند
از وطن مالوف رویگردان بودند با اکثری از معارف سنندج در سنه
۱۲۵۱ بطهران رفتند ؛ در اول کار ، امور آنها فی الجمله رونقی بهم رسانید
ولی بعد بر اثر کوششهای مردانه نواب والیه تیر آمالشان بسنگ خورده ،
کاری از پیش نبردند و والیه هم پس از فیض مهم کامیاب بولایت سنه
مراجعت نمودند .

اما محمد صادق خان هم بعد از دوسل توقف در طهران ، از آن دیار
روی بر تافته ، بکرمانشاهان نزد منوچهرخان معتمد الدوله که در آن
اوقات صاحب اختیار آن دیار میبوده شتافتند و معتمد الدوله نیز تعهدات
چند در فیصل امر او کردند ، تا در هنگامیکه نواب والیه یکی از همشیره
های شاه را مسماة بطوبی خانم که در معنی بهشتی است آراسته بجهة
والی والا خواستکاری نموده و با اکثر معقولین سنندج بعزم جشن و
عروسی بطهران تشریف فرما شده بودند ، بقائده : « الامور مروته
باوقاتها » بیشه را خالی دیده و وقت را غنیمت شمردم با دوست نفری

سواره و افساد جمعی از اجامر کردستان و اغوای هوای نفسانی از کرمانشاهان حرکت و عازم تسخیر اردلان شدند.

والی والا جاء نیز که آن اوقات سن شریفش بیانزده سال میرسید بعد از استماع ماجری با اتفاق میرزا فرج الله وزیر و جمعی از سپاهیان طرف ظهیری از شهر سنج حرکت و بعزم مقابله بیرون رفتند و در همان شب محمد صادق خان از راه یمینان (۱) و کزره جار (۲) وارد و چون والی رضاقلی خان از طریق نران (۳) تشریف فرما شده بود تلاقی فتنین در خارج شهر اتفاق نیافتاد؛ ولی منسوبین محمد صادق خان حین رسیدن بحوالی شهر هرکس که رسیدند دست و برد و زد و خوردی کرده و یکدو نفر را بمبارك کلوله بقتل آوردند. خانه ملاعباس شیخ الاسلام و میرزا فرج الله وزیر و میرزا هدایت الله امین از استماع ماجری متوحش و در همان شب کوچیده تا فردا خود را بمیان ایل جاف رسانیدند. محمد صادق خان هم بعد از ورود بشهر بنای جمع آوری لشکر نهاده، قلیلی از نظام و سپاه که در شهر توقف داشتند بمضی هوای شرارت نفس و برخی بنا بمصلحت وقت بوی گرویدند و ماده فساد و نزاع فی الجمله استعدادی بهم رسانید.

چون خبر ورود او بسنجدج به ملتزین رکاب والی رسید توهم کلی باحوال آنها روی داده، بجائی انجامید که سلك جمعیت ایشان از هم گسیخته و ادراق حمیت آن گروه بی پایان از هم ریخته شد. پس حسینقلی خان فرزند مرحوم امام الله خان والی مردانه قدم پیش نهاده و سپاهیانرا بتدبیر برآمده دلداری و استمالت داده و بنصایح چند مستظرف

ساخت. فردای آنشب، هنگام چاشت، دلیران صف شکن و هنروران
 ناولک افکن کردستان در رکاب والی وارد حوالی شهر شده؛ و محمد
 صادق خان در قلعه دارالاماره حصاری و دروازه های شهر را نیز بمستحقفظین
 سپردند. بقدر یکساعت قاصد گاوله در بین آمد و شد کرده، رشته حیات
 چند تنی از مجرولین ولایت بمقراض اجل گسیخته آمد. عاقبت سپاهیان
 والی رخنه هائی در بروج ایجاد و فوج فوج بآهنک قتال پای جدال
 پیش نهاده در پشت بامها و سطح میدان جلو دارالایاله مشغول جنگ
 شدند. تا نیمه روز بدین نعل آتش جدال بالا گرفته و از طرفین کاری
 از پیش نمی رفت؛ در این اثنا امان الله بیگ وکیل و قیاد بیگ فراشبلی
 باتفاق چند نفر از بیگزادگان و تفتکچیان اورای و بانه خود را پشت
 عمارت اندرون رسانیده و اندرونیها نیز دلیرانه ایشانرا بوسیله ریسمان
 و طناب بالا کشیدند و اینان در پشت بام اندرون رو بحیاط مشهور بدفتر
 خانه استقرار یافته، مشغول جنگ شدند و کار را بر حصاریان تنگ
 نمودند.

از این طرف نیز سایر دلیران کینه ور بهیات اجتماع رو بدروازه
 دارالایاله نهاده، بضرب تیر و تیغ اجزای آنرا از هم ریخته داخل عمارت
 شدند و بدین ترتیب جنگ مغلوبه در پیوست و سرانجام محمد صادق
 خان و منسوبینش بکمال افتضاح اسیر و دستگیر شده و اکثری از اتباعش
 نیز مجروح و طعمه دم شمشیر گشتند. در آنروز بیست و چهار نفر از
 جانبین بزخم گاوله و تیغ مقتول و مجروح شده و بقیه السیف قوای
 محمد صادق خان هم مغلول و محبوس آمدند.

در شهر صفر سنه ۱۲۵۷ محمود پاشای بابان از دولت آل عثمان

رویگردان آمده و احمد پاشای بابان ولد سلیمان پاشا که برادر زاده او بود بتحریرک و اشاره سلطان روم از ولایت بابانش دوانید و محمود پاشا پناه بیادشاه ایران آورده و اعانت و دستیاری هم از جناب رضا قلی خان خواستار شدند نواب والیه و والی محمود پاشا را در کردستان (اردلان) جای داده و ابواب محبت و بزرگی بر روی ایشان کشادند و لوازم دوستی بعمل آوردند.

در موسم زمستان والیه و والی و شهزاده طوبی خانم باتفاق پاشای مزبور واعزه و اعیان کردستان سنه و بابان بجهة استخلاص ملک به به واستمداد از بادشاه قاجار اعازم طهران شدند، در حین توقف آن دیار جمعی از اشرار که از مدتی قبل مترصد فرصت بودند تا بنمامی و غمازی درج را از کوه و برج را از اختر انفصال داده و میانه والی و والیه را که بعلة صغیر سن فرزند شخصاً متکفل مهم امور کردستان بودند، بهم زده و اخلاص نمایند، بتوسط کوه رصدف سلطنت یعنی طوبی خانم بدایت را باولای دولت گفته و از مقام سلطنت حکمرانی و خود سری نواب رضا قلی خان تأیید گردید.

نواب والیه را نیز چون کیاست فطری و فراست ذاتی بمرتبه ای بود که در آغاز کار خانمه آنرا مشاهده میفرمود و میدانست که رضا قلی خان با وجود قلة سن و کمی تجربه از عهده چنین امر بزرگ و کار سترگی نخواهد آمد و بالمان باعت اختلال سرحد و اضمحلال نیک و بد ولایت اردلان میشود؛ پس از نصایح چند که گفت و غنچه تمنایش در کلشن آرزو نشکفت لابد دم در کشید و بدین علت و اغوای مفسدین که سر کار والی را محروک بودند میانه مادر و فرزند بمخالفت انجامید.

بعد از فیصل امور پاشای مزبور رضاقلی خان و همراهانش باردلان معاودت نمودند و نواب والیه نیز پس از آن چند روز توقف نموده ولی ناچار و از بیم آنکه میادا شیرازه کتاب امارت بنادانی و شرارت یاره کسانی که مصدر این انفصال نمایان شده بودند از هم گسیخته و اوراق دفتر ولایت هزار ساله باغوا و سعایت جمعی که منشاء این فساد بی پایان گشته برهم ریخته آید (چنانکه گسیخت و ریخت) بولایت آمده زیاد در نصایح و التیام کوشید ولی نشنیدند و دیری نگذشت که مفسدین جزای خلاف رای زهره ستر عفاف را بچشم خود دیدند ؛ چون دید که نصایح مشفقانه او مثل سنگ است و سیو و درد دل ایشان داستان کتید است و کرد و بی اختیار چشم پوشید و گوشه گزید .

در این اوقات از طرف روسای ولایت بابان متوالیا و متعاقبا نوشتجاتی بخدمت پاشای ایشان میرسید حاکی از اینکه اگر سرکار والی و پاشا بصوب شهرزور حرکت کنند ، خاص و عام این حدود ملتزم رکاب نصرت مآب خواهیم شد و ولایت بابان را از لوث وجود مخالفان پاک و بتصرف گماشتگان آنطرف خواهیم داد . محمود پاشا نیز التیجا به رضاقلی خان آورده مراتب را ابراز نمودند و حسب الاستدعای ایشان در همان سال که ۱۲۵۷ بود تعلیه باحضار لشکر سرحدات سائر و خود والی با ملتزمین رکاب باتفاق محمود پاشا و کسان او بصوب مقصد نهضت فرمودند و تا چهار منزلی سنج قشون احضاری از سلاطین بلوکات و عشایر و - واره سرحدات باردوی والی ملحق و در بلوک مریوان نزول نمودند .

چون از طرف بابان مجدداً خبر درستی دستگیر نشد چند روز را

در آن صفحات بصید و شکار بسر بردند تا اینکه خبر رسید که عبدالله بیگ برادر احمد پاشا یا معدودی از سپاه و یک فوج سرباز و هفت عراده توپ در چهار فرسخی اردو رحل اقامت انداخته ولی مصمم فرار است. بمجرد استماع این خبر والی (بحکم تقدیر و سوء تدبیر وزیر) امان الله بیگ وکیل را بادو هزار نفر باتفاق محمود پاشا و متعلقینش روانه سلیمانیه فرموده، قیاد بیگ را نیز با یک هزار نفر سواره و سلاطین و تفنگچیان اورای مأمور گرفتن در بندی که در نیم فرسخی اردو واقع بود نموده، خود نیز قدری عقب تر نشسته توقف کردند. بقول اشهر مرزا هدایت الله وزیر که سلسله ایشان سالهای دراز و ایام دیر باز مقرب بودند و آن روزها بسبب سوء نیت از حضرت ایالت مخدول آمده بود، خبر تفرقه لشکر را گوشتزد عبدالله بیگ و جنود او نموده، اشاره بآمدن ایشان کرد؛ عبدالله بیگ نیز بامید مخالفت مخالفین، فردای آنروز در هنگام ظهر در اوانی که سردار سپاه اکثری در خواب راحت و اغلی بر بالش استراحت سر نهاده و جمعی در صحرای بیجا نیدن در آب مشغول بودند بمقابله شتافت، چون از قراولان لشکر خبر رسید که سپاه بابان بمیتعدو آماده رزم به نیم فرسخی اردو رسیده و مقاتله را اشتابانند، قلیلی از سپاه اردلان که حاضر بودند نیمی بی اسلحه از جای چسته و بعضی بند قبا و شال یکم نیستند، سوار شده قریب هزار نفر بدین راه و روش دم راه را بر مخالفین بستند و جانباز را آماده شدند. در این اثنا قشون بابان بمقابله رسیده، قراولان هر دو طرف بنای جدال نهادند و جوانان اردلان شیر مردان بابان را سه مرتبه پس نشاندند ولی چون بنای اهل سپاه بقسمی که بیان شد در شکست و رعن دولت و ولایت بود و سابقاً در بین ایشان و آل بابان

قسمهای موکد بایمان جاری شده بود، بی صدور دست اندازی و کوشش و کشتن محض صلاح امر خود یکباره از سپاه آل بابان روی برتافته و رو بولایت اردلان شتافتند و از مشاهده این احوال زلزله درارکان پایداری سایرین افتاده، همینکه مخالفین راه فرار پیش گرفتند، سایر افراد نیز بمتابعت ایشان کار قتال را پریشان ساختند.

پاره از شیردلان اردلان که در میدان رزم ثبات قدم ورزیدند مانند: شیخعلی بیگ و نظرعلی بیگ، محمد رضا بیگ ولد محمد علی بیگ و میرزا فضل الله مهردار و میرزا ابوالفتح که عموزاده و برادران بطنی بودند و میرزا رحیم ولد میرزا یوسف مقتول آمده، مصطفی خان ولد امیر اسلان خان و نجفعلی خان پسر او و محمد قلی خان فرزند نظرعلی خان و میرزا محمد رفیع ناظر قدری از معسکر دور افتاد، بزخم گلوله جماعت اکراد سلیمانیه از پا در آمده و جان بقایض ارواح سیردند. بقیه السیف هم (مصدوقه) «یوم یقر المرحه من اخیه و امه و اییه» عنان فرار تا شهر و دیار خویش باز نکشیدند.

از آنطرف نیز امان الله بیگ با جمعیت کردستان (اردلان) و محمود یاشای بابان که بیگ منزلی سلیمانیه رسیده بودند، داستان شکست را استماع نموده بی اختیار عنان پایداری را از دست داده، روی بصوب اردلان نهاده، بوالی ملحق شدند.

حقیقت داستان بعد از چند روزی بتوسط مخالفین والی باستحضار شاه قاجار رسیده و نواب والیه حسن جهان خانم نیز که با فرزند کدورت

داشتند بطهران عزیمت (۱) و نسبت شکست را بسوء رای جمعی از معقولین ولایت داده از دربار پادشاهی موسی خان و صاف را مامور حبس و قید بابا خان آقا برادر زاده احمد خان بیکلریکو مراغه که در اصطبل والی منصب امیر آخور باشی گزی داشت و علیخان عمو که اجداد ایشان از سلسله علیه بنی اردلان و سالها است که در محل توپسرکان توطان اختیار کرده اند و آنروزها بمرتبه وزارت و کارگذاری اردلان سربلند بودند ، و اسمعیل بیک داروغه و قباد بیک فراشباشی نموده و هشت هزار تومان تنییهانه ایشان معنخص شده واللہ فلی خان ایلخانی ایل قاجار را مامور استرداد آن کردند . در نتیجه حضرات را گرفته مقید و مغلول بطهران بردند و تنخواه را در قلیل مدتی از بازماندگان ایشان مطالبه نمودند .

در این اثنا والی میرزا عبدالحمید خلف مرحوم میرزا شکرالله ابن عم میرزا هدایت الله وزیر را که خود حاکم جوانرود و ایل جاف بودند و فی الحقیقة مجموعه کمالات انسانی و در متانت و فهم و رزانت رای افلاطون ثانی بشمار میآمدند بجهة معذرت شکست مریوان و ابلاغ آن فتنه نمایان روانه طهران نمودند . ولی بعضی ورود چون مقصدین ایشانرا هم یکی از محرکین قلمداد کرده بودند ، بدون گفت و شنید و سوال و جواب بزیور طرابلس کشیده ، مقتولش ساختند ؛ مرحوم جنت مکان حسینقلی خان در فوت او قطعه بنظم آورده ماده تاریخ که

(۱) - تحریکات شاهزاده خانم های قاجاریکه در دستگاه امارت اردلان نفوذ بهم رسانیده بودند و همچنین رقابت آنها با یکدیگر از علل انقراض حکومت بنی اردلان محسوب میکردند .

اینست :

سال اینجور عیان ، تاریخ این نقش شگرف ،

ز در قم حاوی : شهید دوست شد عبدالعزیز

پس از این واقعه رضا قلی خان هم که ارکان امارتش متزلزل شده بود
بمنظور چاره اندیشی به ایران رفته و بعد از دوسه ماهی شهزاده آزاده طوبی
خانم نیز از کردستان حرکت و بدر باربر ادر وارد شدند . اعلیحضرت پادشاه
نظر بالتفات و محبت اخوت که با طوبی خانم داشتند از جرایم رضا قلی خان
صرف نظر نموده ، ایشان را از مقام ولایت عزل و او را مدت هیجده ماه در طهران
نگه داشتند ؛ و در مدت توقف از سادات و مشایخ و فضلا و علما و خوانین و
اعیان کردستان زیاده از هزار نفر در خدمت والی بسر بردند در غیاب والی
محمد صادق خان خود سر امر نیابت و اداره امور پرداخته و امور وزارت
را بهمه میرزا هدایت الله وزیر و اگذار نمودند ولی با مخلصین دولت والی
لازمه بد سلوکی و نهایت بد رفتاری را بعمل میآوردند بطوریکه شب
را کسی در خانه خود خواب بجشم آشنا نبود تا اینکه سر کار والی
منظور نظر آمده ، سوء سلوک میرزا هدایت الله نیز با اهالی مقوی
امر شده و ایالت ولایت اردلان تفویض رفت .

نواب والیه نیز بلوک اسفند آباد را بصیغه حکومت و سیور غال
جبهه قرة العین بیهمال خود یعنی امان الله خان نانی گرفته از کردستان
(اردلان) موضوع نمود . اعوان و انصار ایشان نیز مانند محمد صادق خان ،
حسینعلیحان ، ابوالفتح خان پسران امان الله خان بزرگ ، و ملامهدی قاضی
و میرزا هدایت الله وزیر و علیمحمد بیک ولد احمد بیک و چند تنی از
اعمام ایشان کوچیده و در اسفند آباد رحل اقامت افکندند

بعد از ورود رضاقلی خان بکردستان ، بسبب توقف والیه حسن جهان خانم در طهران و دسایس او و موافقت صدر اعظم حاج میرزا آقاسی با ایشان ، اردلان آرام و آسایشی بخود ندیده ، چنانکه پنج ماه بعد از آمدن والی ، والیه املاک خود و منویش را قلمداد و تقاضای استرداد نمود و از دربار پادشاهی قنبر علی خان سر تیب مأور انجام این مهم گردید ولی مشارالیه بعد از يك دوماه توقف کاری پیش نبرده بی اختیار به توپسرکان که محل سکنتی ایشان است رفته مراتب را معروض رای امنای دولت علیه (ایران) داشتند ولی مجدداً بجهت اخذ املاک و قیصل امر آن با دوستان سیصد نفر سوار مأور شدند اما این بار هم نتیجه ای نگرفته و مدتی را بطفره و تعلل گذرانیدند . در حدود سنه ۱۲۶۱ از طرف سلطان روم نجیب پاشای بغداد به تنظیم امور شهرزور و تنبیه احمد پاشای بابان که دم از مخالفت روم و ایران میزد ، مأور و پاسبی هزار نفر سواره و سرباز و بیست عراده توپ ، عتبان عزیمت بصوب شهرزور معطوف و همت بر خرابی کار پاشا مصروف داشتند و بدین قصد وارد کوی و حریر شده چند روزی با احمد پاشا مشغول پیغام و مذاکره شدند ؛ عاقبت احمد پاشا با چهار فوج سرباز و دوسه هزار سوار و چهار عراده توپ متهورانه بمقابله نجیب پاشا شتافته و در دوسه فرسنگی اردوی او استقرار یافتند . شبی را که فردایش مصمم بمقابله و مستعد مقاتله بودند در بین نظام احمد پاشا اغتشاش و مخالفتی بهم رسیده ، بالاخره قال بقتال رسید و مکالمه بمجادله کشید ؛ بدین سبب بی اختیار شیرازه امر پاشا از هم پاشید و ناچار در آن شب تار با هزار سواری از اعزاء و اعیان بابان و دوستان تنی از نظام ، خیمه و اسباب و توپخانه را جای گذاشته و تا صبح

خود را سلیمانیه رسانیدند و خانه و بنه خویش را کوچانیده بطرف کردستان سته آمدند.

وزیر بغداد نیز بدون زحمت مقابله و مقاتله سلیمانیه و شهرزور را متصرف و عبدالله بیگ برادر احمد پاشا را بحکمرانی و پاشائی بابان و شهرزور برگزیده و بغداد مراجعت کردند. از اینطرف نیز احمد پاشا پناه بوالی آورده و از جانب والی رسوم مهمانی و مهمان نوازی نسبت بوی بعمل آمد و با تعارفات لایق بصوب روانر روانه و در آنجا پیش جا بجای فرمودند.

پس عبدالرحمن بیگ فرستاده پاشا و عبدالکریم بیگ آدم والی بدر بار قاجار رفته و تقاضای مساعدت کردند ولی چون بنای دولتیین علیتین ایران و روم بر مصالحه و یکرنگی است مقرر شد که از آنجا کوچیده، در داخله خاک اردلان اقامت نمایند؛ پاشا نیز صلاح خود را در آن دید که رو بدولت علیه روم نهد پس ناچار با هزاران معذرت عازم بغداد شده وزیر آنجا را واسطه کار خویش قرار داد.

در نتیجه نوشتجات مخالفه آمیز نواب والیه عقبیت الامر والی رضا قلیخان در یوم ۲۳ صفر سنه ۱۲۶۲ بجهت چاره اندیشی و استحکام امر فرمانروائی خود عازم طهران شده و روز ۱۵ ربیع الاول وارد و همان ساعت اول بحضور پادشاه قاجار بار یافتند ولی چون از دور و نزدیک نسبت طغیان بوالی زده میشد، عزل او و نصب آفتاب آسمان مروت و فتوت یعنی امان الله خان منظور آمد.

رضاقلی خان بعد از مشاهده این اوضاع منوچهر بیگ امیر آخور را بچاپاری باردلان فرستاده مراتب را بهو اخواهان اظهار و اعلان داشتند،

مشارالیه در شب چهارشنبه ۸ جمادی الثانی وارد و نوشتجات را رسانیده و دولخواهان فردای آنشب را مشغول تدارک و کوچ کردن گردیدند . شهزاده طوبی خانم هم با اعزه و اعیان مصاحبت چنان دیدند که از در مخالفت درآمده ، ابواب جدال و قتال را باخدیو بی همال امان الله خان ثانی کشایند پیخیز از اینکته :

چراغیرا که ایزد بر فرزند
کر ابله پف کند بریشش بسوزد !
و همان ساعت امان الله بیگ وکیل بهوای تلاش با جمعی از متفقین خود هازم ایلاق شد .

و از آنطرف نیز امان الله خان تمایقه جات عذیده بسلاطین سرحدات و اعلی ولایات و بیگراکان اگراد صادر فرمود و کلا طریق اطاعت را بقدم صداقت پیمودند . شهزاده طوبی خانم هم در یوم پنجشنبه مهم شهر زور بصوابدید ملا عباس و محمد - لطائف - فسخ عزیمت . قباله را کرده و بکوچیدن از سنندج حکم داد بازه از محصلین هم که در همان روز باتفاق بیست و سی خانوار از عملجات رضاقلی خان کوچیده ، بگروس رفتند و در دهات محمد رحیم خان گروس بی جا جا شدند ، پس از آن نظر بهوای نفسانی و وسوسه شیطانی میل بآمدن ایلاق و موافقت و مرافقت امان الله بیگ وکیل کرده بایلاق آمدند و در مدت شش روز اکثر دهات آنجا را بطریق ظلم و سداد خراب نمودند .

بالاخره چون بتحقیق پیوست که بنیان کار امان الله خان ثانی قوامی گرفته ، امان الله بیگ جمعیت را بعباسقلی خان بن امان الله خان بزرگ که در آنجا بود - پرده ، بستندج مراجعت نمود و خانه و کوچ خود را

حرکت داده بموضعی از اورامان که موسوم به «موش بارانی» (۱) است
فرستاد و خود مجدداً باردوی ایلاق پیوست ، اما بعد از يك روز اوضاع
ایشان بهم خورده ، باز بسندج معاودت نمودند ، و در پانزده شهر مزبور
خانه و کوچ چند نفری دیگر از مشاهیر بهمراهی محمد سلطان حاکم سقز
عازم آندیار شدند ولی از اقوام محمد سلطان جمعی مانند اسمعیل بیگ
وکیل و آخه بیگ و محمد صالح بیگ برادران او و محمد بیگ ولد یحیی
بیگ و غیره که دم از مخالفت محمد سلطان و هوا داری و خدمت گذاری
امان الله خان ثانی میزدند بسوی مگری عنان کشیده و بعد از ورود
سلطان و همراهانش بسقز با جمعیت تام بنای تاخت و تاراج ایشان را
گذاشت ، اتفاقاً در این اثنا سلیمان خان حاکم افشار بجهت مهمی وارد
سقز شده بنه و عیال آنانرا کوچانیده با فشار (۲) فرستاد و در املاک خود
جا بجا نمود و لازمه تعارف و مهمان نوازی بعمل آورد .

♦ ♦

امان الله خان ثانی

چون امان الله خان ثانی از قتلان حرکت و عازم سنندج گردید ، شیرازه
جمعیت عباسقلی خان و امان الله بیگ وکیل از هم پاشیده ، هر فردی بطرفی
روی نهادند . هر بر بیشه شجاعت نیز بدون مکث و درنگ وارد سنندج شده
و مستقر گردید . خاص و عام استقبالش را ضمیمه اطاعت کرده با طالع

(۱) - Hewsibaarani (۲) - اسم محلی و صحیح این ناحیه هوشار

(Hewsar) است که در کردی بمعنای آبشار و با واژه ترکی افشار
ارتباطی ندارد . وجه نامگذاری آن نیز آبشار مشهور قزلو است که در
این ناحیه قرار دارد .

محمد و بخت فیروز در روز یکشنبه دوازده شهر جمادی الثانی سال ۱۲۶۲
 عزیز آرای دولت و زینت افزای ولایت شدند
 بطوریکه شیمه آداب آن خدیو جم قدر بود ابواب تلافی و
 عنایت بر چهره نیک و بد گشود رعیت و سپاهی از عنایتش خرم و مباهی
 آمده داد و دهشرا جزم طبیعت و خواهش کرده و از عدلش رعیت شاد
 و ولایت آباد شد.
 چون رضاقلی خان استخلاص خود را در اخلال و اغتشاش کردستان
 میدانست، او شیجات مفضل، حضرات مهاجرین نکاشت که تا میتوانند
 فساد را در سرحد بنیاد نهند و اگر در قوم دارند با جمعیت خود خدمت
 شهزاده طوسی خانم رفته و بانفاق او طریق مجادله را پیش گیرند؛ ایشان
 نیز که از رویه حزم دور و از شیوه عزم مجبور بودند این حرفهای دور از
 عقل را پذیرفته بدلیل: «صید را چون اجل آید - بوی صیاد رود» با
 جمعیت خود بار دلال روی آوردند از اینطرف که داستان این خیال
 خام برای عالم آرای نتیجه شرف دوده از دلالان امان الله خان نامی معلوم
 آمد: فوجی از بهادران صف شکن و دلاوران دشمن افکن را بسپهبداری
 نجفقلی خان ولد مرحوم محمد حسن خان و کارگذاری اسمعیل بیگ
 داروغه بجهت دفع فساد و رفع غناد آنها مامور فرموده و لشکر
 ماموره منصوره در صبح شنبه ۲۷ شهر مزبور مانند بلای ناگهان بر آنان
 نازل گردید، و چون حضرات جمعیت خود را بی ثبات دیدند از مقابله
 دست کشیده و روی بر تافتند. از ایشان بعضی در میدان مانده و برخی
 ایستادگی در رزم نمودند. جمعی را که دست تقدیر عنان از کف بریده
 بود دستگیر و بسلسله اذبار گرفتار آمدند.

بعد از این فتح نجفقلی خان محبوبین را باغل و زنجیر بحضور امیر
هدیم النظیر آورده ، سیاست را از صدر ایالت حکم صادر شد ولی بشفاعت
حسینقلی خان و محمودخان بر جرایم ایشان قلم عفو جاری شد .

از آنجانب امان الله بیک وکیل هم که بقدر هزار نفر جمعیت از
تفنگچی اورامان و سواره لك و سورسور فراهم آورده عازم شهر و
غافل از قهر خدیو با هنك و فر بود ، در يوم سه شنبه ۲۸ شهر مزبور
بقلمه حسن آباد رسیده پس از آنكه این خبر بامان الله خان رسید بحر
حمیت و غیرتش بجوش آمده و کرنای رزمرا در خروش آورد و خود
بنفس نفیس دفع ماده فساد امان الله بیک را سوار و رو بکارزار آورد
و سپاهرا سه تیپ کرده ، خود فی نفسه در قلب ایستاده ، محمود خان
و نجفقلی خان را بسر داری دوتیپ دیگر مأمور نمود .

از اوایل صبح الی اواخر ظهر در بین دلیران جانبین هنگامه ستیز
برپا و شور رسته نیز هویدا بود بالاخره امان الله بیک را قاید نخوت دلیل
آمده بمقاد لا مانع لقضاءه و لارد لحکمه متابعین اورا سقوط والی
سراز رفاقت پیچیده بامان الله خان گرویدند و وکیل با اسد الله بیک
پسرو فتحعلی بیک برادر زاده اش و چند تنی دیگر بی معین و همسر
در قلمه حسن آباد ماندند و علیه محمد بیک ابن عم وکیل که از جمله
خدمتگذاران والی بود رفته و آنها را بخدمت و لینعمت آورد و
چون بسندج مراجعت نمودند امان الله بیک را یکی از بیوتات خلوت
فرستاده ، مجبوس و پس از چندی بسزای اعمال سیئه خویش رسانیدند .
در ضمن وقایع سال گذشته قلیلی از حالات احمد پاشای بابان
بدست یاری كلك دو زبان مرقوم نموده ، اکنون نیز به تیجان

تتمه داستان او پرداخته میشود : بعد از آنکه از دولت ایران نومید آمد ، با جمعیت خود رو بغداد نهاد و مدتی در کرمسیرات آنصفحات توقیفی گزیده ، با اینکه احمد بیگ ولد نجیب پاشا از در اطمینان او درآمد باز رفتن دارالسلام را جرات نکرده ناچار در هنگام بهار سنه ۱۲۶۲ رو بدر بار سلیمانیه نهاد ، در دو فرسخی شهر با عبدالله پاشای برادر کهنتر خود بمقابله ایستادند و عاقبت پس از تقارب فتنین اکثر رؤسای قشون وی از سمت جدال بزر آورده و بامان آمدند و خود احمد پاشا با ممدودی جریده راه فرار را در نوردیده تا قریه تیلکوکه ملك مرحوم حسینقلی خان بن امان الله خان بزرگ و در داخل بلوك اسفند آباد است عنان باز نكشیدند و چون نسبت عمه زادگی با زوجه حسینقلی خان داشتند دوسه شبی در آنجا بسر برده و خان بمتابعت شیوه آباء عظام واجداد کرام خود با وجود قلت بضاعت و ضیقت استطاعت قریب هزار تومان از قبیل اسب و قاطر و رختخواب و نقد و سایر مایحتاج با او تعارف نموده و تدارك دیده ، از راه قزل اوزن و افشارعازم ارزنة الروم و آن مرز و بوم شد و از آنجا هم باسلامبول رفته و اکنون در آن دیار قرار دارند ؛ بعد از فرار او خانه و کوچش با سایر همراهان بمرافقت عبدالله پاشا وارد سلیمانیه شده در اوطان خود متوقف شدند . (۱)

(۱) - نویسنده کتاب در اینجا بشرح مرك برادر خود پرداخته و تأثرات قلبیش را با عباراتی -وزناك بیان میکند که ما بعلمت عدم تناسب از متن کتابش حذف کرده و اینك قسمتی از آنرا در حاشیه کتاب گنجانده و نقل مینماییم :

... در شب شنبه ۲۹ شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۶۲ آسمان بخاك ❁

در حینیکه بنیان حکمرانی امان الله خاٹ ثانی است حکامی یافته
و کار او روز بروز رونق بیشتر میگرفت شهزاده طوبی خانم نامه هائی
مبنی بر اخلال در امور والی بطهران نوشته ولی موثر نمی افتاد . فقط نظر
بر رویه التفات و اخوت با ایشان فرمان بلوک اسفند آباد بجهت او صادر

✽ ماتم نوجوان برادری نشاید که در کلشن حسن و صفا نهائی نو عمر
و در عرصه رزم و هیجا غنفر ... بود ✽

✽ ... و چون خامه را پای بدین مقام رسیده ، از دل و خاطر این غزل
نوحه آئین تراویده ترقیم پذیرفت :

افسوس که تا چرخ دنی در دوران بود :
کینش همه در دل بمن زار ، نهان بود
تا تیر جفا چرخ ستمگر بزه آورد :
وین جان منش همچو هدف پیش کمان بود
افغان که شدش چشم بخواب و بدو چشمش
چشم من بیچاره بحسرت نگران بود
ای چرخ ربودی ز کفم از ره بیداد
آن کوهر تابان که بهای دو جهان بود
عار آیدم از گفته خود گر بسرابم
کان شیر دل اندر صف کین پیل دمان بود
بر من صف پیری ز غمش تا ختن آورد
آن پردل کلچهره زبس تازه جوان بود
مستوره دگر راحتی از دهر نخواهم ؛
زیرا که برفت آنکه مرا راحت جان بود ✽

آمد و در یوم یکشنبه پانزدهم رمضان ۱۲۱۲ با همراهم و هواداران خویش وارد قسطنطنیه شدند و با حضار سایر مہاجرین کہ در افشار و گروس و کلیائی قرار گرفته بودند پرداختند بعد از چند روزی کہ با مہلحق شدہ و دہات اسفند آباد را در بین ایشان علی قدر مراتبہم تقسیم کردند .

تا در نوزدهم شہر مزبور ناخوشی و با نعوذ باللہ بقسطنطنیہ در پیوست و رشتہ حیات چند نفر را در دو شب بمقراض فنا از ہم گسست و ۲۸ نفر بکلف رفتند و در یوم بیستم بمصدقہ : فقر و الی اللہ نواب طوبی خان از قسطنطنیہ حرکت کردہ ، قریہ و بیچ را کہ در اعتدال آب و هوا نمونہ جنت الماوی بود مقر توقف قرار داد .

قبل از نزول و با و حرکت از قسطنطنیہ سرکار طوبی خان آقا حسن برادر رضائی خود را بطہران فرستادہ و بہوای ولایت ولایت اردلان شکایتی از امان اللہ خان ثانی نگاشته و کیفیت پربشانی خود را عرضہ داشتہ چنان نمودہ بود کہ دیاری در ولایت سنہ نماندہ و رخت اقامت بسوی خارج ولایت کشیدہ اند ، جمعی نیز از درباریان بملاحظہ هواداری طوبی خانم و خدمت گذاری والدہ پادشاهی این فقرہ را تصدیق کردہ ، در نتیجہ وعدہ ایالت رضاقلی خان صادر و بوسیلہ حاج میرزا آقاسی جناب ایشان را کہ در طہران حضور داشتند طاییدہ و بنوید ولایت ولایتش مسرور داشتند و پس از چند روز نیز فرمانرا برقم آوردند و بتوسط آقا حسن ساقی الذکر بر سرکار طوبی خانم مژدہ دادند .

رضاقلی خان
(مرتبه دوم)

سابقاً مرقوم رقم بیان شد که حضرت شهریارى بملاحظه شیوه رحمت مقرر داشتند اور ولایت ومهام سرحد کردستان برعهده نواب رضاقلیخان واگذار شود دراین اوقات خسافت رای وخرافت عقل ودهای وکثافت طبع خیانت زای وزیر بی تدبیر امان الله خان نیز ضمیمه آن گشته اساس حکمرانی والی را متزلزل ساخت والا برجہانیان روشن و بیان آمده که تمام دهر از اینای خود تمتع وبهره دیده مانند این خدیو جم قدر یعنی امان الله خان ثانی درقوانین وفتوت وکیاست ولدی در کنار نکشیده ودر آئین مروت وریاست نوجوان بیرطبعی همچون وی دردامن پرورش نیرووریده ودیده هوشیار ونظر آموزگار ندیده :

با وضعی که در سابق ذکر شد دریوم شنبه سوم شهر ذی قعدة الحرام ۱۲۶۲ نواب رضاقلی خان والی بفرمان ایالت مباهی آمده وبتمشیت سرحد وسامان اردلان مأمور ومرخص گردیدند ونهم شهر مزبور سواد فرمان را بسنندج فرستاده شیخعلی خان ماکوئی سرهنگ وهاشم سلطان ومحمود پاشای بابان ومحمود خان فرزند مرحوم امان الله خان بزرگ باهم اتفاق نموده وزیر سست رای را با اسمعیل بیگ داروغه ومیرزا محمد رضا ومیرزا عبدالکریم وجمعی دیگر ازمعتبرین موافقین امان الله خان والی گرفته وهجوس نمودند .

روز شنبه دهم که این خبر بشهزاده طوپی خانم رسید عباسقلی خان و جمعی دیگر را روانه سنندج نموده خود نیز در همان ساعت ازکنکره

حرکت و بقریه باشماق آمد. بمحض ورود عباسقلی خان که در ساعت چهار از شب گذشته اتفاق افتاد، میرزا جعفر را که در منزل هاشم سلطان محبوس بود، توهم کلی روی داده کسانش برحیم خان و هاشم سلطان التجا برده نقدی چند برسم پیشکش سپرده و از آن مخمضه رهائیش دادند.

نواب امان الله خان هم روز یازدهم شهر مزبور طرف عصری با چند تن از جان سپاران و خدمت گذاران خویش بدون خدشه و تشویش سوار شده، در کلیائی به نواب والیه ملحق گردید و از آنجا بهممدان و از همدان بطهران تشریف بردند و از سرکار پادشاهی و جناب حاج میرزا آقاسی نهایت التفات و عذر خواهی دیده و شنیدند.

شهرزاده طوپی خانم. نیز روز یکشنبه به چنماخ دره و از آنجا بصلوات آباد عازم بود که آدم نواب رضاقلی خان وارد شده اطلاع داد که اینک والی باین حوالی رسیدند، رسیدن شهرزاده خانم بصلوات آباد و ورود نواب والی در يك آب اتفاق افتاد پس يوم سه شنبه وارد خسرو آباد و يوم چهار شنبه بطالع میمون تشریف فرمای مقرر جام و جلال شده، بر مسند ایالت قرار گرفتند و سزای رسم بزرگی را سه روزه به تعزیه داری مرحوم امان الله بيك وکیل پرداخته، اسد الله بيك فرزند او را بمنصب وکالت سر بلند و مفتخر ساختند؛ پس محبوسین را احضار و بعد از عتاب و خطاب بسیار هر يك را وجهی حواله و بمحصل سپردند که استرداد نمایند و بعد از چند شب جعفرقلی خان را با اینکه از سلسله علیه بنی اردلان و رسم قتل در آن دودمان از جمله منهیات ولایه عظیم الشان بود، مقتول ساخت

ولی سایرین از تیغ سیاست امان یافتند .

در حین مراجعت رضاقلی خان ، حسینقلی خان که حسب الامر نواب امان الله خان مأمور انتظام سرحدات روانسر بود در معرض چپاول و تعدی اعیالی آنسامان قرار گرفته ، حیاتی از خدا و شرمی از آن سلسله والا نکردند ؛ او نیز بناچار با دوسه تنی جانی رستگار و از طریق افشار بسایمیه شتافت و در جوار عبدالله پاشای بابان قرار گرفت ، نجفقلی خان ولد مرحوم محمد حسن خان هم که به حکومت جوانرود و ایل جانف اختصاص داشت بمجرد اجتماع ماجری از راه اورامان عازم شهرزور شده و جوار پاشای مزبور پیوست . میرزا فتاح ولد میرزا فرج الله نیز که در عهد دولت امان الله خان به حکومت سقز و لقب صاحب اختیاری مفتخر بودند بخدمت پاشای بابان شتافتند و آسایش یافتند . میرزا محمد صادق ولد میرزا هدایت الله نیز که بانتظام ایل سورسور مأمور بود ناچار فرار و بدیگران پیوست ، میرزا محمد ولد میرزا یوسف و میرزا محمد علی فرزند او هم که در خدمت خان احمد خان برادر والی بصره ریش سفیدی در الکای مریوان توفقی داشتند روانه شهرزور شده بسایرین ملحق آمدند .

نواب والیه و امان الله خان والی که با جمعی در دربار قاجار بودند مراتب پریشانی و حقیقت بیروسامانی منسوبین خود را خدمت اولیای دولت عرض نمود ، در نتیجه مجدداً سفندآباد را بنواب امان الله خان واگذار نمودند و ایشان هم محمدجعفر خان فرزند مرحوم محمد صادق خان را از جانب خود بنیابت آنجا مأمور و جمعی دیگر از متعلقین آن سرکارش بانفاق بدان دیار آمدند . نجفقلی خان و میرزا فتاح و سایرین هم که در

سلیمانیه متوقف بودند مراجعت و باسفنند آباد آمده بمرافقت ایشان
بسربردند .

ولی رفتار رضاقلی خان با هواداران امان الله خان ثانی که در سبندج
باقی مانده بودند هر روز شدت می یافت چنانکه اسمعیل بیگ ولد میرزا
یوسف را که از اعیان بودند در یکی از شبها بحضور طلبیده بدون جهت
معدوم کردند .

در واقعه طغیان و سرکشی محمد حسن خان سالار که در خراسان
علم خود سری افراخته و دفع ماده فساد او را شاه قاجار عساکر
منصوره و سپاهی مأمور میفرمودند ، بکرات خواهش و فرمایش سواری
چند ازدلیران کردستان و شیران جنگی ابن حدود و سامان میشد تاجاتی
که اگر ده سوار هم باشد محض شکوه لشکر فرستاده شود؛ اما نواب
والی از آنجاییکه بالطبع غیور و کارگذاران و مصلحت بینانش هم از حزم و
احتیاط مبعور بودند این تقاضا را جزو هوا شمرده و یکی از احکام را
اطاعت ننمودند ؛ و رفته رفته صدور این امور باعث تغییر حال و تعبیر
احوال شاه شده ، تأذیب ، و بلکه تضریب بنای ایالت این خاندان را
مضمحل گشتند .

خسرو خان ارمنی

(بدلیل : «اذا اراد الله شیئاً یهیه اسباباً» ، سرکار والی رضاقلی
خان بدست خود و ... تدبیر وزیر و مشیر اسباب عزل و انتزاع ملک
موروثی خویش را آماده و در طریق لایبالی و بیباکی ایستادند ؛ از آنطرف
شاه قاجار هم بطور خفیه ولایت کردستان سنه را بخسرو خان کرچی
تفویض و عالی الظاهر بتمشیت زنجانش روانه و محض رفع توحش و بردید

خاطر رضاقلی خان نیز خلعتی برای ایشان روانه فرمودند. خلعتی که نساج قضا در تار و پود دیبایش خط خلع قبای دارائی و حکومت اردلان را بقلم جلای رقم کرده بود.

والی و امنای مصلحت گذار دولتش این فقره را باعث اقتدار و اختیار خود تصور نموده خاتمه کتاب کم احتیاطی خویش را نخواندند و در بستر استراحت آسوده غنودند. تا اینکه خسرو خان گرجی (ارمنی) که فرمان امارت را بدست آورده بود از طرف زنجان و افشار بتهیه جمعیت و سوار و تهیه اقتدار و اختیار خود پرداخته، جمعیت مناسبی فراهم آورد و به همراهی سلیمان خان افشار و زین العابدین خان شاهسون بداهت سرحد کردستان سینه رسید و شهرت داد که مأمور انتظام امور کرمانشاهان میباشد.

ولی از آنجا که طوایف افشار و گروس همواره بدو دمان با عز و شان اردلان خدمتگذار و با این دربار مانوس آمده اند مرانب لشکر کشی و صاحب اختیاری خسرو خان ارمنی را بدستکاری قاصد معروض رای والی داشته و کیفیت را مفصلاً نگاشته بودند و بندکان والی تمامی اعزه و اشراف و اهالی ولایت را احضار نموده، پس از شور و مصلحت بسیار طریق کوچ و فرار را بولایت بابان اختیار کرد و جمعی کثیر از برنا و بیر پای بمقام جلای وطن نهاده و امید از توقف مقام مالوف گسستند. خود والی هم بیجز شهزاده طوایی خانم همه اهل و عیال را بکوچ امر فرموده بقریه دویسه سه فرسخی سنندج فرستاد و خود نیز متعاقب آنها بداجای تشریف فرما شدند و مجدداً در آن مقام بنای شوری گذاشته قرار شد پس از وصول خبر واضح از خسرو خان تدبیر قطعی اندیشند.

در آن بین خسروخان بقریه پنجه (۱)، خانه جناب سید عبد الرحمن رسیده، منزل گزید. والی هم شیخ الاسلام و جمعی از اعزّه و اشراف را بتحقیق اخبار مأمور و بنزد خسروخان ارمنی گسیل داشت، لیکن خسروخان آنها را بقسم های غلاظ و شداد و کلام الله خاطر جمع نموده، بیان نمود که مرا بامارت کردستان و حکمرانی این سامان مداخله ای نیست، بلکه محض انتظام و انستاق امور والی باین حوالی آمده، در روزی توقف دارم و سپس اعزام صفحات عربستانم و بدین شیوه فرستادگان والی را مطمئن نمود.

از آنجا که صفای صفوت و وفای وقتوت سرشته آب و گل و نوشته در لایح سینه و ذل این خانواده علیه است توابع والی سخنان فریب انگیز و شوکندهای خلاف آمیز او را پذیرفته و باور کرده، و با اینکه جمعی از معتبرین از درممانعت برآمدند مقبول نیافتاده، اهل و عیال خود و دیگران را گذاشته؛ باقلیل جمعیتی بنزد خسروخان غدار روانه شدند. از آنطرف هم محمد سلطان که آنروزها کار گذار و محل اعتبار بودند با بعضی از معتبرین بنه والی و اهالی را کوچانیده بطرف اورامان بردند. اما والی رضاقلی خان، چون بقریه کلهه آباد رسید، همراهان خود را جدا گذاشت، شخصاً باتنی چند از خاصان بطور سهیل و آسان باردوی خسروخان رفتند و در حقیقت صیدی بیای خویش خود را بدام چنان ضیاع شاید بد اعتقادی انداخت.

پس از رسیدن والی، خسروخان شرایط اعزاز و اکرام را علی الظاهر نسبت باری عمل آورده، مجدداً بکلام الله اطمینان داد، بروشی که بالکلیه مطمئن شده و در همان شب اسمعیل خان، برادر و سایر

ملتزمین رکاب خود را که در کاهراآباد متوقف بودند احضار کرد .
 فردای آنشب بمحض ورود اسمعیل خان ، خسروخان حکم بقید و حبس
 والی و جمعیت او کرده ، در آن واحد همه را تاخت و تاز نمود و از
 درجه احترام و اعزاز انداخت و برخی را محبوس و بعضی را از اسباب
 و ملبوس مأیوس و با شاهد ندامت مأیوس ساختند .

روز دیگر ، آن خدای شناس بد سیرت رضا قلیخانرا بچند تن از
 خواص خود سپرده ، روانه طهران کردند .

چون بمناسبت حرکات غیور آمیز نواب رضا قلیخان موجبات تکدر
 خاطر شاه فراهم آمده ، تادیب و سیاست والی را منظور داشتند . ولی
 از آنجا که فرستادگان خسروخان چگونگی رفتاری والی را که ناشی
 از تمایل او بصاح و سلم بود معروض داشتند و نواب طوبی خان همشیره
 پادشاهی نیز که حلیله جلیله رضاقلی خان بودند بطهران شتافته و از
 برادر تاجدار خود گناه او را ملتزم آمد ؛ بدین جهات از سیخط شاه
 ارمنی و رستگاری یافته و یکدست عمارت بنواب طوبی خانم عنایت رفت
 و والی را بنزد وی فرستادند .

بعد از سه چهار ماه ، والی چند طغرا نوشته باهالی ولایت سنه
 نکاشت بمضمون : ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد و این نوشتجات
 بدست خسروخان ارمنی افتاده . تمامی را روانه خدمت اولیای دولت
 علیه ایران کرد و عرض نمود که والی را در سر هوای شورانیدن
 ولایت است و این مکتوبات بر دعوی من دلیلی واضح و برهانی
 قاطع اند . پس از وصول عریضه خسروخان و ملاحظه آن مراسلات

پادشاه را التهاب شراره غضب شعله افروز شده ، بحبس رضاقلیخان امر
میرود . در نتیجه ، جده‌دا او را گرفته ، درخانه میرزا نبی‌خان امیردیوان
محبوسش مینمایند و ابواب تعب بر روی او میکشایند بلی : عار ناید
شیر را از سلسله !

سابقاً اشارتی رفت که هنگامیکه خسروخان بسرحدات کردستان
آمد و بتعهدات و قسم های فراوان رضاقلیخان را فریب داده بسوی
خود کشاند ، محمد سلطان و سایر اعیان ولایت اردلان ، بنه والی و
اهالی را برداشته و بصوب اورامان رفتند ؛ در آن هنگام راقم حروف
نیز یکی از جمله مهاجرین بود . در رسیدن بمکانی از اورامان که موصوف به هوش بارانی است ،
حسن سلطان اورامی باستقبال جمعیت شتافته ، بطور شایان رسوم ایلی را
بجای آورد . در این اثنا خان احمدخان که با نواب والی کوهزیک
درج و اختریک برج و حاکم الکاء مریوان بودند ، نظر بکم
التفاتهای والی فرصت را غنیمت دانسته و جمعیتی فراهم و به نیت
گرفتن و بستن مهاجرین باورامان روی آورد ولی بمشاهده اینکه این
گروه دست از جان شسته و آسانی تسلیم تمنای او نمیشوند مراجعت
اختیار کرد .

آنشب را مهاجرین که زیاده از هزار نفر بودند در هوش بارانی
بسر برده ، در صبح کاذب از آنجای کوچیده و از راه صعبی که اگر
عقاب فلک بر آن بریدی بر بر بختی و اگر ماه سبک سیر آسمان از آن
مقام بگذشتی بخصیض پستی فرو افادی ، مرور نموده و یکی از قرای
شهرزور که به مسرکت مشهور است رسیده و اقامت گزیدیم .

از آنجا محمد سلطان و میرزا عبدالله منشی باشی سلیمانیه رفته خدمت عبدالله پاشا رسیدند ، پاشا نیز شرایط اعزاز و اکرام را از آنها بعمل آورده و آدم معقولی به همراهی سلطان مزبور روانه شهر زور کردند تا تمامی مردم کردستان سنه را در آن دعات اقامت و سکونت دهند در گذارش عزل شکوفه چمن خسروانی و نوباره بوستان کامرانی ، امان الله خان ثانی میجملی قلمی شد که در آن اوقات از مخلصان جان فدای او هر جمعی بدیاری و هر فوجی با قطاری روی نهادند ؛ از آنجمله مرحوم حسینقلی خان عم ایشان که عمه زاده مؤلفه کتاب بود سلیمانیه رفته و با نهایت احترام در آن دیار استقرار داشتند و بمجرد اجتماع این خیر آدم با اسب و قاطر فراوان فرستاده ، از خانواده ما بقدر صد نفر از اناث و ذکور از شهر زور کوچانیده بشهر سلیمانیه آوردند و از جانب خود محل اقامت بجهت یکن یکن مشخص و با هر يك بقدر کفاف تعارف بعمل آوردند .

در خدمت ایشان ما را اوقات بخوشی صرف میشد ولی پس از چندی قضا را برفاه احوال ما رضا نبود ؛ چنانکه در چهارم شهر ذیحجه ۱۲۶۳ هجری سرکار حسینقلی خان را مرض بر وجود استیلا یافته بفاصله يك شب و روز بفر دوس بر بن شتافت و در ماتم وی سینه ها چاك و دیده ها نمناك آمد .

(من مستوره مهجوره نیز در فراق آن جان عزیز دوسه روز است جسم و جان از بالای ناخوشی تب خیز است تا خواست خدا چه باشد ؟) (۱)

§

(۱) - مستوره بر اثر همین مرض بدرود زندگی گفته و اثر منشور

خود را با عبارت اخیر خاتمه بخشیده است .

بقلم: میرزا عبداللہ منشی باشی عم مستوره

تتمہ کتاب

(کمترین خالق اللہ، عبداللہ ولد مرحوم محمد آقای ناظر کردستانی کہ در دربار نواب عالی رضا قلی خان والی و حضرت مہر سرفتوت و جہانیانی امان اللہ خان ثانی بمنصب جلیل و رتبہ جمیل منشی باشی کری سرافراز و بین القرآن قرین افتخار و اغراز آمدہ؛ در آن حکامہ قصد اقامت را در سلیمانہ و خدمت مرحوم حسینقلی خان ولد مغفور جنٹ جام امان اللہ خان بزرگ، کہ بلا فصل حقیرا خواہر زادہ بود باتفاق مستورہ مغفورہ کہ مؤلفہ این کتاب و بندہ را برادر زادہ در انساب است کردہ، بتفطیلی کہ مرحومہ مستورہ قلمی نمودہ، سرکار حسینقلی خان رخت بچنان کشید و میروزہ مستورہ در بستر ناتوانی آرفید تا اشتداد مرض بامتداد انجامید و سرانجام در محرم ۱۲۶۴ دور از یار و دیار بکلزار از ہم خرامید و در جنب فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا قرار گرفت، و در تالیف و اتمام این کتاب:

سخن برب بماندش نیم گفتہ شکستہ منقب و در نیم سقتہ لب از گفتار فرو بست و بخوانین مینو پیوست.

مرا کہ در فراق آن دو یکانہ آفاق دیدہ گریان و سینہ بریان است خیال این مطلبم دامنگیر شدہ کہ بقیہ اخبار و گزارش آموز ولایہ عظیم الشان را تا حیات هست بحیصلہ تحریر و بیان در آورم بنا بر این اینک

اعتساف پیشنهاد آمد ؛ از علما و فضلا و اعزه و اشراف ورعیت و کسبه و اصناف شهری و روستائی شکایت آن بد آیت را بپای فرار بدربار قاجار برده ؛ چنانچه زیاده از دو هزار نفر از بیداد آن بدگهر بدادخواهی درگاه شاهی رفته و از مراتب ظلم و اعتساف آن بی انصاف شکایت ها کرده و حکایتها بعمل آوردند بامید اینکه فریاد و فغان ایشان اولیای دولت را در دل اثری یا نخل تمنایشانرا ثمری بخشند لیکن نتیجه نبخشید و احدی از نهال آن روایت ثمری ندید .

متعاقب این جمعیت و گروه از جانب خسروخان بی ایمان زرها بار شد و سیمها بقطار ایفادگشت ؛ و باولیای دولت نوشت که جمعیت را دست بسته نزد او بفرستند .

در مقابل سیم و زر آن بد سیر ناله و فریاد فقیر و مضطر این بوم و بر بی اثر بود و امنای دولت ایرانرا حکم بگرفتن و بستن دادخواهان مظلوم صادر شد . پس از استماع این حکم شاکیان لابد و ناچار خود را در مسجد شاه بستی کرده ، نواب والی هم در خانه میرزا نبی خان محبوس و در آن اوان از اهالی ولایت اردلان خدمت او را رسیدن میسر و مقدور بود ؛ متابعین و محارمین خسروخان باولیای دولت عرض کردند که این جمعیت را بنا این است شب هنگام والی را برداشته بولایت اردلان برده و طریق بغی و عناد را سپرده باشند .

این فقره بیشتر از بیشتر مایه تکدر و تغیر خاطر پادشاهی شده بتغیر مقام و استحکام منزل و آرامگاه والی امر صادر شد ؛ از آنجا اورا یکی از دهات شمیران برده ، بعدی در حبس اواهتمام میرفت که احدی ویرا بدیده نمیدید ، و از اینطرف نیز حکم موکد و امر

مصرح شرف نفاد یافت که تمامی بستیهارا جبراً و قهراً از مسجد بکشند و بکشند و اگر احدی تمرد کند بزنند .

در روزیکه نمونه محشر و این مظلومان را از شب مرگ خبر بود ، یکی دوفوج سرباز و توپچی بکشیدن این جمع مأمور آمده ، دور تا دور مسجد را محصور کردند ؛ انصافاً اهالی کردستان هم بشبوه مردانگی که دارند در آن مسجد نشسته و یکبارگی دست از جان شسته و کمر مقابله را ز دل بمیان بستند و مترصد شهادت گشتند .

چون اولیای دولت دیدند و شنودند که امر فساد و حکم بمناد منجر خواهد شد بی اختیار حسنعلی خان آجودان باشی را باستمالت و اطمینان میان این جمع فرستاده و بدستکاری و ضمانت میرزا ابوالقاسم امام جمعه چند نفر را از قبیل عباسقلی خان ولد امان الله خان والی و علیمحمد بیگ وکیل و محمد رضا خان برداشته بنزد جناب حاجی میرزا آقاسی که در آنهمد حکمران و صدر اعظم ممالک ایران بود برده ، در وهله اول لوازم التفات را بعمل آورده ، باکمال امیدواری آنها را مستظهر نموده و ابواب عنایت بر چهره احوالشان گشود و مقرر داشتند که : شما از والی دست بکشید و ما نیز خسروخان را عزل کرده ، هر کس دیگر را بخواهید همراه شما مأمور خواهیم کرد . آروز را مشارالیه با جناب حاجی بدفع الوقت گذرانیده ، و باین معنی که از سایر اعزه و اشراف اردلان استمزاج حاصل شود مراجعت کردند ، پس از دوسه روز معلوم رأی اولیای دولت شد که اهالی کردستان بیجز والی از جمیع کاینات لا ابالیند . شاه علیمحمد بیگ و جمعی دیگر را حضار فرموده و بدون گفت و شنید علیمحمد بیگ را بچوب بسته زیاده از اندازه چوب زدند ، سایرین نیز فرار و بمسجد آمده سکونت اختیار

کردند . سپس علی محمد بیك را محبوساً روانه سنج نمود . بخسرو خان تحویل دادند . سایرین از شاه و دربار مایوس آمده ، با شاهد نومیدی مایوس گشتند تا اینکه سپاه مرز بر وجود پادشاهی استیلا یافته و در دوم شهر شوال ۱۲۶۴ هجری از جهان درگذشت .

فردای آنشب سرکار والی باهتمام و استعانت تنی چند از اهالی کردستان از مجلس رهائی یافته میان فوج گروس شتافت . آن فوج نیز نظر بسوابق نعمت این دودمان از جان استمداد ویرا ضمیمه نیت صداقت آیت ساخته در رکابش ولایت اردلان تاختند . بستیها نیز بسرکار والی ملحق شده ، در شش روزه بسرحد کردستان رسیدند .

چون خبر قوت پادشاه و رسیدن والی ذیجاء بخسرو خان رسید ، از حیات مایوس گردیده ، محمود خان و علی محمد بیك را که تا آن زمان در حبس داشت مرخص نموده و خود بدیشان پناه برد و هر دو بطور مردی نه بسیاق آن بد کهر بی ایمان حمایتش را بر عهده گرفتند و هنگامیکه نواب والی جمعیرا بگرفتن او مامور فرمود گرفتاری آن عدار را مصلت ندانسته از در مانعت در آمدند . ولی اسباب و اثاثیه و قاطر خانه و شترخانه اش تمام بنهب و تاراج شیرشکاران کردستان در آمده خود منفرداً جانی بدر برد و والی نیز بدارالاماره تشریف آورده بر مقر حکمرانی استقرار یافت .

تا اینکه خدیو جوان بخت ناصرالدین شاه قاجار که در دارالسلطنه تبریز ولیمهد و صاحب اختیار بود عازم طهران شدند و با جمعیت و استعداد بدون ظهور عناد و فساد احدی از عباد بر سر بر سلطنت مستقر گردیدند ؛ بلی : « توتی ال ملک من تشاء و شرع ال ملک من تشاء »

نواب والی نیز مصلحت را سنجیده و کمزرات بزمیان بست و در
 ادایل کار مرحوم میرزا اله قلی ولد میرزا عنایت الله را با قایلین پیشکشی
 روانه حضور پادشاهی کرد. مقارن این احوال از مصدر سلطنت جمعیتی
 بنصب خسرو خان ارمنی و عزل نواب والی مأمور شده بود ولی ورود
 میرزای مزبور آن فقره موقوف و فرمان الطاف آمیز بنام والی صادر گردید
 و تقاضای اعزام سواره رکابی شد؛ نواب والی هم بانصد سوار از دلیان
 دیار اردلان را بپهداری فضل الله خان برادر خود روانه طهران نمود
 و زبان بادای اطاعت گشود.

اگرچه علی الظاهر والی رضا قلی خان مورد نوازش آمد ولی بعلمت
 اینکه از طهران فرار و دم از عصیان زده بود باطلأ عزل او را طالب و
 خواهان بودند و دفع الوقت را با او مذا را و مواسای میکردند و
 طریق مسامله و معاطله بعمل میآوردند و در این ضمن صاحب رای و
 قهرنگی را در دل مایل و در جستجو بودند تا باهتمام او باتمام این
 امر اقدام کنند.

امارت انسان دیده انسانی و برگزیده حضرت سبحانی امان الله خان ثانی
 (مرتبه ثانی)

سابقاً قلمی آمد که بساط بساط عدل و احسان و ناشر آثار پرو
 امتنان، مظهر الطاف یزدانی، امان الله خان ثانی والی از خسافت رای
 و خرافت عقل و دهای حاجی غیر ناجی (میرزا آقاسی) از ولایت اردلان
 عزل گردیده، بطهران رفت و در دیار پادشاه مغفور (محمد شاه) راهی
 یافته و بلوک اسفند آباد بلا مبلغ در وجه او مقرر شد و مخلصان خدمت

و بندگان حضرت را بعضی در آجای گذاشته و برخی را در خدمت خود نگهداشتند.

چون شاه جوانبخت ناصرالدین شاه براریکه - ملطنت مستقر گردید ، نواب امان الله خان ثانی را مورد اعزاز و اکرام قرار داده ، مکنونات ضمیر را بتکلم و تبسم باوالقا فرموده ، بدلیل « الاور مرهونه » باوقاتها ، چون مدت شش ماه را با نواب رضاقلی خان والی « کل روی آفتابی » کردند فرمان و خلعت حکومت ولایت اردلان را باو عنایت داشتند (۱) هنگامیکه نواب امان الله خان به فرسخی سهندج رسیدم بودند خیر بنواب رضاقلیخان دادند که موکب فیروزی کوکب امان الهی با خواست و امان الهی اینک به فرسخی رسیده ؛ از استماع این سخن رضاقلیخان بکلی متأثر و متغیر گردیده و بلافاصله با کوچ و عیال جمعی از اشراف و رجال بطرف کلیائی راهی شده و پس از دو روز وارد آندیار شده خانه سید احمد ولد سید عباس را مقام خود و منسوبین گرفته .

(۱) - بر روایت « تحفه ناصریه » تألیف میرزا شکرالله سهندجی که منبع دیگری است در تاریخ کردستان از دلالت ، در آغاز امر خود ناصرالدین شاه و امنا و در باریان قاجاریه با اعاده قدرت و امارت امان الله خان ثانی نیز موافق نبوده اند بطوریکه امیر کبیر که از موافقین جدی او بوده در ابتدای کار ناگزیر بظاهر بوده و در حضور رجال دولت نسبت بوی بی اعتنائی میکرده ، ولی محرمانه باباشان پیغام میداده است که : « مبادا از تغیرات من دلشک و مأیوس شوی ، مقتضیات وقت این و صلاح کار چنین است » تا آنکه بتدریج زمینه حکمرانی امان الله خان را فراهم آورده و شاه را با منظور خود موافق کرده است .

ولی چون هنگام تفویض ولایت ابن ولایت بامان الله خان از جانب انشای دولت ایران بجمیع سرحد داران ممالک محروسه حکم موکد صادر گشته بود که نواب رضاقلی خان را از هر رامی که بگذرد و هر طریقی را که بگذرد گرفته و مجبوساً روانه طهران نمایند ، فیروز میرزا که حکمران و صاحب اختیار کرمانشاهان بود حسب الامر جمعی را فرستاده نواب رضاقلی خان را با مخلصان و عیال بکرمانشاهان برده و چند نفر از کسان و معتبرین او را حبس کردند ولی با خود والی از دراکرام بیرون آمده شفاعت او را عریضه نگار دربار شد ، ولی از او نپذیرفتند و ناچار والی را بطور حبسی بطهران بردند .

پس از چندی او را بشیریز فرستاده الی حال که اواخر ایت نیل سال ۱۲۶۷ هجری است در آنجا مجبوس و از حکومت و ولایت این حدود مأیوس است .

بعد از رفتن نواب رضاقلی خان بدو ساعت فاصله ، در روز شنبه ۶ جمادی الاول نواب امان الله خان با طالع سعد و بخت همایون وارد مقر ایالت شده ، و بر مسند امارت مستقر گردیدند . با اینکه بدست آوردن نواب رضاقلی خان را بجهات چند قادر بود ولی نظر بملاحظه مراتب اخوت و مهمتری ایشان اغماض فرموده ، علی الظاهر تعاقب او را جمعی مأمور و در باطن تاکیدات بلیغ نمود که بیپوجه پرامون دستگیری او نکردند ؛ البیاض بالله اگر احدی خلاف ادب قدم نهد هر آینه سرخود را بر باد میدهد . چون این مظهر رحمت حق و فیض مطلق براریکه حکمرانی استقرار یافت ابواب ظلم و بیداد را بسته ،

عدل را بنای تازده و بذل را اساس بی اندازه نهاد؛ رعیت و سپاهی از
 ظهور عدلش مباحی و آسوده شهری و روستائی از وفور فضلش لذت
 شاهی برده و در هدامن و آسایش غنوده اند؛ بر هر طرف که بنگری
 شعله انصافش دست ظلم و اعتساف را بریده و بهر کنف که بگذری
 پاسبانش پای فتنه و بیداد را بدار جفا کشیده، سرحد و ثغور از عون
 عنایتش نهایت انتظام و نزدیک و دور از یمن رأفتش غایت آرام است...
 بواسطه اینکه در دفعه اول فرمانروائی نواب امان الله خان بعله
 جهالت و نادانی میرزا جعفر وزیر مقام ایالت را و هن روی داده و زمام
 ولایت را از کف نهاده بود؛ جای او را بمیرزا اله قلی ولد مرحوم میرزا
 عنایت الله که با میرزا جعفر این عم بودند تفویض و واگذار فرمودند.
 میرزا جعفر نیز که مایوس شده بود در باطن تنای فساد و خیانت باولینعمت
 را گذاشته، باجمعی از رجال طایفه خود قرار خیانت و فرار را داده،
 کریختن و رفتن بطهران را قدمی پیش نهاده بودند که این فقره معروض
 و معلوم رای جهان آرای نواب والی آمده بگرفتاری و حبس آنها امر
 نمود. میرزا جعفر در آن اوقات فرار و سایرین بسلسله قید گرفتار آمدند.
 پس از چندی باز بحر مروت سرکار والی موج زن آمده، ایشانرا نیز خلعت
 عفو امان بخشیده و مرخص فرمودند ولی باوجود این عنایت باز آنها
 شیوه پیشینه و کینه دیرینه را روی کار آورده یکبارگی فرار و بدارالخیلافه
 طهران رفته سکونت اختیار کردند و بخلاف زبان بیان ظلم و اعتساف
 نواب والی گشودند؛ عجب اینکه شیوه بنده پروری و عدالت گستری
 والی بمرتبه ایست که با ظهور این خیانت ظاهر و وفور چنین جسارت
 و افراز ایشان، باز شیوه مروت و فتوت را پیشنهاد فرموده، بقدر پنجاه

پارچه ملک و تیول که از ایشان در این ولایت باقی بونده بکسان آنها واگذار نموده و بتصرف داده که لا اقل این املاک را صرف معیشت خود و گذران اهل و عیال سازند؛ ولی با صدور این عنایت موفور باز بمخالفت میپردازند بلی: «کرم بین و لطف خداوندگار» کینه بنده کرده است و او شرمسار!

و در این سال فرخنده فال که تخاقوی ثیل سنه ۱۲۶۵ هجری و ظهور دولت و اقبال را دلیل است آنخدیو بیمثل و عدیل را بنای تامل در نظر آمد؛ از صیابیای مرحوم حسینقلی خان یکیرا که در شرافت حسب و نسب زهر را را ثانی و در لطافت و نظافت و حیا و ادب زبیده را تالی و در حقیقت کفو آن ذوالکرم المتوالی بود عیشی چیده و جشنی گزیده و بحیاله نکاح در آورد و در سیم شهر شعبان قران سعدین دست داد و بهزاران ولبری زهره آمد در کنار مشتری و آن آفتاب فلک خوبی و گلشن آب و تاب جهان محبوبی قدم در حجله این زینت اورنک سروری و قوت بازوی مهتری نهاد. این ذره بی نام و نشان نیز که از جمله بندگان آن دارا دربان بودم تهنیه این سور با سرور را قطعه بسته، ماده آنرا مناسب این مقام دانسته قلمی نمود:

«رونق» بی ضبط سال بنوشت: در حجله که مه آفتاب است!

(۱۲۶۵)

پس از این سور، با کمال عشرت و کامرانی باده اداره امور پرداخته اهتمام را بغایت رسایند.

در اوایل سال ایت ثیل از جانب اولیای دولت عثمانی حکم بقاع و قمع طایفه بابان و حکام سلیمانی شد و جمعیت و عساگر روم پاشا و پاشا زادگان آن مرز و بوم را کلا گرفته بدربار عثمانی فرستادند،

مگر عزیز بیک که از سلسله پاشایان و انصافاً در جرات و جلالت همسر
رستم دستان بود و بنای سرکشی گذاشته و از آمدن آن جمعیت و لشکر
پروایی نداشت و بکرات با ایشان در مقام مقاتله در آمده و غالب میکشت؛
بطوریکه دولت روم از زد و خورد با او بستوه و در هر احوال خود را
در مقابله او مانند کاه و کوه میدید. لابد و ناچار دفع او را اعانت
و استمداد از دولت علیه ایران کرده؛ از آنجاییکه از دربار ایران نواب
والی را همت بر دفع عزیز بیک اشارتی رفته بود، درنورده شهر ذیحجه
این سال والی و الانبار جمعیتی از یلان کارزار بلا توقف با خود سوار
نموده و بتمجیل تمام بصوب ذهاب ایلغار فرمود. عزیز بیک که تا آن
اوان مانند کوه پا برجا در سرحدات ذهاب ایستاده و از ذهاب و ایاب
او آنصفحات خراب شده بود، بهجرد استماع آوازه لشکرکشی والی
اسب گریز را بهمیز کشیده، عار فرار بر خود قرار داده، باطراف کرکوک
روی نهاد.

والی از مشاهده این احوال نامه بهجناب ناسخ پاشا مشیر دولت علیه
روم نگاشته و اظهار داشت که اگر دفع ماده فساد و عناد عزیز بیک را
بالکلیه ملحوظ دارند باید دو کلمه ای که سند دولتی باشد بما بنکارند
تا با این جمعیت بخاک روم آمده، شرشرارت عزیز بیک را از آن مرز
و بوم منافع ساقیم ولی جناب مشیر از در معذرت بیرون آمد و عذر
تشریف بردن ایشانرا بخاک روم خواستند.

بعد از این ماجری بسندج مراجعت و بامور ولایت پرداختند و تا
کنون که اواخر شهر جمادی الاول ۱۲۶۷ است این خدیو بی مثل و عدیل
برسند ولایت کاران و بر اورنگ امارت حکمرانند و اهالی ولایت

بندگی اورا که سرمایه زندگی خود میدانند بر میان بسته ورشته علایق خدمت دیگران را یکبارگی گسسته اند ، نواب ایشانم از مرتبت کسی نکاسته و ذلت احدی را نخواسته و بلکه هر کس را علی قدر مراتبم شناخته اند ؛ چنانچه این ذره بیمقدار با وجودیکه ارقاتی در خدمت آن سپهر وقار عمر را صرف نکرده و در طریق عبودیت آن ذیشوکت قدمی نسیطرده بودم ، محض فضل بعنائیم چنان نواخت و بطوری بین الاقران قرین افتخار و اعزازم ساخت که حدی بر آن و فوقی بر این تصور نشود و تفکر نرود ؛ بر شغل انشایم افزود و رتبه منشی باتیم عنایت فرمود . و حل و عقد مهمام دولت و قبض و بسط امور ولایت را نیز بهرام هوشیاری و رواسم درستکاری و رای سائب در کف کفایت و پنجه درایت اشرف الشرفا و عمدة العظماء میرزا محمد رضای معتمد ولد افهم و ارشد مرحوم میرزا عبدالکریم معتمد واگذار فرموده و دست اقتدار و استیلا را در امور طولانمود ؛ و او نیز انصافاً بطوری در انجام کارها و آرامش ولایت اهتمام دارد که الی حال احدی چنین با دانش و بینش بنظر نیامده .

و نواب والی که دولتش مصون از آفت و لایزالی باد ، با کثرت جلال و رفعت و اقبال ، محبت ارباب فقر و فنارا از جان طالب و صحبت اصحاب زهد و صفارا راغب آمده ، گروه فضل و کمال در آن درگاه فلك مثل مشمول عنایت و افضال و مورد نوازش و فزایشند .

خدایا تو این شاه درویش دوست که آسایش خلق در ظل او است بسی بر سر خلق پاینده دار بتوفیق طاعت دلش زنده دار چون عوم مردم این دیار از پر تو عنایت این والی والا نژاد در

این آسایش و کمال آراشند امیدوارم خدازند لایزال بحرمت اشرف
اولاد آدم دولتش را مضمون از زوال دارد (۱)



(۱) - امارالله خان ثانی در دوره حکمرانی خویش چندین بار طغیان
سانهای اورامان را فرو نشانید و عشایر مقتدر جاف را هم که بتصرفات
اردلان تجاوز و دست اندازی نموده بودند سرکوبی کرد. قرین اقتدار
تا سال ۱۲۸۴ هـ که سال وفاتش میباشد در کردستان سنه حکومت
و فرمانروایی نمود.

پس از مرگ امانالله خان، ناصرالدین شاه قاجار که مترصد فرصت
مناسبی برای انقراض و خاتمه دادن بامارت و اقتدار بنی اردلان می بود؛
موقع را مقتنم شمرده با استفاده از ضعف و فتور و اختلافات داخلی این
خانواده، فرهاد میرزای (متمدالدوله) عم خود را بحکومت ولایت
سنه منصوب و بالشکری مناسب بکردستان گسیل داشت

فرهاد میرزا در ذی قعدة ۱۲۸۴ هجری قمری به سنج وارد و چون در
ولایت اردلان سانها و روسای طوایف کوس خود سری و بی اعتنائی
مینواختند بمربوان لشکر کشید. در این اثنا حسن سان اورانی با هزار
نفر تفکیکی بقصد ملاقات شاهزاده بمربوان آمده و عازم دیدار مشارالیه
گردید ولی متمدالدوله بعنوان ضیافت او را به جد یک قرارگاهش بود
دعوت کرده دستور داد تا در حالیکه سان نشسته و کسی را همراه نداشت *

* سرشرا از تن جدا سازند و قوای اورامان از مشاهده این حال متلاشی شده، راه فرار پیش گرفتند و این عمل فرهاد میرزا موجب وحشت عموم عشایر و طوایف کردستان شد.

خلاصه عملیات جنگی توأم با قسارت این شهزاده قاجار و بلافاصله شیوع ناخوشی مدعش و با (در ۱۲۸۷) و بروز قحطی هولناک و مشهور ۱۲۸۸ موجبات اضمحلال و خرابی ولایت سته را از یکطرف و اقراض قطعی حکومت بنی اردلان را از طرف دیگر فراهم آوردند.

*

آخرین کسیکه از دودمان ولایت اردلان برای اعاده قدرت و بدست آوردن حکومت اقدام مسلحانه نموده و کوس اقتدار نواخت: عباس خان «سردار رشید» بود؛ سردار رشید هر چند در تدبیر و سیاست مهارتی تام نداشت، لیکن به علت شهامت فوق العاده مدتها قسمتی از خاک کردستان را عرصه تاخت و تاز و لشکر کشیهای خویش قرار داد.

مشارالیه در ایام جنگ بین الملل ۱۸-۱۹۱۴ بسندج آمده و بمساعدت روسهای تزاری بر اینکه حکومت مستقر گردید ولی اقتدارش دیری نپایید، گرفتار و در طهران تازمان صدارت سید ضیاء الدین طباطبائی زندانی شد.

سردار رشید در دوران اقتدار خود یکبار هم کرمانشاه را متصرف گردیده، بقصاص ترور شرف الملک دوم اعظم الدوله زنکنه را بقتل رسانید ولی بافرزندان مرحوم شرف الملک حسن سلوک نشان نداد.

عباسخان سردار رشید چون در ۱۳۴۰ ق بکردستان مراجعت نمود؛ در صدد عقد اتحاد با بعضی از سرداران کردستان برآمده، *

☆ سردار مقتدرسنجایی و وکیل جوانرود را با خود موافق و همدست کرد ولی چون جمفر سلطان اورای را با نقشه ها و نظریات خویش مخالف دید مصمم قلع و قمع و سرکوبی او شد و با قریب ۴۵۰۰ نفر از افراد مسلح جوانرود و سنجایی و روانسر باورامان حمله ور گردید و در ارتفاعات شمشیر باقوای جافرسان که از چهار هزار تن تجاوز می کرد بزد و خورد پرداخت لکن نه تنها در این جنگ توفیقی حاصل نکرد بلکه در مصادمات بعدی نیز کاری از پیش نبرده و بعزت مقاومت سخت « جافرسان » و استحکام فوق العاده محل اواز عملیات خویش نتیجه نگرفت .

در اوایل زمامداری رضا شاه پهلوی سر لشکر امیر احمدی بفرماندهی قوای دولتی ایران مأمور دفع مشارالیه شده پس از زد و خورد ویرا مغلوب گردانید ؛ توضیح اینکه : سر لشکر امیر احمدی قبلا با سرداران اورای : سردار معتضد (جافرسان) ، حسین خان رشید الملك ، مجید خان سردار اجال و محمود خان دزلی و همچنین نماینده وکیل جوانرود بمذاکرات محرمانه پرداخته و سوگند نامه ابرای بر علیه سردار رشید بامضا رسانید .

بموجب این سوگند نامه امضاء کنندگان متعهد شدند که تا آخرین نفس با عباسخان جنگ کرده و با قوای امیر احمدی همکاری و تشریک مساعی نمایند ؛ در نتیجه در ماه شوال ۱۳۴۲ واحدهای نظامی از سنندج و کرمانشاه بسمت روانسر حرکت و حمله ور شدند و سرانجام بر اثر فشار شدید قوای متحده اورامان و حملات پی در پی سر لشکر امیر احمدی نیروهای سردار رشید مغلوب و منزوم شده ، شخص سردار نیز بکردستان عراق متواری گردید و در آنجا از ملک محمود که آن ☆

اما اوقات قدرت و شوکت فوق العاده داشت استمداد نمود ؛ اما
 بدرخواست وی روی موافقت نشان داده نشد .
 سردار رشید پس از مدتی سرگردانی تأمین یافته بطهران دعوت
 شد ولی بمحض ورود توقیف و در قصر قجر زندانی گردید ؛ تا اینکه
 در واقعه شهریور ۱۳۲۰ شمسی از محبس رهائی یافت ، ایکن
 هنوز هم در طهران متوقف میباشد ؛

(غلطنامه)

چون متأسفانه برخی از کلمات و عبارات نیمه اول کتاب بصورت درست چاپ گردیده ، قبل از مطالعه اغلاط زیر را تصحیح فرمائید :

صفحه	سطر	غلط	صحیح
پ	۷	تاکنج	گنج
ت	۷	نقش بزیرنکینم	بزیرنقش نکینم
ت	۲۱	و اولاد شخصیت	والا و شخصیت
ج	۱۲	این سطور	این سطور
ج	۴	حورا	خود را
۱	۴	لم یلد و لم یکن	لم یلد ولم یولد وام یکن
۵	۱۴	تخته	تخمه
۶	۱	نت	نسب
۷	۱	سشما	سمتها
۸	۱	جل و علی	جل و علا
۱۵	۱۹	بوجوش	بوجودش
۲۲	۱۰	انتصاب	انتساب
۳۶	۵	ادلی	ادنی
۵۶	۱۴	دعش	دعس
۶۱	۵	بولاق	بوارق
۶۶	۱۲	شعمار	شمار
۷۰	۵	ریشفیدان	ریش سفیدان
۷۴	۲۰	معتق	معحق

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۸	۸	استماع	استماع
۹۸	۸	بدانصوت	بدانصوب
۹۸	۲۲	قلته	قلت (قاة)
۱۰۳	۱۳	بدین سوال	بدین منوال
۱۰۴	۱۸	زنان کرد قدیم	زنان کرد از قدیم
۱۰۵	۱۳	باعات	باغات
۱۰۸	۱۷	بنای همدمان	بنای همدمان روانه
۱۱۰	۱	پاشا خان	پاشا عنان
۱۱۱	۲۱	zehawi	zehaw
۱۱۲	۶	ندیده و نشده	ندیده و نشنیده
۱۱۲	۲۰	سلیلی	سالیلی
۱۱۱	۱۱	رسید قوه	رسید محمد پاشا قوه
۱۲۸	۸	بشت پلنک	بشت پلنک
۱۲۸	۱۸	فلک گرفتند	فلک گرفتند
۱۲۹	۸	فلک تیر کون	فلک تیر کون
۱۷۱	۱۰	لا ینفع مال و لاینون	لا ینفع مال و لا بنون

تلفظ بعضی از حروف لاتین بصورتیکه در این کتاب برای اسامی و کلمات کردی بکار رفته :

c	c	x	s	G	û	u	è	e
ج	ج	خ	ش	ک	او	صدای زیر	صدای زیر	صدای زیر